تصویر ابو عبد الرحمن الکردی

جامعه گرایی اسلامی

(نظام اجتماعی، اقتصادی)

حضرت محمد (ص) پیامبر اسلام

نوشته: استاد محمود شلبی

مترجم: محمد سعید مجیدی

جامعه‌گرایی اسلامی

نظام اجتماعی اقتصادی

حضرت محمد پیامبر اسلام ﷺ

ترجمه کتاب

اشتراكية محمد ﷺ

نوشته: استاد محمود شلبی

مترجم: محمد سعید مجیدی

شلبی محمود Shalabi , Mahmud
جامعه‌گرایی اسلامی (نظام اجتماعی، اقتصادی)
حضرت محمد ﷺ پیامبر اسلام/ نوشتهٔ محمود شلبی؛ مترجم سعید مجیدی.
ـ سنندج کلاترزان، ۱۳۸۱.
۳۲۹ص.
ISBN: 964 - 93703 - 0 - 7
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: اشتراکیه محمد ﷺ.
عنوان دیگر: کتاب جامعه‌گرایی اسلامی، یا نظام اجتماعی و اقتصادی.
کتابنامه به صورت زیر نویس.
۱. محمد ﷺ پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت ـ ۱۱ق. ـ ـ سیاست و حکومت. ۲. اسلام و اجتماع. ۳. اسلام و اقتصاد. الف. مجیدی، سعید، ۱۳۱٤ ـ مترجم. ب. عنوان.
BP۲٤/٥٥/ش۸الف۵۰٤۱ ۲۹۷/۹۳۶
۱۳۸۱
کتابخانه ملی ایران ۲۷۲۳ ـ ۸۱م

انتشارات شیخی
سنندج. پاساژ عزتی
۰۸۷۱ - ۲۲۵۴۱۵۲

سنندج پاساژ عزتی انتشارات شیخی ☎ ۲۲۵۴۱۵۲

زندگی اجتماعی اقتصادی پیامبر اسلام

تألیف: محمود شلبی ❁ ترجمه: محمد سعید مجیدی
چاپ اول: ۱۳۸۲ ❁ تیراژ: ۲۰۰۰ جلد ❁ چاپخانه:
حروفچینی: آشنا ❁ ناشر: انتشارات شیخی (با همکاری انتشارات کلاترزان)

قیمت: ۵۰۰۰ تومان	شابک: ۷ ـ ۰ ـ ۹۳۷۰۳ ـ ۹۶۴ ISBN: 964 - 93703 - 0 - 7

خواننده‌ی گرامی؛

چون مؤلف محترم، سوره و شماره‌ی آیه‌ها، همچنین منبع احادیث ثبت شده در این کتاب را مشخص نکرده بودند، اگر در مورد سوره و شماره‌ی آیه‌ها، یا نام منابع و جلد و صفحه‌ی احادیث، اشتباهی مشاهده گردید، به تلفنهای شماره ۳۲۸۸۴۷۱ ـ ۳۲۲۳۸۲۶۰ ـ ۲۲۶۵۳۸۲ ما را یادآوری فرمایند.

ممنون و سپاسگزارم. مترجم

مقدمه‌ی مترجم

به نام خداوند بزرگ و بخشنده و مهربان

اسلام، یا دین اسلام، به مفهوم عام کلمه، عبارت است از، یک مجموعه دستورالعمل زندگی صحیح و سالم.

این مجموعه دستورالعمل، شامل تمام مراحل زندگی انسانها، می‌باشد. یا به عبارتی دیگر قوانین اسلام، تمام مسایل اجتماعی جامعه اعم از مسایل عبادی، اقتصادی، بهداشتی، خانوادگی، حقوقی، جنگی، سیاسی، امور اداری و کشوری را فرا می‌گیرد. و آنچه که در یک اجتماع بشری، پیش آمده و پیش می‌آید، و قابل پیش بینی می‌باشد، اسلام به طور صریح یا ضمنی، آن را مورد بررسی قرار داده و درست و نادرست آن را، از هم جدا کرده است.

بر خلاف نظر و رای عده‌ای، مسلمان یا غیر مسلمان، که می‌گویند: دستورالعمل اسلام، مثلاً جنبه جامعه گرایی ندارد. یا مسائل اقتصادی را مورد بررسی قرار نداده است. یا به مسایل سیاسی و اداره کشور، اشاره نکرده است. اما هیچ مسئله‌ای از مسایل اجتماعی، وجود ندارد که در دستورالعمل اسلامی مورد بررسی واقع نشده باشد. زیرا هر مورد زندگی اجتماعی، که در مکاتب بشری، که با آب و تاب فراوانی، در کتابهای چندین صفحه‌ای، مورد بررسی قرار گرفته است، در مکتب اسلام، با یک یا چند آیه و حدیث، یا آیه و حدیثی، آنچنان، شفاف و روشن و گویا شده است، که جای هیچگونه شک و شبه‌ای باقی نمانده است.

خیلی مسایل پیچیده اجتماعی، مکاتب بشری، که صدها و هزارها ورق کاغذ، در مورد تجزیه و تحلیل آن نوشته شده است و هنوز هم پیچیده‌تر شده است و لاینحل مانده است. اما در مکتب اسلام، خیلی خیلی ساده، بوسیله آیه‌ای از قرآن، یا حدیثی از حضرت رسول اکرمﷺ بیان و توضیح داده شده است.

کتاب حاضر، که ترجمه (اشتراکیه محمدﷺ نوشته محمود شلبی) است، ما آن را (جامعه گرایی اسلامی) یا (نظام اقتصادی، اجتماعی حضرت محمدﷺ) نماگذاری کرده‌ایم، مسایل اجتماعی، اقتصادی اسلام را آنچنان مورد بررسی قرار داده است و با نظامهای اجتماعی، اقتصادی مکاتب بشری (به اصطلاح علمی) موازنه و مقایسه نموده است، که هیچ انسان و متفکر آن را مورد ایراد قرار نمی‌دهد و معتبر و محترم می‌شمارد تأیید و تصدیق می‌نماید.

خوانندگان این کتاب را می‌توانیم به سه گروه دسته بندی کنیم.

گروه اول کسانی هستند، آگاهانه یا ناآگاهانه، به مبادئ و دستورالعملهای اسلامی، کمال اعتقاد را دارند و بدون شک و شبه، تمام اخبار و روایات را می‌پذیرند و به آن معتقد می‌باشند. و موارد عملی آن را بدون کم و کسر، اجرا می‌نمایند.

گروه دوم کسانی‌اند آگاهانه به مبانی و مبادئ اسلام معتقد می‌باشند. هر اصل و هر روایت را مورد بررسی قرار می‌دهند و حتی‌الامکان بدون مدرک مستند، از هیچ مواردی نمی‌گذرند.

گروه سوم کسانی هستند، در هر شرایط پایه اعتقادی ضعیفی دارند، یا اصلاً ندارند. در هر چیز شک می‌کنند. عاشق و فریفته مد و رسوم روز، بقول خود متکی به علم و دانش هستند. آن را بدانند، یا ندانند.

در هر شرایط روی سخن ما با این گروه است.

کتابی که در دست شماست، کتابی است در چهار چوب جامعه گرایی اسلامی دوران حیات حضرت محمد پیامبر بزرگوار اسلامﷺ و مسایل اجتماعی و

اقتصادی اسلام را، از روی مدارک (آیه و حدیث، اعمال کردار پیامبرﷺ، مورد تجزیه و تحلیل قرار داده، وبا جامعه‌گرایی مکاتب بشری و ساخته و پرداخته دست بشر، مورد مقایسه قرار داده و نتیجه‌گیری کرده است.

شما هم در خواندن و بررسی آن، از قضاوت عجولانه، با توجه به نوع آگاهی‌ای که از مسایل روز به مفهوم عامش، دارید، خود داری فرمائید و آن را بدقت بررسی و مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید. با آنچه که خودت، از مسایل اجتماعی روز می‌دانی، یا در ضمن خواندن این با آن آشنا می‌شوی، موازنه و مقایسه کنید و نتیجه‌گیری فرمائید و حکم را صادر نمائید.

فقط و فقط یاد آوری یک مسئله الزامی است. و آن این است مسایل اقتصادی‌ای که، در این کتاب مطالعه می‌کنید، بر عکس مسایل اقتصادی روز، که گرمی بازار سرمایه داران می‌باشد، سیرکردن شکم گرسنه و بی نوایان ناتوان، و دست به کار انداختن بی‌کاران است. سپاسگذارم.

سعید مجیدی

چگونه شروع کنم

کتاب از بررسی سیره صاحبش شناخته می‌شود.

با مراجعت و برگشت به اسلوب زندگی حضرت محمدﷺ قبل از سن چهل سالگی، مسائلی را می‌یابیم، که بیشتر انسان را به دقت و جستجو، تحریک می‌کند. او متولد می‌شود. آنچنانکه همه انسانها متولد می‌شوند. مادرش سهل و آسان او را به دنیا می‌آورد. بلی حضرت محمدﷺ به یتیمی، که در شکم ماد ربود برایش پیش آمد، چشم را می‌گشاید. یعنی قبل از متولد شدن، پدرش، از دنیا می‌رود.

سپس مادرش زنده نماند. در حالی که او کوچک و ضعیف بود، مادرش هم دار فانی را وداع گفت.

همه اینها، در شأن و مقام او معلوم و مشخص است. و اما پند و عبرت گرفتن، از دنبال کردن و بیان آن، اشاره به بلایایی است که از تولدش برای او پیش آمد.

اول زندگی او به یتیمی و بی‌بهره بودن از محبت پدر و مادر، شروع شد و خداوند می‌گوید: ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوَى﴾ آیا تو یتیم نبودی، که دارای منزلت و مقام شدی)[1] از مرارتها و ناگواریهای یتیمی، آلام و درد و رنجهای زندگی، بر قلب کوچکش پاشیده شد و حضرتش زندگی را به عنوان جوانی متنفر،از لهو و لعب و باطل، گذارند. وقتی که به سن بیست و پنج سالگی رسید، با حضرت خدیجهﷺ ازدواج کرد. و خانواده‌ای پاک وکرام را، بر اساس محبت و تعاون و اخلاق حسنه و

۱ـ سوره ضحی. آیه ۶

کریمه بنیان گذاشتند.

خدیجه او را دوست داشت. چون نمونه اخلاق فاضله و مرد حق و امانتدار بی نظیری بود. حتی مردمان مکه او را به امین ملقب نمودند.

و خداوند بزرگ آن را، در قرآن بیان و به ثبت رسانده است: ﴿إِنَّکَ لَعَلَیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ﴾ تو دارای اخلاق حسنه بزرگی هستی(۱)

بخوان : در شبی از شبهای ماه رمضان، حضرت محمدﷺ در غار حرا، با خداوند بزرگ مشغول راز و نیاز بود. جبرئیل علیه‌السلام آمد او را در بغل گرفت و سخت فشرد. سپس او را رها کرد و این کار را سه بار تکرار نمود.

سپس به او گفت: ﴿إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ. خَلَقَ الإِنْسَانَ مِنْ عَلَق. إِقْرَأْ وَ رَبُّکَ الأَکْرَمُ أَلَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ بخوان به نام پروردگارت که آفرید. آفرید انسان را از خون بسته. بخوان و پروردگار تو بزرگوار است. آن پروردگاری، که نوشتن را بوسیله قلم به انسان آموخت. آموخت به انسان، آنچه که نمی‌دانست)(۲)

سپس جبرئیل پنهان گردید. و محمد ﷺ به منزل برگشت. قلبش مضطرب گشته بود. خدیجه آمد و او را آرامش داد.

محمدﷺ آن روزها در سن ۴۰ سالگی بود. و این اولین وحی از طرف خداوند به او بود.

معنی این چه بود؟

علم و دانش : معنیش این بود که رسالت محمدﷺ اولین بار به تربیت شروع شد چون تا سن چهل سالگی و قبل از نزول وحی، بهترین نمونه انسان بزرگوار و اخلاق حسنه و کریمه بود. (مرحله اول)

سپس به تأمل و تفکر، در ملکوت آسمانها و زمین پرداخت. چون به طور مستمر در شبهای متعدد، به سوی غار حرا بیرون می‌رفت. تا معتکف شود و نفس خود را

۱ـ سوره قلم. آیه ۴

۲ـ سوره علق. آیه‌ی ۱ الی ۵.

حبس کند و دور از لهو و لعب مردمان مکه، با پروردگارش راز و نیاز کند و در تأمل و تفکر به سر برد.(مرحله دوم)

سپس مرحله سوم شروع می‌شود. و آن برداشتن امیّت و ناخواندگی، و شروع یاد دادن و خواندن و نوشتن است. و به راستی این مرحله، مرحله‌ای الزامی بود. وقتی که فرشته وحی آمد و فرمان داد، که بخواند و محمدﷺ گفت: من نخوانده‌ام و خواندن راهم نمی‌دانم. سپس اخبار وحی بود، گفت: بخوان به نام پروردگارت. آن پروردگاری که نوشتن را بوسیله قلم به انسان آموخت. سپس مرحله چهارم شروع شد، و آن یادگیری معلومات بود، به قول خداوند: و آن پروردگاری که آموخت به انسان آنچه نمی‌دانست).

این چیست؟

این اعجازی است، از شأن و مقام محمدﷺ.

که اخلاق در مرحله اول. و تفکر و تأمل در مرحله دوم. و قرائت و خواندن در مرحله سوم. و یادگیری معلومات در مرحله چهارم.

اینها چهار پایه اولیه بود، در ساختار دعوت محمدﷺ یا پایه‌های زندگی اجتماعی و اقتصادی (جامعه گرایی) او.

برای امت اخلاق لازم است. تا امتی شود که مورد حساب واقع گردد.

برای امت، تشکیل خانواده‌ای بر اساس محبت و تعاون و همکاری لازم است. آنچنانکه محمدﷺ و خدیجه در کنار هم، چنین خانواده‌ای را به وجود آوردند.

پس لازم است، انسان در این زندگی کامل و مکمل باشد. و این مرحله تفکر و تأملی است که محمدﷺ از رسیدن به مقام نبوت، در این مرحله قرار داشت.

زیرا هدف این زندگی به طور کلی، این است که تو، به وجود آورنده و ابداع کننده‌ی آن (خداوند)، راهنمایی شوی. و اگر تو فکر کنی. تدبر و تأمل نمایی. هدایت شوی. در این صورت انسان، بزرگوار و کریمی خواهی بود. و اگر نشان انسانیت را گم کنی، و از دلایل وجود خالق آفاق و هستی، چشم فروبندی، در این

صورت، تو بصیرت و بینش را گم کرده‌ای و از حیوان، گمراه‌تری.

سپس مرحله سوم، و آن مرحله خواندن و یادگیری است، شروع می‌شود. زیرا خیر و برکت، در وجود امت نادانی که خواندن و نوشتن را نداند، وجود نخواهد داشت.

سپس مرحله علم شروع می‌شود. و استکمال وسایل آن در طول حیات و زندگی است. و این چیزی بود که محمدﷺ، در طول حیات مبارکش بران آن زیست. بعد از آن بعنوان متعلم و دانشجو، در پیشگاه پروردگارش، و بعنوان معلم و استاد، برای همه انسانها، ادامه حیات داد. و دنیا همیشه و تا آنجا که خداوند بخواهد، باقی بماند، از علم شریفش تعلیم می‌یابد و درس می‌گیرد. و از نور مبینش، هدایت و راهنمایی می‌شود.

آن علم همان لا اله الا الله است : آن علمی که محمدﷺ آوردش چه بود؟ محمدﷺ در هستی حامل علم عظیم و بزرگی بود. علمی که اساس همه علوم، و پایه و مدار، این زندگی، و ماورای این زندگی است علمی را آورد، که کتابش به نام قرآن، در کلمات معجز آسایی چند، که همان «لا اله الا الله» است تأیید و تنجیزش کرده است. محمدﷺ بر اتباعش واجب نمود که آن قضیه را، که در طبیعت همه مردم، از روی فطرت[1]، متمرکز است، بیاموزند. و بدین وسیله سخت‌ترین مشکلات، بطور سهل و آسان برای بشریت حل و فصل گردید.

لا اله الا الله یعنی چه؟ یعنی معبودی به حق جز الله وجود ندارد. معبودهای باطل فراوانی وجود داشتند، مردم آنها را پرستش می‌کردند و اما الله همان اله حق است، یگانه است جز او معبود به حقی وجود ندارد.

آیا عظمت رسالت محمدﷺ را، نمی‌بینی و درک نمی‌کنی؟

نظامش را بر علم بنیان گذاشت و علم را بر حقیقت بنیان گزاری کرد و حقیقت را بر حق پی ریزی نمود. سپس آن حق ساختگی و تقلبی را، که مردم دچار آن شده

۱ـ فطرت انسان، در جستجوی مبدأ هستی (خداوند) است. م

بودند ،منفی شمرد و باطل اعلام کرد.

و اما این کافی نمی‌باشد. پس صفتهای خداوند و اسمهای خداوند، و افعال و کردار خداوند، چه هستند؟ این چیزی که بشر قدیم و جدید، در آن سفسطه می‌کردند و می‌کنند، چیست؟ از جمله راه خدا، تصور خدا، ذات خدا، و غیر از اینها، آن چیزهایی، که آفریدگان توان شمردن و برداشتن آن را ندارند؟ کلام و سخنی که همه اینها را بیان وجدا نماید، چیست و کدام است؟ محمدﷺ آن کسی است که فرمان پروردگارش را در این مورد اعلام می‌کند و می‌گوید. ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ مانند او چیز و کسی وجود ندارد.

کلامی ساده و واضح و در تعبیر و بیان پر اعجاز و اما سادگی و بساطت آن درست مانند سادگی خورشید است که از سمت خود بر می‌آید و زمین را پر از نور و روشنایی می‌کند و صدایی از آن شنیده نمی‌شود و حرکتی از آن مشاهده نمی گردد و اینچنین است همه آنچه که محمدﷺ آورده است ﴿وما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ﴾ ما ترا جز بعنوان رحمت برای دو عالم در دنیا و آخرت، نفرستاده‌ایم[1]. و این همان اول علمی است که محمدﷺ آوردش. و علم به لا اله الا الله علمی است که برای همه انسانها ضرورت دارد و برای هر مرد و زنی لازم است. و بدون آن شایسته نیست، انسان را، انسان نامید

تأثیر لا اله الا الله در فرد و امت ـ نادان، یاکسی که خود را دانا می‌داند می‌گوید نقش لا اله الا الله در رابطه با زندگی مردم چیست؟ و همچنین نقش آن در اقتصاد، و یکسانی زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم چه باشد؟

این گوینده نادان، در پایین‌ترین طبقات نادانی و ظلمت و تاریکی است

حتی به تن و جان خود که بین دو پهلویش قرار داد، نادان است و ناآگاه. آنچه که مسلم است، ایمان به ﴿لا اله الا الله﴾ تصدیق به وجود کسی است که حیات و جان و جانوران را به وجود آورده است و هستی و آنچه در آن است ابداع نموده است.

۱ـ سوره انبیاء. آیه ۱۰۷

وقتی به وجود او تصدیق کنی، به صفات او، که زنده است، عالم است، توانا است، حکیم است، خبیر است، جبار است، آفریدگار است، بوجود آورنده است به تصویر کشنده است، مالک است، قدوس ومنزه و مبرا است، شاهد و ناظر است، صاحب عزت و کبریاست، را تصدیق یم می‌کنی.

وقتی که در قلب من این باور استقرار یافت که خداوند موجود است، و او جان می‌دهد و جان می‌گیرد، روزی می‌رساند و روزی را قطع می‌کند، از روی قلب من پوشش، برداشته می‌شود.و احساس می‌کنم که حقیقت حیات و زندگی را درک می‌نمایم.

پس من در این وقت، در می‌یابم که خداوند مرا آفریده است، انجام کارهایی را به من امر کرده، و انجام کارهایی را از من منع کرده است. دوست می‌دارد. آنچه فرمان او است، انجام دهم و از آنچه که منع کرده است، دوری نمایم. و در هر جا و هر زمان بمنظور ارضای، آن پروردگار، که مرا آفریده است، درکوشش و تلاش باشم. آنچه که او را راضی کند، انجام دهم و آنچه که او نپسندد ترک نمایم.

در این صورت است، که اخلاق نشأت می‌یابد، و صفات حسنه در انسان بوجود می‌آیند. و وقتی که قلب استقامت یابد بدن هم استقامت خواهد یافت. وقتی که قلب اصلاح شود، بدن هم اصلاح می‌گردد.

وقتی که دانسته شود که امت، مجموعه‌ای از افراد است، ضرورت اصلاح افراد را درک خواهیم کرد. وهمچنین اصلاح دخترانی راکه پسران از آنان تکوین می‌یابند و نشأت می‌گیرند، احساس می‌کنیم.

پس اسلام فرد را به لا اله الا الله، تربیت می‌کند، تا ظاهر و باطن او را ازکثافات و نجاسات پاک و مطهر نماید.

باطن او را از شریک قرار دادن و انبازگرفتن، برای خداوند متعال، و ناسپاسی در پیشگاه او، و از معتقدات سیئه و گمراه کننده، پاک و تطهیر نماید.

و ظاهرش به آن (ترتیب)، پاک می‌شود، چون طاعت خداوند را بر او الزامی

می‌کند. بنده خدا، از خدا اطاعت کند. سعادتمند و خوشبخت می‌شود. و وقتی از فرمان او تمرد کند، بدبخت و خسارتمند می‌گردد.

وقتی اذعان شود، که هدف هر نظامی اقتصادی، در جهان ،تحقق رفاهیت و خوشبختی ملت و ابنای اجتماع است، به این نتیجه می‌رسیم، که هدف جامعه گرایی اسلامی، همان تحقق یافتن خوشبختی و سعادتمندی افراد اجتماع است، در صورت تمرکز یافتن آنان ،بر لا اله الا الله.

زیرا تمرکز یافتن بر آن، تمرکز و توکل به ذات الله است. و اتکا و اتکالشان به سوی او است. پس او هم به یاری خود، آنان را، در زندگی دنیوی‌شان تأیید،و به نور خود، راهنمایی و هدایتشان می‌کند، و روزیشان را مقرر می‌نماید، و قلبشان را، به حسن توکلی،که بر او دارند، (برای پذیرفتن حقایق) می‌گشاید.

و کسانی که به این سخن، ایمان ندارند، در زندگی بدبخت‌ترین، و کسانی که به آن ایمان دارند، در زندگی خوشبخت‌ترین مرد مانند.

از نظام اقتصادیشان، چه می‌خواهند؟ آیا نمی خواهند سعادت جامعه شان تحقق یابد؟

این کلمه، به سعادت جامعه یکسانی اسلامی تحقق می‌بخشد، مادام جامعه با آن منطبق باشد.

به راستی لا اله الا الله، عنوان کتاب، روح جسم، نور شب و مشعل رشد ملت و افراد ملت است.

و در میان پیامبران علیهم‌السلام، تنها محمد ﷺ به این دعوت نشد. بلکه برای سایر انبیاء(ع) قبل از او مقرر شده بود. و او هم به آن دعوت گردید. خود حضرت رسول اکرم ﷺ می‌گوید: ﴿أفضَلُ ما قُلْتُ أَنَا والنَّبيُّونَ مِنْ قبلي، لاإِلٰهَ إِلَّااللهُ﴾ بهترین چیزی که من و پیامبران قبل از من، گفته‌ایم لا اله الا الله است).

و این امری طبیعی است. زیرا این کلمه خود بطور کلی کلید در زندگی است. و بدون آن زندگی مفهومی ندارد و چیزی در آن نیست.

آنچه که مسلم است لا اله الا الله از زیر پا گذاشتن و به بازیچه گرفتن، قانون و مقررات، محافظت می‌کند. زیرا کسی که به آن ایمان دارد، از خداوند متعال می‌ترسد واز مردم ترسی ندارد (در این صورت مقررات را محترم می‌شمارد).

و همچنین انسان را به کمک و یاری دیگران وادار می‌کند. چون دوست دارد هدیه‌ای را به پروردگارش تقدیم کند، که مورد رضایت او باشد. این اعتقاد جوهر اقتصاد (سالم) و روح جامعه گرایی اسلامی است.

اندیشه و تدبیر زندگی در اسلام: شناخت و آگاهی از اندیشه و تدبیر زندگی، در اسلام، قبل از تعمق در تشریح جامعه گرایی اساسی الزامی است. زیرا هر نظامی از روش اجتماعی خود متشکل می‌شود.

قال الله تعالی ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلاً﴾ بگو هر انسان یا اجتماعی به روشی که از آن تشکیل یافته است، عمل می‌کند. بنابراین پروردگار تان آگاه و داناتر است، به کسی که راه هدایت را پیش گرفته است.[1]

به عنوان مثال نظام سرمایه داری، به تعداد دولتهای آن نظام،•راه و روش اجتماعی و اقتصادی را دارد آنچه مسلم است نظام اقتصادی انگلستان، غیر از نظام اقتصادی ایتالیا است. با وصف اینکه هر دو کشور، سرمایه داری و دارای یک روش اقتصادی می‌باشند.

نظام کمونیستی از دولتهایی که دارای آن نظام هستند واز آن پیروی می‌کنند متشکل شده است. اگر چه همگی دارای یک نظم می‌باشند، ولی زندگی آنان به روشهای متنوع و متعدد است. با این وصف همگی پیرو نظام کمونیستی هستند.

این روش طبیعی انسان است. در غیر این صورت انسان مفهومی ندارد. یا سنگ است، یا آهن. چون سنگ و آهن بطور طبیعی اختلاف پذیر نمی‌باشند، مگر به فعل فاعل. و اما انسان، متجدد، متنوع و متحول و متغیر است. پس اندیشه و تدبیر زندگی در اسلام کدام است ؟

١ـ سوره أسرئ. آیه ٨۴.

اسلام در مورد زندگی دارای فکر و اندیشه‌ای، زیبا و شگفت‌انگیز است. که بوسیله آن، از تمام ادیان و مذاهب و نظامات، امتیاز می‌یابد و جدا می‌گردد. و بر نظامهای وضعی و ساختگی افکار و اندیشه انسان، برتری دارد. و برای کسی ادعای دلیل و شاهد را می‌نماید، موضوع ،بطور اکمل و واضح، به او ارائه می شود. خداوند بزرگ، در قرآن کریم می‌گوید: ﴿إِنَّا جَعَلْنا ما عَلَى الأَرضِ زِينَةً لها لِنَبْلُوَهم أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً﴾ ما بوجود آوردیم و آفریدیم، آنچه که بر روی زمین وجود دارد، بعنوان زینت آن تا آنها را آزمایش کنیم. که کدام یک دارای کردار نیک می‌باشند.)[1]

هر انسانی که دارای هر دین، هر تفکر و اندیشه و هر روشی در زندگی باشد، دوست می‌دارم، با من، در معنی و مفهوم این آیه عجیب، که بطور اجمال شگفتی آن را بیان کرده‌ام، فکر کند و بیندیشد.

اولاً: سخن از گوینده است

ثانیاً: گوینده خداوند بزرگ است

ثالثاً: چه می‌گوید؟

رابعاً: سخن عجیبی می‌گوید. او به طور کلی مجموعه اندیشه‌هایی که انسان برای زندگی وضع نموده و ساخته و پرداخته است، بیان و آشکار می‌کند. زندگی چیزی است که او آفریده است. او ساخته و وضعش کرده است. او می‌خواهد، استمرار یابد. او به پایانش می‌رساند و او خود ناظر و شاهد بر آن است.

اینجا خبر مهم و بزرگی است.

خبر، خبری از آینده، یاگذشته، یا از جزئی از جزئیات زندگی نیست بلکه خبر از چیزی است که عمومیت دارد، یعنی خود نفس و ذات زندگی عمومی، مستمر است استمرار آن، و ابدی است ابدیت آن.

ما که هستیم که بر روی زمین حیات را قرار دادیم؟

ما خودمان خدا هستیم. ما آفریدگار بشر هستیم. برای این زندگی، اندیشه و فکر

۱ـ سوره کهف. آیه ۷

خود را برای انسان بطور آشکار و علنی بیان می‌کنیم.
این حیات و زندگی را برای چه وضع کر دیم؟ برای چه آن را بوجود آوردیم؟ برای چه آن را اداره می‌کنیم و می‌خواهیم و چرا آن را به اتمام میرسانیم و پایان می‌دهیم؟ وقتی که خداوند سخن بگوید: باید زبانها لال شوند و صداها فرود آیند. بشریت آن را بشنوند، می‌گوید:
آنچه که بروی زمین است[1]، ما آفریدیم :و همه آنچه بر روی زمین است ما خواسته‌ایم که باشد. بطور کلی آنچه که بر روی زمین است و آنچه که در زیر زمین است، و آنچه که برای زندگی، بدرد بخور و لازم است، از ما است.
چرا، و برای چه؟

بعنوان زینت برای زمین. برای زیبایی خود زمین. زیبایی تمام و کمال، آنچه که بر روی زمین است: اعم از انسان ،حیوان، پرندگان، گیاهان، درختان، گلها، رودها و جویبارها، دریاها، کوهها، صحراها، هوا و بطور کلی آنچه که بر روی آن مشاهده می‌شود، زینت و زیبایی و آراستگی برای زمین است.

منظره‌های خرم و دل‌انگیز، که به نهایت درجه کمال رسیده‌اند، غایت جمال و زیبایی و غایت زینت و آراستگی است. کسانی که بر هواپیما سوار می‌شوند و کسانی که در سفینه‌های فضایی به دور زمین گردش می‌کنند، آن راخوب‌تر و بهتر می‌دانند. و آنچنانکه برای زمین زینت و آراستگی است برای کسانی که بر روی زمین زندگی می‌کنند هم زینت و آراستگی است.

حضرت رسول اکرم می‌فرمایند: ﴿إِنَّ اللهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ﴾ خداوند زیبا است و زیبایی را دوست می‌دارد. و تو نشانه و آثار این زیبایی را در همه آنچه که خداوند ساخته است، مشاهده می‌کنی. خداوند بزرگ در قرآن کریم می‌گوید: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ خداوند هر چیزی که آفریده است، نیکو آفریده

۱ـ در آیه ۷ سوره کهف: (ما علی الارض) آنچه بر روی زمین است.

است.[1] ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ﴾ براستی ما انسان را در نیکوترین قیوام آفریده‌ایم.[2]

پس پروردگار ما زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد.

به درستی محبت خداوند، نسب به زیبایی برای تو ملموس است. وقتی زمین را مانند منظره‌ای عمومی فراگیر، می‌نگری، در مورد محبت خداوند نسبت به زیبایی آن، احساس بزرگی را در وجود خود می‌بینی.

به علاوه وقتی که احساس می‌کنی که خداوند سبحانه، انسان را، زن یا مرد، به آن زیبایی و نیکویی، آفریده است، یا وقتی که کودکی را در آن حالت معصومیّت و زیبایی، مشاهده می‌کنی، یا درختی را به آن سرسبزی پُرگل و میوه به نظر می‌آوری، در همه اشیای موجود بر روی این زمین، که خداوندت خواسته است، که مضمونی از آن زینت باشیم، یا در ضمن زینت ما باشد، محبت خداوند را نسبت به زیبایی کاملاً احساس می‌کنی. می‌بینی همه چیز در تسخیر انسان است. و همه چیز برروی این زمین در خدمت انسان است.

و اما همه این چیزها، که خداوند بر روی این زمین آفریده است، فقط و فقط برای زیبایی و زینت است، یا اینکه دارای هدف و حکمت و غایت دیگر هم هست ؟

آنچه که مسلم است، خداوند، از این حیات و زندگی، غایت و حکمتی را مورد نظر دارد و قانونی را برای آن اداره می‌کند. و اما آن قانون چیست ؟

تا آنها را در مرحله آزمایش قرار دهیم.

خداوند بیان می‌کند، که هدف این زندگی همان آزمایش است.

آزمایش چیست ؟

آزمایش همان اختبار و امتحان است. وآن عبارت است از رنج کشیدن انسان، در این دنیا، برای تجربه زندگی.

برای هر انسانی لازم است، به سوی این زندگی فرود آید و رنج آن را بچشد و در

۱ـ سوره سجده. آیه ۷ ۲ـ سوره تین. ایه ۴.

آن، مورد آزمایش قرار گیرد. زندگی در یک طرف، زیستی شیرین و مورد محبت نفس انسان است.

و اما از طرفی دیگر آزمایش و امتحان است.

این زینت و زیبایی، در ذات خود هدف نیست. اما در همه چیز، مانند وسیله‌ای از وسایل امتحان، و ماده‌ای از مواد آن، پراکنده و گسترده است.

و بنابراین، اسلام با سایر ادیان مخالفت کرده است و یکی از مبادی عمومی آن: ﴿لا رهبانية فى الاسلام﴾ گوشه گیری و انزواگزینی زندگی، در اسلام مردود است. می‌باشد.

بلی. راهی برای کناره گیری از زندگی و نا چیز شمردن آن، در اسلام وجود ندارد. بلکه آن زینتی شیرین است که خداوند از ما خواسته است، خود را به آن بیارائیم و از آن لذت ببریم.

خداوند بزرگ برای زندگی انسانها در دنیا با وجود آزمایش و امتحان، اهمیت قابل توجهی قائل گردیده است. و در قرآن می‌گوید: ﴿أَنْكِحُوا ما طاب لَكُمْ مِنَ النِّساء مثْنىٰ وَ ثُلٰثَ وَ رُبٰعَ فَإِنْ خِفْتُمْ اَنْ لاَ تَعْدِلوُا فواحِدَةً﴾ بعقد نکاح در آورید از زنان آنچه که برای شما حلال است، دو زن سه زن و چهار زن، و اگر خوف ناعدالتی را در بین آنان دارید، فقط یک زن[۱].

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ و الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْق﴾ بگو چه کسی حرام کرده است زیبائیهایی که خداوند برای بندگانش آفریده است. و چه کسی حرام کرده است روزیهای پاک و حلال را[۲]؟

﴿كُلُوا وَاشْرَبوا وَلا تُسْرِفُوا﴾ بخورید و بنوشید ،اما زیاده روی نکنید[۳].

﴿يَبَنِيٓ ءَادَم خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مِسْجِدٍ﴾ زینت آرایی و وسایل زیبایی خودتان را در هر مسجدی با خودتان بردارید.[۴] در تفسیر این آیه گفته‌اند، در هر محل و

۱ـ سوره نساء. آیه ۳.
۲ـ سوره اعراف. آیه ۳۲.
۳ـ سوره بقره. آیه ۶۰.
۴ـ سوره اعراف. آیه ۳۱.

مکانی بر روی زمین اسباب زینت آرایی را با خودتان بر دارید، چون همه مکانها مسجد خداوند است.

پیامبرﷺ فرموده‌اند: ﴿إِنَّ هٰذَا الْمَالَ خضرةٌ حَلْوَةٌ﴾ براستی این مال و ثروت (دنیایی) سبزه زاری شیرین و زیبا است[۱].

آن در نظر اسلام اینچنین است و برای انسان لازم است که به سوی آن رود و نباید از آن دوری جوید و کناره گیری کند

آیا نظر اسلام را در مورد زندگی دیدی و از آن آگاه شدی؟

بلی در اسلام مانند مسیحیت، کناره گیری و انزواگزیدن از زندگی مردود است. و مانند یهود، سرسختی و تکلف شاقّ، برای بدست آوردن، مورد پسند نمی‌باشد. اسلام دینی حنیف و باگذشت و سهل گیر است. قال الله تعالی: ﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً﴾ وآنچنان، ما شما را بعنوان امتی نمونه، که سر مشق دیگران باشید، آفریده و قرار داده‌ایم[۲].

دین زندگی، دین اسلام. زندگی در سخت‌ترین صور آن، و سخت‌ترین مقابله، با رنج و زحمت. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَجَاهَدُوا فِى اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾ در راه خدا جهاد کنید. جهادی که شایسته و سزاوار او باشد[۳]. و ﴿إِسْتَبِقُوا الْخَيْرَات﴾ برای کارهای نیک ،از هم سبقت و پیشی بگیرید.[۴]. و ﴿وَفِى ذٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾ و در این موارد است پیشی گیرندگان، سبقت، می‌گیرند و پیش می‌تازند.[۵] و ﴿قُلِ اعْمَلُوا﴾ بگو کار را انجام دهند[۶].

آنچه که مسلم است، اسلام ترا به سوی زندگی می‌کشاند و به دریای متلاطم آن می‌رساندت و می‌گوید: خود را به آن بزن، و با امواج آن مبارزه کن، و برای بدست آوردن منافع آن، جلو بران و پیشی‌گیر. ﴿وَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾ خدا و

۱ـ بخاری. فتح الباری ج ۱۱ ص ۲۱۵ و ص ۲۱۶

۲ـ سوره بقره. آیه ۱۴۳.

۳ـ سوره حج. آیه ۷۸.

۴ـ سوره بقره. آیه ۱۴۸.

۵ـ سوره مطففین. آیه ۲۶.

۶ـ سوره توبه. آیه ۱۰۵.

رسول او عمل ترا خواهند دید[۱].

این احساس عمیق نسبت به زندگی، همان چیزی است، که مردمان پا برهنه و عریان صحرا را مانند سیل بحرکت در آورده، که بعنوان فاتحین جهان را هی شوند که لا اله الا الله را به آنان بیاموزند، تا از دنیای حیوانی به عالم انسانی، و از حالت بهائمی به سوی ربانیّت، انتقال یابند.

اسلام برای عزیمت به سوی زندگی و رسیدن به آن و مسابقه با مردم، در آن اصرار می‌ورزد. زیرا می‌داند که آزمایش بدون تجربه و آموزش، محتوایی ندارد. برای انسان تجربه زندگی الزام است وگرنه امتحان دارای اعتبار و مفهوم نمی‌باشد و باز چگونه بدانیم، که تو لئیم هستی یا جوانمرد، مادام مال و ثروتی در اختیار نداشته باشی که بنگریم و بدانیم، که روش تو در آن چیست و چگونه است.

جز به تجربه امکان ندارد، طبایع کشف شود و صفات آشکار گردد.و هم چگونه معلوم شود که تو دلیری یا ترسو، بدون اینکه وارد تجربه جنگ و جهاد شوی این غیر ممکن است. پس در این صورت تجربه الزامی است. تا اندیشه امتحان و آزمایش تخصص یابد و مفهوم گفته خداوند «برای اینکه آنان را آزمایش کنیم» جامعه عمل بخود گیرد و صدق پیدا کند.و بنابر این در قرآن کریم و در احادیث رسول اکرمﷺ سیلی از توجیهات رامی بینی، که همگی به این معنا و مفهوم اشاره دارند و انسان را به غوطه ور شدن در دریای پر تلاطم زندگی، وادار می‌کنند.

براستی زندگی الزامی است. چون خداوند بزرگ می‌خواهد، انسان دنبال آن را بگیرد و به آن برسد.

آیا این درست است؟

بلی. بلکه خلاف آن به هیچوجه درست و صحیح نیست. لازم نیست دورتر رویم. بنگر سرگذشت آدم و حوا را. به انگشتانمان، یکی یکی آن حقایق را برمی‌شماریم.

۱ـ سوره توبه. آیه ۹۴.

چرا خداوند آدم و مونس و رفیق او را (حوا) به روی زمین راند؟ چرا آنان را باقی نگذاشت، که در سایه‌های بهشت بخورند و بنوشند و منعم و متلذذ شوند؟ زیرا خداوند می‌خواست، انسان به میدان جنگ زندگی بیاید، تا حقیقت ماهیت آن آشکار شود. قال الله تعالی: ﴿إِهبِطامِنْهَا﴾ از بهشت بیرون روید.(۱) و قال: ﴿وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾(۲) برای شما در روی زمین قرارگاه و موارد مورد نیاز تاروز قیامت وجود دارد.

و قال: ﴿أَلَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً﴾ خداوندی که مرگ و زندگی را آفرید، برای اینکه امتحان کند، که کدام یک از شما عمل نیک‌تری را انجام داده‌اید(۳).

آیا دانستی که خداوند مرگ و زندگی را، برای یک هدف و غایت، و آن آزمایش و امتحان است، آفریده است؟

پس کسانی که غیر از این را می‌گویند، درک و فهمی از اسلام ندارند و از آن منحرف شده‌اند. در حقیقت اسلام زندگی است، زندگی ای جهاد گرانه و انقلابی. همیشگی، انقلاب برگمنامی سستی و ناشناسی و عیاشی و رکود و سکون. انقلاب بر باطل، بر ظلم و ستم و بر فساد.

اسلام انسان را بعنوان انسان می‌خواهد و محترم می‌شمارد، و آن هم به ایثار و فداکاری همیشگی بر فساد، تحقق می‌یابد.

به آن بنگر. که در آن آیه جامع و شامل، که خبر مرگ انسانی، که از تلاش و فعالیت باز ایستاده است، می‌دهد و می‌گوید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وإخوانُكُمْ وَ أَزْواجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالُ(نِ) اقْتَرَفْتُمُوها و تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَها، أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ وجَهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ بِأَمْرِهِ وَ اللهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ بگو: اگر پدرانتان و فرزندانتان و

۱ـ سوره بقره. آیه ۳۶.
۲ـ
۳ـ سوره ملک. آیه ۲

برادرانتان و زنانتان و قومان وخویشانتان، و اموال و ثروتی که بدست آورده‌اید و تجارتی که ترس کساد بازار آن را دارید و خانه‌ها و مساکینی که مورد رضایت شما است، نزد شما از خدا و رسولش و جهاد در راه او دوست داشتنی‌تر باشد، پس در انتظار باشید، تا خداوند فرمان خود را صادر و اجرا نماید و بدانید خداوند مردمان فاسق را راهنمایی نمی‌نماید[1].

کدام ایثار از این ایثار، بزرگ‌تر است چیزی وجود ندارد که اسلام آن را سببی شایسته بداند، که انسان بعلت آن از جهاد سرباز زند و به آن اقدام نکند.

این همان اسلام واقعی است. اما اسلام سست و افتاده‌ای که در این روزها می‌بینی، اسلام نیست، بلکه مسخ شده و وارونه و عکس آن، اسلام واقعی است.

این اندیشه زندگی در اسلام است. پس آزمایش و امتحان چگونه می‌شود و اسباب آن چه باشد؟

کدام یک از لحاظ عمل و کردار نیکوترند: این همان هدف زندگی است. و عبارت است از آشکارکردن نفس و وجود انسان و در معرض تجربه قرار دادن. تا آشکار و عیان گردد: چه کسی بد است. چه سی راه را گم کرده، و چه کسی راه را یافته است. چه کسی می‌کوشد و جهاد می‌کند. و چه کسی تنبل و افتاده است. چه کسی بخشش دارد و دست باز است، و چه کسی بخل می‌ورزد دست بسته است. چه کسی برای رضای خداوندش دست به عمل نیک می‌زند، چه کسی فقط برای خود تلاش می‌کند.

هدفی بزرگ و حکمتی بزرگتر. بنابراین است، که آیه:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا ما على الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً﴾ براستی ما بر روی زمین برای آنان زینتهایی را آفریدیم، تا آزمایش کنیم، کدام یک از لحاظ عمل نیکوترانند، به جمله‌ی، تا آزمایش و امتحان کنم کدام یک از لحاظ کردار نیکوترند.)[2] پایان یافته است. زندگی بطورکلی در خدمت انسان است و انسان هم

۱ـ سوره توبه آیه ۲۴.   ۲ـ سوره کهف. آیه ۷.

مورد امتحان و آزمایش است. چرا؟

برای اینکه نیکوکار و خیر، از بدکار و بخیل امتیاز یابد و جدا گردد و مردم آنان را بشناسند.

این به آن علت است.نه اینکه خداوند نمی‌داند، از هر انسانی، چه چیزی سر خواهد زد و اتفاق خواهد افتاد.

نه هرگز به خاطر این. بلکه بمنظور اینکه خداوند حقیقت اعمال انسان را درملأ عام نمایان سازد. تا اینکه در دنیای آخرت، آنچه که برایش پیش خواهد آمد، برای انسان بر خداوند ،اعتراض نباشد. قال الله تعالی: ﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا﴾ روزی می‌آید که هر کس در دفاع از خود مجادله می‌کند(۱).

و ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً﴾ انسان از لحاظ منازعه و مجادله از همه چیز برتر است.

و ﴿وَلِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرَّسُولِ﴾(۲) تا برای انسان بر خداوند بعد از ارسال پیامبر اعتراض و دلیلی نباشد.

از اینجا می‌فهمیم که خداوند بزرگ، زندگی و حیات را برای لهو لعب، برای مجرد زیستن و برای لذت مطلق بدون قید و شرط، آنچنانکه اهل تمدن جدید می‌پندارند، برای گوشه گیری و عبادت، آنچنانکه راهبان گمان می‌کنند، برای گریان و فغان، آنچنانکه بدبینان به آن توجه دارند، و رقص و سرور، آنچنانکه خویش بنیان به آن می‌شتابند، نیافریده و مورد اراده قرار نداده است. فقط آن را برای آزمایش وامتحان اراده نموده است. در این صورت است، اسلام از سایر نظامهای وضعی، آن نظامهایی که همه تلاششان، برای خوشبختی و سعادتمندی انسان است، بهر راهی که به آن برسد، جدا می‌گردد. در صورتی که اسلام این حیات و زندگی را فقط به لحاظ آزمایش و امتحان انسان بر پای می‌دارد.

آنچه که از لذایذ، که در زندگی وجود دارد، به جهت زوال و نابودی می‌رود.

۱ـ سوره نحل. آیه ۱۱۱. ۲ـ سوره نساء. آیه ۱۶۵.

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾[۱] بر همه چیز فنا و نابودی در جریان است.

آنچه از غم و اندوه که در آن وجود دارد، از اسباب و ابزار امتحان است، و آنچه از سرور و شادی، در ضمن آن مشاهده می‌شود، از جمله‌ی آن اسباب و ابزار است. ﴿وَ نَبْلُوكُم بِالشَّرِ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً﴾[۲] ما شما را به خیر و شر در مرحله آزمایش قرار میدهیم شر و خیر در زندگی برای امتحان است.

وقتی که آن در زندگی برای آزمایش است، دانسته شود، انسان زندگی را به میزان غیر موازینی که بر آن اشراف دارد و تصور می‌کند، احساس می‌نمایند. آن را براساس واقعیتش، درک می‌کنند، آنچنان خود می‌خواهند. وقتی که اراده و خواست انسان با اراده و خواست خداوند، منطبق و پایدار گردید، خوشبختی و سعادت کامل نصیب می‌گردد. عکس آن هم درست است، زمانی که اراده انسان در خلاف اراده خداوند باشد، شقاوت و بدبختی حاصل می‌گردد. و در این صورت است، آن دردهایی را احساس می‌کنیم که اول و آخر ندارد. آلامی که هم اکنون بشریت دچار و اسیر آن شده است.

بشریّت دردمند و متألم است. زیرا در خلاف راه و اراده خداوند، در زندگی قدم بر می‌دارد. خداوند زندگی را اراده کرده است، که انسان در اطاعتش با شد. ﴿و ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الإنْسَ إلاَّ لِيَعْبُدُونِ. مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمون. إنَّ اللهَ هَوَ الرَّزَاقُ ذوُ الْقُوَّةِ الْمَتِين﴾[۳] ما نیافریده‌ایم، جن و انس را جز اینکه مرا بشناسند و پرستش کنند. من روزی را از شما نمی‌خواهم و نمی‌خواهم به من طعامی دهید. براستی خداوند روزی دهنده صاحب قدرت و استوار است.

معنی و مفهوم لیعبدون (عبادت کنند) را، عبادتهای شخصی و مشهور نیست، مانند نماز و سایر اوراد و اذکار. بلکه معنی و مفهوم آن وسیع تر از آن عبادات است. معنایش جز خضوع و فروتنی نیست. زیرا عبادت، همان خضوع و اطاعت از

۱ـ سوره الرحمن آیه ۲۶
۲ـ سوره انبیاء آیه ۳۵
۳ـ سوره ذاریات آیه‌های ۵۶ و ۵۷ و ۵۸

خداوند است. و طبیعی است، عبادات مفروضه، در ضمن آن قرار دارد. چون آن هم طاعت خداوند است. معنی آن (عبادت کنند مرا) گسترده‌تر و وسیع‌تر از آن است که بسیاری می‌پندارند. آنچه که مسلم است خداوند انسان را آفریده است، تا او را عبادت و اطاعت نماید. در صورتی که او سرپیچی و تکبر کند و دوری نماید و روی برگرداند، و برای خود اسلوب و روشی از روی هوا و هوس، رسم نماید، بر خط مشی قانون طبیعی زندگی، خارج، و سرکش و بدبخت شده است. قال تعالی: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً﴾[۱] کسی از یاد و عبادت من روی برگرداند، از لحاظ زندگی در ضیقت شدید قرار می‌گیرد.

و قال ﴿وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوىٰ﴾[۲] کسی که قهر من بر او جوشد و انتقام من بر او الزامی شود، هلاک و نابود می‌شود.

هدف مورد نظر از زندگی، بیان ماهیّت درونی و جوهر باطنی انسان است. همان تجربه زندگی آنان می‌باشد، تا مورد نظر قرار گیرند، که به انجام چه کارهایی اقدام می‌کنند.

سلیمان علیه‌السلام همین را فهمید، وقتی تخت بلقیس را در کنار خود دید و مشاهده کرد و فوری گفت: ﴿هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُر وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيم﴾[۳] این از فضل و محبت پروردگارم می‌باشد، برای اینکه مرا امتحان کند، آیا سپاسگذارم، یا ناسپاس. و کسی که سپاسگذار خداوند باشد، نتیجه آن، برای خود او است. و کسی که ناسپاس می‌باشد. براستی پروردگار من بی نیاز و بزرگوار است.

چگونه نه، در حالی که او (سلیمان علیه‌السلام) پیامبر خدا بود.

حضرت سلیمان علیه‌السلام مأموریت و مسئله زندگی را به آنچه که فرموده تخصص داد. و زندگی را آنچنانکه خداوند، در آن گفته خود، اراده کرده و خواسته است،

۱ـ سوره طه آیه ۱۲۴ ۲ـ سوره طه آیه ۸۱
۳ـ نمل آیه ۴۰

تعبیر و بیان نمود. به این صورت در موارد زیر خلاصه می‌شود:

۱ـ ﴿هَذا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾ این از فضل و محبت پروردگارم است: یعنی همه آنچه که انسان دارد و مالک آن می‌باشد، از محبت پروردگار است. نه از نتیجه کار و تلاش خود.

۲ـ ﴿لِيَبْلُوَنِي﴾ برای اینکه مرا امتحان کند. یعنی آنچه در زندگی وجود دارد، از خیر و شر، از ثروت و فقر، فقط برای آزمایش و امتحان است، نه چیزی دیگر.

۳ـ ﴿أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُر﴾ آیا سپاسگذارم یا ناسپاس. یعنی از اینکه خداوند مرا در مرحله آزمایش و امتحان قرار می‌دهد، او را سپاسگذارم، یا ناسپاس.

۴ـ ﴿وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ﴾ یعنی کسی که به آن امتحان و آزمایش راضی باشد. نتیجهٔ رضایت، به خود او بر می‌گردد.

۵ـ ﴿وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾ کسی که ناسپاس باشد، خداوند بی‌نیاز و بزرگوار است. یعنی کسی که در اثناء آزمایش دنیایی، به آن ناراضی باشد و بی‌تابی کند، باید بداند، آثار خشم و غضب به او بر می‌گردد. چون خداوند نیازی به سپاسگذاری او ندارد و علی‌رغم ناسپاسی، روزی او را می‌رساند. چون عادت‌الله کرم مطلق است.

و آن نشانه‌های نبوت حضرت سلیمانعليه السلام و امتیاز بین تعبیر انبیاء و تعبیر کسانی که انبیاء نیستند، می‌باشد.

سلیمان عليه السلام به مجرد اینکه نعمت خداوند را، که آوردن تخت بلقیس، از یمن به قدس بود، و حاضر کردن آن را، در برابر خود، دید، قبل از آنکه، به سوی آن، روی گرداند، چیزی گذرا را، در دل خود احساس کرده بود، به یقین مبدل گردانید. آن نعمت را، احساس نمود، از احساس و ادراک، همه جانبه زندگی، و تعلق اراده خداوند، به آن، آن اراده ازلی، که همه انبیاء، به علم یقین، آن را می‌دانند، قلبش به جوش و خروش آمد.

و حضرت سلیمان، زبان مبارکش، ترجمان و بیانگر، قلب کریم و شریفش گردید

و آن را به این صورت اعجازانگیز و پایدار تعبیر نمود.

قرآن کریم آمد و تعبیر او را که تعبیری صادقانه است، برای ماتثبیت نمود. وباطلی در جلو و پشت سر آن مشاهده نمی‌شود. چه کسی گفتارش، از گفتار خداوند صادقانه‌تر است و این تثبیت و تأیید، نزد من، از اهمیت برتری و احساس کامل‌تری برخوردار است. زیرا آن دلیلی است، قانع می‌نماید،کسانی راکه مسلمان نیستند، اگر چه به آنچه که محمدﷺ در مورد زندگی می‌گوید، ایمان نداشته باشند.

شاهدی از اهل و تبار مؤید ین حقیقت زندگی، شهادت داد. سلیمان، پیامبری از پیامبران اهل کتاب، به حقیقت و هدف حیات و زندگی، و خواست و اراده خداوند به آن، شهادت داد. اگر شهادت او، با شهادت حضرت محمدﷺ منطبق باشد، آن منتهای دلیل است. و دلایلی قطعی موید آن است که انبیاء از مفهوم و منبع واحدی درس می‌گیرند، و از خدایی یگانه، به آنان وحی می‌شود. و او، تبدیل و تغییری در گفتارش نیست.

کتابی که بر محمدﷺ نازل شده است، در مورد حیات و در زندگی می‌گوید: ﴿أَلَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُم أَحْسَنُ عَمَلاً﴾ آن کسی که مرگ و زندگی را آفریده است، تا آزمایش و امتحان کند، شما راکه کدام یک در انجام عمل نیکوتر هستید.(۱)

و سلیمان علیه‌السلام گفته است: ﴿هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾ این از فضل و محبت پروردگارم است تا امتحان کند مرا، آیا سپاسگذارم یا ناسپاس، وکسی که سپاسگذار است، نتیجه سپاسگذاری برای خودش است، وکسی که ناسپاس است پروردگار من، بی نیاز و بزرگوار است(۲).

نفس فکر و فهم و توجه به حیات و زندگی، در این آیه‌ها چیست؟ این است: کسی که به سلیمانﷺ و حی کرده، همان کسی است (خداوند) که به محمدﷺ

۱ـ سوره تبارک آیه ۲
۲ـ سوره نمل. آیه ۴۰

وحی نموده است. وقتی که انبیاء بر امری اتفاق داشته، باشند آن امر است، وقتی که بر فکری اتفاق داشته باشند، آن فکر است.

آنچه که مسلم است، فکر انبیاء بر این است که زندگی برای امتحان است، و هدف از این امتحان این است که انسان سپاسگذار است، یا ناسپاس. بنابر این بر بشریت لازم است که بدانند، این همان فکر خداوند است، در مورد زندگی. (به این دلیل) چه کسی از لحاظ فکر مانند انبیاء و چه کسی از لحاظ بیان مانند، رسول خدا است.

پس اگر غرب، فکر حضرت محمد را ﷺ در مورد زندگی نمی‌پسندند، باید فکر حضرت سلیمان ﷺ را، که پیامبر مورد تصدیق ایشان است، در کتابشان، بپذیرند و بطور قطع و مسلم، فکر سلیمان علیه السلام، همان فکر محمد ﷺ است. لذا راهی دیگر ندارد. پس به این سبب، و سبب و علل دیگر، قرآن بطور دائم، بین ایمان و عمل صالح، هماهنگی برقرار کرده است: ﴿الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ آن کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح را انجام داده‌اند درست کارند)[۱] و آن را تکرار نموده و بارها بازگو کرده است.

این عمل صالح اساس و هدف زندگی است. و وسیله انسان است برای ادامه آن. و بنابراین است که اسلام از انسانها می‌خواهد که دارای کردار باشند، و از اینکه عاطل و باطل باشند، باید دوری جویند.

پس ابزار عمل و کردار کدام است ؟

نفس انسان و مال : آیه‌ای از قرآن در چهار کلمه. آن آیه فلسفه زندگی، فلسفه اقتصادی، فلسفه اجتماعی، فلسفه تاریخ، فلسفه روانشناسی، و فلسفه ماورای طبیعت را تعریف کرده است آیا این درست است. بله همچنین است. قال تعالی: ﴿لَتُبْلَوُنَّ فِی أَموالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ﴾ شما به اموالتان و خودتان امتحان می‌شوید[۲].

یعنی ای مردم همه شما، در مسئله اموالتان و وجودتان آزمایش می‌شوید آیا

۱ـ سوره بقره. آیه ۸۲.
۲ـ سوره آلعمران. آیه ۱۸۶.

زندگی دنیایی غیر ازمال و ثروت و وجود انسان است؟

خیر. چیزی جز آن نیست. به اعجاز تعبیر این آیه بنگر حرف (ل) در کلمات ﴿لَتُبْلَوُنَّ﴾ ﴿لَنَخْتَبِرَنَّ﴾، برای قسم است. یعنی سوگند بخدا شما آزمایش می‌شوید. سوگند بخدا شما امتحان قرار می‌گیرید. بخواهی، یا نخواهی. میل داشته باشی، یا نداشته باشی. آن فرمان ما است و آن قوانینی است که مقرر کرده‌ایم. وقتی که خدا بخواهد می‌شود وقتی که نخواهد نمی‌شود. فردی از شما نمی‌تواند از آن فرار کند و بگریزد.و نمی‌تواند فرار از آن کند، چون اراده و خواست ما، آن بوده‌است. چه کسی می‌تواند از خواست ما رهایی یابد.

مردم در چه چیزهای امتحان و آزمایش می‌شوند ؟

در دو عنصر زندگی. مال و وجود. و این وجهی دیگر از اعجاز این کلام بزرگ است. آنچه که مسلم است، وجود و ثروت، دو اصل زندگی هستند. آنچنانکه ئیدروژن و اکسیژن، دو عنصر تشکیل دهنده آب هستند.

تعبیر حیات به مال و نفس، شامل کل زندگی خواهد شد و حیات فقط آن دو چیز است.وقتی که انسانی، بر اسلوبی از معیشت زندگی کند، تو می‌گویی آنجا زندگی بشری است. پس در آن صورت دو عنصر موجود است: انسان و مال. انسان نمونه طاقت و توان بشریت است. مال هم نمونه تمام وسایل تولید و مصرف در زندگی انسان است.

مال تعبیر جامع و کاملی است که همه آنچه که انسان در زندگیش مورد استفاده قرار می‌دهد در بر می‌گیرد.

پس زمین مال است، آب مال است، نقود مال است، ثروت حیوانی مال است، ثروت آبی مال است. آن‌چه که انسان می‌خواهد، در زندگیش از آن بهره‌ور گردد بطور کلی مال است

مال، مال خداوند است : به تعبیری دقیق‌تر و فراگیرتر، می‌توانیم بگوئیم، حیات و زندگی بشریت عبارت از انسان و زمین است. زمین شامل تمام محتویات، آن‌چه

که بروی آن، و آن‌چه که در درون آن است، می‌شود و آن خود مال است.

وقتی که دانسته شود، این زمینی که انسان، در آن تصرف می‌کند، به چیزی که مال نامیده می‌شود،متحول می‌گردد،و معلوم شود که از آفریده‌های خداوند است، ملک خداوند است، ﴿أَلَّذِي لَهُ ملك السَّمٰوات وَالأَرْضِ﴾: معلوم و معین میشود که مال بالتبع، مال خداوند است.

و این تسلسل منطقی و طبیعی است. زیرا مال تحوّل و تغییر یافته، بعضی از چیزهای زمین است و زمین هم ملک خداوند است، پس مالک حقیقی مال، همان خداوند است. و خداوند خود آن را مسجّل نموده و می‌گوید: ﴿وَ آتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾ به آنان ببخشید، از مال خداوندی، که به شما بخشید.[1] و ﴿أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ﴾ انفاق کنید در چیزی (مالی که شما را در آن جانشین خود کرده‌ایم.)[2]

پس عمل بخشش، عمل جانشینی است و جز آن نیست. و مالکیت نیابت است نه اصالت.

پس وقتی که مالک ملک، الله باشد،و انسان به جانشینی (الله) آن مال را تصاحب کند، کسی حق ندارد،بدون دیگران، آن را در انحصار خود قرار دهد.

اگر عده‌ای آمدند و آن اموال و ثروت خدا دادی را، بدون استفاده افراد جامعه از آن، در انحصار خود قرار دادند، آن چیزی است، که اسلام مقررش نکرده و تأییدش نمی‌کند.

چون خداوند آن مال را برای استفاده عمومی آفریده است. ﴿قُلْ من يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ! قُلِ الله﴾ بگو چه کسی از آسمان و زمین روزی شما را می‌رساند؟ بگو خداوند.[3]

و بنابر این است، نظر اسلام، در مورد موازنه در توزیع اموال بین مردم تحقق

۱ـ سوره نور. آیه ۳۳.
۲ـ سوره حدید. آیه ۷
۳ـ سوره یونس. آیه ۳۱.

می‌یابد. خداوند در اموال اغنیا حقی را برا فقرا، معلوم و معین کرده است. قال تعالی: ﴿وَ ٱلَّذِينَ فِيٓ أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾(۱) در ثروتشان حقی مشخص و معین برای سائل (بی‌نوا) و محرومان وجود دارد.

﴿حَقٌّ مَعْلُومٌ﴾، تعبیر و بیانش، تأکید می‌کند، که فقراء در اموال اغنیاء دارای حق و حقوقی می‌باشند. و نه از لحاظ برتری و بزرگ داشتن آنان.و باید، با وصف تکبرشان ادا نمایند. و اگر تمرد نمودند، بر دولت لازم است، جبراً و اضطراراً، از آنان بگیرد.

بر دولت الزامی است، اگر تخللی را در توزیع ثروت، و تفاوتی را ،در تملک منابع ثروت، مشاهده نمود، برای تحقق توازن و تعادل و اعاده امور به حدّ و جای معمولی خود اقدام نماید. خداوند در قرآن می‌گوید: ﴿إِنَّ اللهَ يأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَٱلإِحسانِ﴾ خداوند به اجرای عدالت و انجام نیکوکاری فرمان می‌دهد.(۲)

وجود طبقات همه چیز، و اکثریت مردم بدون مالکیت چیزی، زشت‌ترین انواع ستمی است، که خداوند بر خود، و بر بندگان خود حرامش کرده است. (یعنی در جامعه‌ای نباید مالکیت همه چیز، در دست طبقات محدودی باشد و مردم تهی دست باشند)

قران می‌گوید: ﴿وَ مَارَبُّکَ بظَلاَّمٍ لِلْعَبِيدِ﴾ پروردگار تو، به هیچوجه نسبت به بندگانش ستمکار نیست(۳) و ﴿لٰكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ و اما مردم از خود ستم می‌کنند.(۴)

بله خداوند زمین را برای همه مردم آفریده است.و در این صورت است که عدالت او تحقق می‌یابد

عده‌ای از مردم می‌آیند.آنچه که در روی زمین با ارزش است، در انحصار خود می‌گیرند و دیگران را محروم می‌نمایند. در این شرایط است که بخود ستم می‌کنند.

۱ـ سوره معارج. آیه ۲۳ و ۲۴.
۲ـ سوره نحل آیه ۹
۳ـ سوره فصّلت. آیه ۴۶.
۴ـ سوره یونس. آیه ۴۴

لذا راه رفع ستم چه باشد؟

راه رفع ستم آن است دولت تحقق تعادل، و توزیع ثروت را، بوضعی که استفاده از آن را برای همه مردم تضمین کند، بر گرداند. و دولت برای آن اسلوبی که موافق زمان، و شرایط اجتماعیش باشد، پیش می‌گیرد و به این روش حق را به فقراء برمی‌گرداند و دست طاغیان و سرکشان رامی گیرد و به راه صواب و درست عودت می دهد.

آیا متوجه شدی که جملات آن آیه، وقتی که گفت: ﴿لَتُبْلَوُنَّ فِی أَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ﴾ شما را در اموالتان و وجودتان امتحان می‌کنم،[1] فلسفه زندگی را که همان آزمایش و امتحان است بیان نمود؟

وقتی که همه چیز، تحت عنوان حیات و زندگی، زندگی درست، همان مال و نفس باشد، فلسفه اقتصاد، بیان و تعریف شده است. زیرا اقتصاد، نفس و مال است.وقتی که اعلام کرد، مردم در وجود و اموالشان، امتحان خواهند شد، فلسفه اجتماع را تعریف می‌کند.

فلسفه تاریخ را تعریف نمود وقتی که بیان کرد، انسان باید در زندگی، از خود دفاع نماید. زیرا پیش آمدها وکشمکش‌های زندگی،که بر اثر آزمایش وابتلاء وجود و اموالشان، رخ داده است، تاریخ نامیده شود.

وقتی که بیان می‌دارد، انسان در وجود خود، مبتلا و مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرد و بر او لازم است خود را با قانون زندگی هماهنگ کند، نه قانون زندگی با او هماهنگ کرده شود، فلسفه روانشناسی را تعریف می‌نماید.

و بعد از این بیانات که سرپوش را از اسرار زندگی و هدف و مراد از آن را برداشت ،فلسفه ما وراء فلسفه را تعریف نمود.

شگفت‌انگیز است.همه آن موارد که بیان شد، در مضمون کلمات (آن آیه) وجود دارد. بلکه این کلمات و مانند این کلمات، هزارها برابر آن را می‌توان از آن، آن

۱ـ سوره العمران. آیه ۱۸۶.

استخراج نمود. و این وجهی از وجوه اعجاز قرآن است.

آیا هم اکنون راه و روش اندیشه اسلام در مورد زندگی، واضح و روشن گردید؟ آیا روشن و آشکار گردید، اسلام زندگی ای دلپذیر و لذت بخش، منظم و منتظم بر امر و فرمان خداوند، هماهنگ و مداوم با قانون او، برای بشریت می‌خواهد؟ تا انسان را مورد آزمایش و امتحان قرار دهد و مفسد را از مصلح و بدکار را از درست کار جدا کند؟

و آیا روشن گردید که این آزمایش هم در مورد اموال، وهم در مورد وجود انسان صورت می‌گیرد؟

برگشت به رسول خدا(ص)

هم اکنون به سوی رسول خداﷺ بر می‌گردیم. و با او در محله‌های شهر مکه. بعد از آنکه اولین وحی بر او در غار حرا نازل گردید، می‌گذرانیم.

ایشان، درود خدا بر او باد. سیزده سال را، از سن چهل سالگی، تا سن ۵۳ سالگی، از نزول اولین وحی، تا وقتی که به فرمان و اذن خداوند به شهر مدینه منوره مهاجرت کرد، در شهر مکه مکرمه گذراند

۱۳ سال را، به دعوت مردم به سوی(الله) به سوی شیء یگانه و واحدی (لا اله الا الله) به سر برد.

چرا؟ و برای چه؟ آیا پیامبرﷺ از مبادی و اصول اسلام جز لا اله الا الله چیزی نداشت بگوید؟ نه هرگز اینچنین نبود. اما (لا اله الا الله) جامع کلیه اوامر، و اساس و پایه این زندگی، بطور اتمّ و اکمل و دستور و روش کلی دعوت او بود.

وقتی که در نقطه مرکز سویدای قلوب یاران، استقرار می‌یافت، خیر و برکت و نیکو کاری در دل آنان مستقر و متمرکز می‌گردید. و دیگر بعدها برای آنان الزامی نداشت، روش و راه دیگر را که خود میل داشته باشند، اتخاذ کنند و نظم اقتصادی‌ای که خود می‌خواهند، انتخاب نمایند واز آن بهره برداری کنند.

پس روش و نظام اقتصادی آنان، در آن مدت زمان، چه بود؟ و چگونه می‌زیستند و چگونه زندگی می‌کردند.

با کمی تفکر و تأمل در می‌یابیم که پیامبرﷺ مرد بی نوایی بود. خداوند بزرگ او

را به ثروت خدیجه ﷵ بی نیاز نمود ﴿وَ وَجَدَکَ عَائِلاً فَأَغْنیٰ﴾ ترا نیازمند یافتیم و بی نیازت کردیم.(۱)

پس برایمان روشن می‌شود که گروه قبلی از اهل مکه به او ایمان آوردند. درمیان آنان، بی نواهایی مانند :بلال و صهیب ونفراتی دیگر، و ثروتمندانی مانند :ابوبکر و عثمان وکسانی دیگر،که نه بی نوا، و نه ثروتمند، مانند علی و عمر وجود داشتند. و آن مجتمع کوچک کرام، اختلاطی از نمونه طبقات کل جامعه بود.

در میان آنان مرد و زن، و نوجوان و جوان و پیر به چشم می‌خورد و همچنین در بین ایشان شخصیتهایی از خانواده‌های بزرگ و اصیل عرب قریش، و بردگانی مستضعف، که مالک نفع و ضرر خود، نمی‌توانستند باشند، و عرب و غیر عرب، مشاهده می‌شوند. و زرد و سرخ و سفید و سیاه، مثل اینکه سرش کشمش خشک شده بود، وجود داشت

و همگی آنها در پیرامون قلب یک مرد، جمع شده بودند و آن مرد، محمدﷺ بود و محمدﷺ به دور خود آنان را بر پروردگاری یگانه همان (الله) که پروردگار آسمانها و زمین است، جمع کرده بود. البت بعد از آنکه آنان مردمانی بودند، که بتهای متعددی را، پرستش می‌کردند، بصورت جماعتی، پاک، بزرگوار، متحد و دوستدار همدیگر درآمدند.

ما از این چه چیزی را می‌توانیم درک کنیم و بفهمیم؟

ملاحظه می‌کنیم که اسلام: با جامعه‌ی طبقاتی می‌جنگد و خود جامعه‌ی طبقاتی، اشرافی و ملیتی نمی‌باشد بلکه،برادر در راه خدا ،و در راه محبت خدا طبقه‌ای یکسان و مساوی به تمام معنایی می‌باشد که لا اله الاالله آنان را ساخته است. و آن مرتفع‌ترین مقام و مرتبه مساوات است.

و تو اینچنین جامعه‌ای جز جامعه‌ای که بر سفره انبیاء تربیت یافته باشند هرگز ندیده‌ای. و واضح‌تر وروشن‌تر از آن را ،در یاران محمدﷺ می‌بینی مخصوصاً در

۱ـ سوره ضحی. آیه ۸

حالت و مرحله زندگی در مکّه.

چه چیزی عمر مهتر و دلاور قریش را با صهیب، آن برده بی نوا، درکنار هم قرار داد؟ چه بود ابوبکر غنی و سرمایه دار را با بلال فقیر، جمع کرد و روی یک تخته سنگ نشاند؟ آن عقیده بود. عقیده به لا اله الا الله که حسد و کینه، غل‌وغش، معتقدات انحرافی و وسوسه هارا، درعمق قلب آنان ذوب نمود و به جای آنها انوار قدسی را جایگزین کرد و به آنان یاد داد که انسان برادر انسان است و کسی بر کسی برتری ندارد. اینجا است که اسلامیت. ازکمونیستی جدا می‌شود، آنچنان که آسمان از زمین، جدا می‌گردد. و چگونه بین آنچه که از طرف خدا نازل می‌شود و آنچه که از بشر سرمی زند، موازنه و مقایسه می‌توان انجام داد. ابداً راهی برای مقارن و مقایسه وجود ندارد. این خلاف اصل حیات و زندگی است. اینان به وجود الوهیت (الله) اقرار می‌کنند و آنان به وجود خدا اعترافی ندارند. دیدار چگونه امکان دارد؟ چگونه به هم می‌رسند کسی که به خدا ایمان دارد و کسی که به خدا ایمان ندارد؟ چگونه. نور و ظلمت باهم جمع می‌شوند؟ جز اینکه نور تاریکی را از میان بر می‌دارد و نابود می‌کند

همسانان، (جامعه گرایان) در روز اول : یاران رسول خدا ﷺ قبل از هجرت، در مکه: اسلوب و روش زندگیشان چگونه بود؟

آنان برادر بودند. ثروتمندشان به فقیرشان مساعدت داشت. تنگدستشان بیمارشان را،یاری می‌داد. قوی ضعیف را مورد ترحم قرار می‌داد. همگی از رحمت و نعمت خدا، انفاق می‌کردند.

بگو ای صحابه رسول خدا

این چه بود؟ و چه کسی این را به شما آموخت؟ چه چیزی شما را به زندگی کریمانه و بزرگوارانه در پیرامون رسول خدا ﷺ سعادتمند گردانید؟

کسی از شما وقتی که ایمان داخل قلبش می‌گردید وازجاهلیت برون می‌آمد و به اسلام می‌گروید، در آن‌چه که در تملک داشت، برای خود حقی قائل نمی‌شد، و

آن را بطور کلی حق خدا و رسول خدا می‌دانست.

چه بحثی بود این، که قلبهایتان را بر شما مسلط کرد و ایمان را برایتان آراست و در دلهایتان عزیز گردانید، و برای آن‌چه (ایمان) که بدست می‌آورید، شما را جدی‌تر و کوشاتر ،سریع‌تر نمود، و از اموال و وجودتان در راه خدا، چشم پوشیدید؟

آن ابوبکر رضی الله عنه درست، عذابی که از حرارت و شدّت گرمای مکه، بر بلال وارد میشود، او را می‌خرد و در راه خدا آزادش می‌کند؟

آن عثمان رضی الله عنه بذل و بخشش می‌کند و از فقر نمی‌ترسد؟

اینها چه هستند؟

اینها ربانیّت (لا اله الا الله) است، وقتی در دلها داخل گردد، آن‌ها را از حیوانیت به انسانیت متحوّل و مبدّل می‌گرداند. ربانیّتی عالی مرتبه، که معتقدان خود را بالا می‌برد و به اعلی علیین می‌رساند، تا آن جایی که (الله) را آنچنان پروردگاری می‌یابند، که در برابر اعمال نیک وادای احسان، پاداششان می‌دهد.

این آن ظلمت و تاریکی نیست، که منکرین خداوند می‌خواهند و بشریت را به سوی آن می‌کشانند.

آنان به اصطلاح امروزی ما (سوسیالیست). یا به اصطلاح قرآن (متعاونین) بودند.

قال تعالی: ﴿و تعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوىٰ وَ لاَ تَعاوَنُوا عَلَى الإثْمِ وَالْعُدْوانِ﴾ همدیگر را در انجام کار نیک و پرهیزکاری یاری دهید نه در انجام گناه و دشمنی.[۱]

آیا آنان در آن وقت نظام معین و مشخص داشتند؟ : نه خیر... زندگی آنان در مرحله مکّه، اجرای آن را روا نمی‌دانست، چون اجتماعی بود، از ادامه حق حیات ممنوع و محروم.

کافران مکّه حتیّ ، گفتن اذان را، به صدای بلند از آنان تحریم کرده بودند. و در خفا و پنهانی ادای نماز را می‌کردند، و در انتظار و یاری و مساعدت پروردگارشان

۱ـ سوره مائده. آیه ۲

بودند. تعاون و جامعه‌گرایی، آنان در آن وقت، صورتی ابتدایی داشت. اما اصول و ارکان آن، مقرر و مورد عمل بود. زندگی اقتصادی و اجتماعی آنان، معمول بالأمر نبود و از روی امر و دستور نبود بلکه جامعه گرایی اختیاری بود. اینجا است نظام اسلامی باری دیگر، از نظام وضعی و ساختگی، جدا می‌گردد و امتیاز می‌یابد. زیرا بین اختیار و اضطرار. و رضا و فرمان چوب، اختلاف محرز است و فاصله فراوان.

آنان خود به زندگی شراکتی و تعاونی تن در می‌دادند. نه اینکه محمدﷺ، بر آنان جبر کند، یا مستبدانه حکم راند و بر خلاف میل خودشان، به پذیرش زندگی شراکتی ناچارشان کند.

نه هرگز... بلکه خداوند آنان را به آن دعوت کرد واطاعت کردند. پیامبرشان به آنان آموخت، تبرّع نمودند، قرآن به حرکتشان در آورد، فرمانبرداری کردند و بخش نمودند. آن هم شراکتی، با رضا و اطاعت، نه شراکتی از روی اجبار و اکراه.

این همان امتیاز بین انسانیت وحیوانیّت است. یا فرق بین مسلک محمدﷺ و مسلک جباران.

محمدﷺ قلب مردم را مخاطب قرار می‌داد، ناگهان مانند گل، در طراوت نسیم صبح، شکوفا می‌شد. برای هر کار نیکی، به حرکت در می‌آمد و به سوی آنچه که مورد رضایت خداوند بود، سبقت می‌گرفت.

آنچه که مسلم است محمدﷺ به یارانش نگفت اگر جامعه گرا نباشید و زندگی مشترک نداشته باشید، فلان می‌کنم و فلان. نه هرگز. چنین چیزی اتفاق نیفتاد. قال تعالی ﴿وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَ نْفَضّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾[1] اگر تو خشک و تندخو و سنگین دل و بی رحم باشی، پراکنده می‌شوند، در اطرافت. و ﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِم بِمُسَيْطِرٍ﴾[2] تو یادآوری کن، براستی تو یادآور کننده هستی. بر آنان قدرت و تسلطی نداری.

۱ـ سوره العمران، آیه ۱۵۹

۲ـ سوره غاشیه آیه‌های ۲۱ و ۲۲

و ﴿مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ﴾[(۱)] تو بر آنان جبر و زوری نداری.

پیامبرﷺ تندخو، سنگدل نبود. بر آنان قدرت نمایی نمی‌کرد. به جبر و زور بر آنان حکم نمی‌راند. آنان در پیرامونش، تجمع می‌کردند. مانند تجمع اشعه خورشید در حول و حوش قرص آن. دلها دلی را دوست داشته باشند، نمی‌توانند از آن جدا شوند و آن هم نمی‌تواند از آنها جداگردد. آن محمدﷺ بود. او آن کسی بود، که اکثر مردم بر خاستند، تا نور او را خاموش و دعوتش را مخالفت کنند.

چه کسی برای مردم مانند محمدﷺ بود؟

خلاصه‌ی مقال: آنان در مرحله حرکت در مکّه، در روز اول، زندگی اشتراکی همسانی داشتند. و شراکت و همسانیشان، از روی میل و اختیار و رضایت بود. نه از روی زور و جبر و ناچاری. و آن زندگی مشترک و یکسانی، از روی محبّت خدا، و بذل و بخشش در راه خدا، و پیشی گرفتن برای رضای خدا، بنیانگذاری شده بود. و باز در این صورت است که نظام اسلامی از نظام ساختگی دست بشر، امتیاز و برتری دارد.

خواستن رضای خداوند: هدف از تلاش و کوشش نزد مردم، آن است بر ثمر و نتیجه‌ی کارشان دست یابند برای اینکه استفاده‌اش، بخودشان و دیگران برگردد.

این چیزی است موافق و منطبق اختیار مردم ، و حرکت مداوم بشریّت.

اما این اسلام، آن را بوضعی زیبا رنگین‌تر می‌کند. و به دو جناح قداست به پر و ازش در آورد می‌گوید: ﴿وَ مَا لأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزىٰ اِلاَّ ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِهِ الاعْلَىٰ. وَ لَسَوْفَ يَرْضىٰ﴾ هیچکس بجز او حق نعمتی ندارد، که پاداشش دهد. بلکه هدف او جلب رضای خداست. چنین کسی از کارش خوشنود، و از پروردگارش راضی خواهد شد.[(۲)]

این به چه منظور است؟

این صعود، و پرواز، و تحوّل و دگرگونی اعمال مادی، به توان و طاقت روحی

۱ـ سوره ق آیه ۴۵

۲ـ سوره لیل آیه‌های ۱۸ الی ۲۱

مداوم، پایدار و مستمرّ می‌باشد فنا و زوال‌ناپذیر باقی خواهد ماند. خداوند بزرگ می‌گوید: ﴿وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوَاباً وَ خَيْرٌ أَمَلاً﴾[۱] باقی ماندنیهای نیک (عبادتی راکه به خاطر رضای خدا انجام شود) نزد پروردگارت ، از لحاظ پاداش و امید و آرزو، بهتر و نیکوترند.

اسلام می‌گوید: اعمال درست، همان کردارهایی است که پاداش آن نزد خداوند می‌ماند، تا بموقع ثواب و نتیجه‌اش در پیشگاه قداست او، اعطا و اهدا گردد. و این از لحاظ حصول امید و آرزو بهتر می‌باشد.

ای انسان تو باید امید و آرزوهایت را نزد خداوند بگذاری و انتظارش را، داشته باشی، هر چه باشد و هر جا که باشد. نه در پیش انسان.

آیا این توجیه، در زندگی و اقتصاد، و اسباب معیشت انسان، اثری خواهد داشت؟ بلی این دارای اثری دور، و نتیجه‌ای دورتر می‌باشد.

باری زنی به من گفت: من در زندگی احساس بدبختی عمیق و آلام و دردهای گران و سخت می‌کنم. به او گفتم: چرا و برای چه؟

گفت: من احساس می‌کنم که دارم می‌سوزم. ولی کسی آن را احساس نمی‌کند.

گفتم: قصد و هدف تو، از اینکه مردم ترا احساس می‌کنند، یا نمی‌کنند، چیست؟

گفت: آن چیزی که آزارم می‌دهد، این است که من یومیه در انجام کارهای منزل، رنج می‌برم. و تمام اعضاء و افراد خانواده، به این رنج و آزار من، توجهی ندارند و سوز و ساز مرا درک نمی‌کنند.

به او گفتم: چیزی را به تو می‌گویم آن را، دستورالعمل زندگی! و مورد اندیشه و تفکر خود قرارش بده. بطور قطع و مسلم، بدبختیت را به خوشبختی و غمت را به شادی مبدّل خواهد کرد. خوب توجه کرد و گوش فرا داد.

به او گفتم در کارهایی که انجام می‌دهی، فقط رضای خدا را در نظر داشته باش. کارهایی که انجام می‌دهی، در انتظار آن نباش، کسانی آن را تایید کنند. انسان بالطبع

۱- سوره کهف آیه ۴۶

سرشته بر ناسپاسی است. قال تعالی: ﴿... و أَكْثَرُهُمُ الْكافِرُونَ﴾[1] و اکثر آنان ناسپاس هستند.

انسان به پروردگارش که صاحب نعمتهای اولیه او است ناسپاسی می‌کند، آیا از او انتظار نداری که نسبت به انسانی مانند خود ناسپاس باشد؟ گفت این که تو می‌گویی چگونه امکان دارد؟

گفتم: رویت را به سوی خدا برگردان. همیشه به او فکر کن. و کارهایت را فقط به خاطر رضای او روبراکن. و این تنها راه است، برای برداشتن دردهایت و بر باد دادن غمهایت.

و اینچنین شد و احوالات او مرحله مرحله مبدل شد. و این بانو برای همیشه شاد و شادمان گردید. ازکار خسته نمی‌شد و ازکار و تلاش کوتاه نمی‌آمد. چون فقط رضای خدا را می‌خواست، نه ثناء و ستایش مردم را.

آیا به این قصّه توجه کردی؟

این قصه‌ی همه‌ی مردم است. آنچه که مسلم است. مردم در رنج و مشقّت هستند. چون کارشان برای تظاهر و ریا در حضور مردم است. زیرا آنان تحسین مردم، و پاداش را از مردم می‌خواهند.

اگر وقتی مردم ازکار و تلاششان روی برگردانند، یا از آن غفلت ورزند، غمگین و محزون می‌شوند و همتشان متلاطم و دلشان تنگ می‌گردد. بلکه عمیق‌تر از آن، اصول و ارکان بناء را به ارکان خرابه و ویرانه مبدّل می‌گردانند. همه اینها اتفاق می‌افتد. و اما مردم نمی‌دانند. ظاهر زندگی دنیایی را می‌فهمند و از آخرتشان غافل می‌باشند.

چه بسا انسان تلاشگر و جهادگر، به سبب ناسپاسی جامعه، نسبت به تلاش و جهادش همتش سست و شکر و سپاسش به کفر و ناسپاسی منقلب می‌گردد.

این بیماری نفسی و روحی خطرناک در بشریّت، بلا علاج است. مگر به آنچه که

۱ـ سوره نحل آیه ۸۳

محمدﷺ وضع نموده و از پیشگاه پروردگارش، آورده است: ﴿يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾[۱] رضایت او را می‌خواهند و ﴿إِلاَّ ابْتِغَاء وَجْهِ رَبِّهِ الأَعْلَىٰ﴾[۲] و چیزی را نمی‌خواهد جز درخواست رضای پروردگار عالی مرتبه‌اش. و ﴿فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلاَ يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَداً﴾[۳] باید کار درست و نیک را انجام داد و در عبادت و پرستش پروردگارش شریک و انبازی را نگیرد.

خلاص در اخلاص است: رهایی بشریّت، نجات همه انسانها از شقاوت نفسانی که در او تحوّل و تغییر ایجاد می‌نماید، جز به اخلاص امکان ندارد.

وقتی که انسان عملش را بخاطر خداوند، پاک و خالص گرداند، وقتی که عمل نیک را انجام دهد، به خاطر اینکه خداوند باو امر کرده است، وقتی که عمل خود را نیک‌تر گرداند، بخاطر اینکه خداوند باو فرمان انجام عمل نیک را داده است، وقتی که در زندگیش جهاد و تلاش نماید، باین لحاظ که خداوند به او دستور داده است که جهاد کند، وقتی که همه اینها را به همین منظور و نیّت انجام داد و اعمال نمود، هیچوقت بدبخت و شقاوتمند نمی‌شود. و از عمل و تلاش کوتاه نمی‌آید. و بر کار و تلاش می‌افزاید. و بر وفایش افزوده می‌شود. چون احساس می‌کند، که خداوند او رامی نگرد. و در قبال کارهایش، اجر و پاداش را برایش ذخیره می‌نماید. بلکه عمیق‌تر و مهم‌تر از آن. انسانی که کاری را به خاطر رضای خداوند انجام دهد، در وجود او احساس و شعوری ایجاد می‌گردد، عکس شعور و احساسی است که در وجود کسی که عملش برای تظاهر در قبال مردم است، ایجاد می‌شود. زیرا متظاهر، کار را برای اینکه مردم ببینند و از آن آگاه شوند، به انجام می‌رساند. اما مخلص طوری کار را انجام می‌دهد که تنها خداوند از کارش مطلع شود. و بنابراین او را می‌بینی که تمایل دارد اعمالش را در اخفاء و تا حد توان دور از انظار دیگران انجام دهد.

۱ـ سوره انعام آیه ۵۲
۲ـ سوره لیل آیه‌های ۲۰ و ۲۱
۳ـ سوره کهف آیه ۱۱۰

و طبیعی است کسی که عملش را از مردم پنهان می‌کند، شادمان می‌شود که مردم به آن ندانند و آن سرّ در بین خود و خدایش باقی بماند.

این کار برای چه و به چه منظور؟

برای اینکه جامعه‌گرائی و زندگی همسانی محمدﷺ، تفهیم گفتهٔ پروردگار تبارک و تعالی بود: ﴿فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا أُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْیُنٍ جَزاءً بِمٰا کانُوا یَعْمَلُونَ﴾[۱] نمی‌داند کسی، آنچه که برای ایشان از موجبات مسرّت و شادمانی، در پاداش، کارهای نیکشان پنهان داشته‌ایم.

آن آیه‌هایی است که در آن گفته شده است: کار را بخاطر خدا در خفا انجام دهید، او هم پاداش را در خفا نگاه می‌دارد.

در اینجا باری دیگر، متوجه می‌شویم که جامعه‌گرایی اسلامی، و جامعه‌گرایی وضعی از هم جدا می‌گردند.

و همچنین در این صورت است می‌دانیم که محمدﷺ وقتی که نمازش را شروع می‌کرد، می‌گفت: ﴿وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰوٰاتِ وَ الارْضَ حنیفاً وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ إِنَّ صَلاَتِی و نُسُکِی وَ مَحْیٰایَ وَ مَمٰاتِی لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ لاَ شَرِیکَ لَهُ﴾[۲] من قرار دادم رویم را به سوی آن خداوندگاری که آفریدگار آسمانها و زمین است در حال تمایل به حقّ، و من از انبازگیرنده (برای او) نیستم، براستی و درستی نماز و عبادت من برای او است، و مرگ و زندگی من در دست و قدرت خداوندی است که پروردگار تمام عالم و هستی است و شریک و انبازی ندارد.

مقصود محمدﷺ، روی خود را به سوی او قرار دادم، قرار دادن روی و صورتی نیست که رخ و چشم و لب باشد. بلکه مقصود، توجه به تمام وجود و قلبش به سوی الله است و از همه چیز، جز او بریده شده است. و این همان اساس مهم جامعه‌گرایی اجتماعی و اقتصادی محمدﷺ است. که هر فرد، در این زندگی اجتماعی اقتصادی در پیشگاه خداوند، مسئول عمل خود، زندگی خود، و همه

۱ـ سوره سجده آیه ۱۷ ۲ـ سوره انعام آیه‌های ۷۹ و ۱۶۱ و ۱۶۲

آنچه از او صورت می‌گیرد و انجام می‌دهد می‌باشد. وقتی که ضمیر و روان انسان مراقب اعمال او باشد، قوانین محترم و مورد اجرأ است. پس دو قدرت زندگی مشترک و جامعه گرایی محمدﷺ را محافظت می‌نمایند:

۱ـ قدرت درونی، که در قلب مسلمانان قرار دارد.

۲ـ قدرت قانون و حکومتی که این نظام را تنفیذ می‌نماید.

این نظام ظاهر و باطن محفوظ، و ازگذشته تا امروز و الی... ادامه دارد و مداوم است.

هجرت برای چه بود؟

براستی عمرﷺ مرد نیک اندیشی بود، وقتی هجرت را بعنوان مبدأ تاریخ اسلام پیشنهاد و اعلام کرد. این اقدام به آن علّت بود، که هجرت ابتدای تکوین و تأسیس جامعه درست و صحیح اسلامی بود. آنچه که مسلم است، مرحله مکّه مرحله دعوت بود. نه مرحله دولت و حکومت. اما هجرت مقدمه طبیعی تکوین و تأسیس دولت بود.

اندیشه و تدبیر برپای داشتن دولت اسلامی در مکّه، طبیعی و منطقی نبود. زیرا مسلمانان در آنجا در اقلیّت قرار داشتند. اکثریت قریب به اتفاق مردمان مکّه مسلمان نبودند. و از قدیم الایام اقتدار، در دست خاندان قریش بود. و بنابراین هر اندیشه‌ای در مورد هر انقلابی، در داخل مکّه، محکوم به شکست و ناکامی بود.

و چون اسلام دینی واقعی، همگام و هماهنگ با سنن طبیعی بود، لذا خداوند بزرگ به رسولشﷺ فرمان هجرت به مدینه را اعلام نمود.

در این کتاب من نمی‌خواهم داخل تفاصل مسئله هجرت و سوابق تاریخی، و پیگیری حوادث مراحل بعدی آن شوم. و همچنین هدف من نوشتن کتابی در مورد سیره پیامبر اسلام ﷺ نیست.

بلکه می‌خواهم زنجیروار، همراه بیان سیره نبوی، جوانب زندگی اجتماعی، اقتصادی در آن نظام راکشف و آشکارکنم. و در خلال آن، صورت روشن و واضحی که جامعه محمدیﷺ از جنبه اقتصادی، بر آن بودند و اجرا می‌کردند، روشن و بیان نمایم.

در این کتاب می‌خواهم همراه محمدﷺ و تجربه او در این زندگی و حیات، زندگی نمایم و بدانم، او و یارانش چگونه زندگی می‌کردند؟ و چگونه مشکل اقتصادی جامعه را، آن مشکلی که در آن زمان، خواب آنها را به هم می‌زد و اندیشه و افکارشان را می‌گرفت حل و فصل می‌نمودند. و سیاستش در تدارک معیشت چگونه بود. این است هدف ما از این کتاب، نه کتابی فقط، در مورد سیره و چگونگی زندگی مبارک او.

دولت تأسیس می‌شود: منظره‌ی خرّم و دلنشینی بود، روز یکه انصار، از شهر خود، برای استقبال ورود رهبر جدید و همراهش، خارج و منتظر ماندند.

ناگهان محمدﷺ و همراهش ابوبکرؓ در افق دور ظاهر شدند. و انصار در کمال شادمانی از او استقبال می‌کردند. و هریک در انتظار گرفتن زمام شترش بودند.

شتر او در خانه دائیهایش خوابید. یعنی محمدﷺ وارد مدینه شهر خانواده‌ی مادرش گردید. و فوری کارهای سیاسی خود را شروع نمود. اولین اقدام مأموریت رهبری سیاسی را آغاز کرد. اولین کار مهم در دولت او چه بود؟

مسجد: شتر او وقتی که وارد شهر مدینه گردید، در محلی که متعلق به دو یتیم که از قبیله بنی نجّار بودند، خوابید. و حضرتشﷺ فرمان داد که مسجد مدینه، در آن محل ساخته شود. و خود موقتاً در منزل ابو ایوب انصاری فرود آمد، که تا مسجد و حجره‌های پیرامون آن ساخته شود، در آنجا ماندگار گردد.

حضرت رسول اکرمﷺ خود، در ساختن مسجد کار می‌کرد، تا مسلمانان برای کارکردن در آن ترغیب و تشویق گردند. مهاجر و انصار در ساخت آن کارکردند و به آن عادت نمودند.

این یعنی چه؟

چرا این رهبر سیاسی کار خود را به ساختن و بوجود آوردن مسجدش آغاز می‌کند؟ آیا بین مسجد و سیاست، رابطه و وصلتی، برقرار است؟ بلی. رابطه و وصلت کامل برقرار است.

۱ـ محمدﷺ می‌بیند که حق خداوند، اول چیزی است، که لازم و واجب است. قبل از همه چیز آن را شروع می‌نماید.

و اینچنین هم شد و مسجدش را ساخت. تا اولین مرکزی باشد که در دولت اسلامی تأسیس شده است.

و هرگاه سیاستی، از قلبی که به خدا ایمان دارد، سرچشمه گیرد، سیاستی است که برای مردم خوبتر و مفیدتر. و وقتی، از قلبی که به خدا ایمان ندارد، بیرون آید، سیاستی است برای مردم بد و بی فایده. اگر چه گمان رود که به نفعشان منجر می‌گردد و منتهی می‌شود.

منزلهای او : ۲ـ دلیل دیگر. محمدﷺ منزل زنهایش را، در جوار مسجدش بنا نهاد آنها خیلی ساده، حجره‌های کوچک، برای هر یک از آنها، یک حجره کوچک ساخته شد.

رئیس و یارانش همگی کار می‌کنند : ۳ـ دلیلی دیگر: محمدﷺ به دستهای خود در بنای مسجدش، کار کرد. و یاران مهاجر و انصارش، در ساختن آن کار کردند. و این اقدام از طرف محمدﷺ برای تثبیت قانون کار، در دولت او، و برای تثبیت مساوات و همسانی بین کوچک و بزرگ، در آن دولت بود.

اصول و ارکان جامعه‌گرایی اسلامی : قواعد بزرگ‌تری در آن لحظات سریع وضع گردید. وقتی که حضرت رسول اکرمﷺ فرمان بنای مسجد را، صادر نمودند، قانون نظام مشترک منافع عمومی را وضع نمودند.

مسجد در اسلام محل عبادت تمام مردم مسلمان است. رسول خداﷺ همه روزه در آن برای یارانش امامت می‌کرد. و آن خانه خدا و خانه همه‌ی مردم بود. هرکس بطور مجانی وارد می‌شد و کسی حق نداشت، کسی را از ورود و به آن منع کند. و آن جای ملاقات طبقات جامعه بود. رئیس دولت امام، پشت سر او صفوف مردان، و پشت سر آنان، صفوف بچه‌ها، و پشت سر بچه‌ها، صفوف زنان بود.

برنامه‌ی آنان اینچنین بود. و محمدﷺ در رئس آنان قرار داشت. خوب فکر کن،

کدام مشارکت، مانند مشارکت مسجد مدینه بود. مسجد مجمع و معبد تمام مردم مسلمان بود. بدون امتیازی که از لحاظ رنگ پوست، ثروت و مال، نسب، فرهنگ و تمدن، جنس در بین باشد.

همگی همه روزه پنج بار به مسجد دعوت می‌شوند برای چه؟

برای اینکه با رئیسشان محمدﷺ نماز بخوانند.

گرد می‌آمدند، به تلاوت با طراوت قرآن از دین شریفش، که نغمه آن دلها را ذوب می‌نمود، گوش فرا می‌دادند، و با حضرتشﷺ رکوع و سجود می‌بردند، خدا را می‌خواندند، و از او تقاضا و تمنا می‌کردند و به او روی می‌آوردند.

چه بود این؟

آیا آن مشارکت، یا هر چیزی که می‌نامید، بود؟!

آن دعوت بود. دعوت محمدﷺ چیزی بالاتر و عالی‌تر از مشارکت، و سوسیالیست، و با مسمی‌تر، از تمام اسمهایی که بر آن بگذارید. و ای مردم، همه آنچه که عقل و رؤیاهای شما در مورد تحقق (سوسیالیستی) بازی و مزاح می‌کند، در آن وجود دارد به راستی محمدﷺ نظامی با مسمی‌تر و با عظمت‌تر از نظام سوسیالیستی را، برای همه جهانیان نیاورده است؟

در میان اصحاب و یاران او، قریش، برده، بچه، زن، مرد، حاکم و محکوم وجود داشت و همگی در پیشگاه خداوند و خانه او، یکسان و همسان بودند و کسی بر کسی دیگر، برتری نداشت.

یارانش، پس از اقامه نماز از مسجد خارج می‌شدند و به سوی زندگی بر می‌گشتند و خود را از حسد و کینه و غلّ و غش و شرارت، پاک و تطهیر می‌کردند، تا به پاکی و پاکیزگی، داد و ستد و تجارت کنند، ابزار و آلات کار را بسازند، کشت و زرع نمایند، هر جا که می‌روند خیر و برکت را انتشار دهند. آیا در کل جهان نظامی وجود دارد، مانند نظام اسلامی، در کمال سادگی، فرد و جامعه را ترغیب نماید و سپس به سوی زندگی روانه کند؟ پناه به خدا. خیر.

اما مردم خود نمایی و مکابره می‌کنند، در دل آنان، جز کبر و نخوت نیست. و ایشان آن را درک و فهم نمی‌کنند.

روز اولی که محمدﷺ در مدینه فرود آمد، نظام اجتماعی و اقتصادی یکسانی وضع و تدوین گردید.

روزی که به بنای مسجدش، خانه خدا و خانه مردم و مسلمانان، روزی که به ساز و ساخت منازلش، آن حجره‌های ساده، در نهایت سادگی، فرمان داد نگفت: من شاه عرب هستم، یا چیزی می‌خواهم، متناسب عظمت دولت جدید باشد. نه هرگز... بلکه آنها را ساده ساخت، تا آن رمزی باشد، برای کل مجتمعهای بعد از خودش. رمزی در سادگی منزل، و عدم اسراف، در ساختار بناء باشد.

جز مساکن و منازل، در ساختار همه چیز، که به زندگی نفعی برساند.

و اینچنین، به همگی سکونت داد، و به نفسها آرامش بخشید، که کسی در قصری مرتفع و بزرگ سکنا نگزینند. و دیگری در خاک افتاده‌ای ساکن شود.

محمدﷺ به در آوردن حجره‌های همسرانش، به آن سادگی، اساس و پایه اولیه فلسفه اسلامی را، در ساختار بنای مساکن و منازل، در نظام اجتماعی، همسانی را وضع و تدوین نمود.

محمدﷺ وقتی که کاری را به انجام می‌رساند، آنچنان به آن اقدام می‌کرد که برای همه جهانیان، تا روز قیامت، الگو، و راهنما و دلیل باشد.

پس وقتی که ما بخواهیم برای تمام افراد جامعه، مسکنی تمیز و نظیف بسازیم، بر ما واجب است که از او تأسی و پیروی کنیم و منازل را ساده و دور از تکلّف و اسراف، بناء نمائیم.

براستی دست زدن به این چنین اقدامی، برای همه افراد ملت، بهتر و مناسب‌تر و سودمندتر و مفیدتر نیست؟.

کار بر همه لازم و حق عموم است : محمدﷺ وقتی که با دو دستش، در بنای مسجد مدینه کار می‌کرد، و بر دوشهایش خاک و سنگ را حمل می‌نمود، و یارانش

فرمان او را در این مورد اجرا می‌نمودند و به سرعت از او پیروی می‌کردند، به اعمال خود قانون بزرگ و مهمی را در بنای جامعه وضع و تدوین نمود.

همه کار می‌کردند، رئیس دولت کار می‌کرد. افراد ملت هم کار می‌کردند. و اولین کاری که کردند، برای خدا کردند و خانه‌ی پرستش و عبادت او را بنا نهادند.

چه قدر زیبا است، آنچه که آوردی، ای محمدﷺ.

خود نمایی نکرد، تکبر ننمود، نگفت من رسول خدا هستم، یارانش را هم مانند خود از کار کردن معاف ننمود.

همگی کار می‌کردند، به تنهایی، با هم، کبر و تکبری در بین نبود، برادری آنان را به هم مرتبط ساخته بود. محبّت و دوستی، به سوی کار و انجام کار وادارشان می‌کرد. خداوند به آنان گفته بود: ﴿وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنون﴾[1] بگو کار کنید و خداوند و رسول او و سایر مؤمنین، کار و عمل شما را خواهند دید.

و همه اینها اولین اقدامات سیاسی، رئیس دولت جدید بود.

آزادی عقیده: سپس رسول خداﷺ در بین مهاجر و انصار معاهده نامه‌ای نوشت، و قوم یهود را به آن هم دعوت کرد و با آنان هم، پیمان بست، دین و اموال آنها را محترم شمرد. بر آنان و برای آنان شرایطی را مقرر نمود.

این همان معاهده نامه است، یا بعضی از نصوص و متون آن، به اصطلاح امروزی ما.

«بنام خداوند بخشنده مهربان». این نوشته‌ای است از طرف محمدﷺ پیامبر خداﷺ در بین مؤمنان و مسلمانان قریش و یثرب و کسانی که تابع آنان و آزاد شده آنان‌اند و یا به‌آنان می‌پیوندند و با آنان جهاد می‌کنند. آنان یک ملّت و یک امّت هستند. و اگر بین شما در هر مواردی اختلافی ایجاد گردید، ارجاعش به خداوند عز و جل و رسول او محمدﷺ است.

۱- سوره توبه آیه ۱۰۵

و یهود، مادام در جنگ مشارکت داشته باشند، با مسلمانان هزینه جنگ را می‌دهند.

و یهود بنی عوف گروهی از مؤمنین می‌باشند. یهود بر دین خود و مسلمانان بر دین خود، و خودشان و من تبع خودشان.

همه جهانیان، به اول معاهده و پیمانی، که محمدﷺ منعقد نمود و اعلامش کرده باید تأمل و تدبّر کنند.

وقتی که می‌گوید: یهود بر دین خود و مسلمانان بر دین خود»، عالی‌ترین چیزی (آزادی) که دنیای جدید مقرر داشته و به آن رسیده است، مقرر می‌دارد.

این چیست ای محمدﷺ. چیست این، ای سرورم؟

دنیای جدید، کجا است؟ هیئت ملل، که گمان می‌کند بارزترین هدیه را، (آزادی) آورده است، کجا است؟ کجا است آن؟، تا بشنود، آنچه که تو هزار و چهارصد سال پیش مقرر و اعلام کردی، و یهود بر دین خود و مسلمانان بر دین خود. این فقط اسلام است، و این فقط قرآن است، مقرر داشته و اعلان کرده است: ﴿لَاۤ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾[1] در دین هیچ زور و اجباری وجود ندارد.

هرکس حق دارد به آنچه که میل دارد معتقد شود. و تو یهود را بر دین خودشان آزاد گذاشتی. و در هیچی از کار و امورات ایشان دخالتی نکردی.

این خود قانونی دیگر، در دعوت حضرت محمدﷺ بود. یا قانونی دیگر، در نظام اجتماعی، یا جامعه‌گرایی، محمدﷺ بود. اگر این اسم را دوست می‌دارید، سوسیالیست حضرت محمدﷺ.

آزادی عقیده... وقتی محمدﷺ آزادی عقیده را مقرر نمود، آزادی اظهار نظر و رای را هم مقرر داشت. زیرا عقیده کلّ، و رأی جزء است.

عقیده مجموعه معتقدات انسان است و رأی انسان، چیزی است که از عقیده‌اش سرچشمه می‌گیرد.

۱ـ سوره بقره آیه ۲۵۶

ملت امّت واحدی است ـ چه چیزی از آن معاهده جاودان، آنچنانکه هست برداشت می‌شود؟ محمدﷺ در اول معاهده می‌گوید: آنان یک ملّت و یک امّت هستند. چه مفهومی دارد؟ و معنی آن چیست؟

معنایش این است. مهاجر و انصار، با وصف اختلاف شهرشان، تحت فرماندهی و رهبری محمدﷺ بصورت امّت واحد و دولت واحد درآمده‌اند. و نباید در زیر پرده‌ی احزاب متفرق شوند، یا در زیر پرده‌ی آزادی رأی کاذب، اختلاف پیدا کنند. و اما آنان همه‌ی ملّت، امّت واحدی هستند، وحدتی نفوذناپذیر، بعضی، بعضی دیگر را استحکام می‌دهند. قال تعالی:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾ براستی خداوند دوست می‌دارد کسانی را که در راه او در حالت صفوف می‌جنگند، مثل اینکه آنان ساختار مستحکمی دارند.)[۱]

رسول خداﷺ می‌گوید: ﴿وَ مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَىٰ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَ الْحُمَّىٰ﴾ مثل مسلمانان در محبت و رحم و عطوفتشان، مانند بدنی است که عضوی از آن بیمار گردد، سایر اعضاء در حال بی‌خوابی و شب بیداری، به یاری آن می‌روند.)[۲]

وحدت ملت شرطی از شرایط دولت حضرت محمدﷺ بود. از مفارقت شهرها، با هر سبب و ادعای، چشم پوشی نمی‌کرد. و اگر ما بخواهیم از آن استفاده و بهره برداری کنیم ،باید برمبنای سیاست همه جانبه مان، وحدت را بین سرزمینهایمان بر قرار نمائیم.

استعمارگران هم آن را درک نموده‌اند. لذا ملل عرب و اسلامی را تکه و پاره کرده‌اند.و از روزی که تحت شرایط پیامبرانشان بیرون رفته‌اند به خرابی کشانده شده‌اند

۱ـ سوره صف آیه ۳

۲ـ بخاری: فتح الباری ج ۱۰ ص ۳۶۰.

در وقت اختلاف آراء : و اما بران اتحاد اعتراض وارد است. چگونه اظهار نظر امکان دارد؟ چگونه شورا بدون موافق و مخالف ممکن است؟

حل موضوع همان نصّ دوم معاهده است. که نزد مهاجر انصار موجه می‌باشد. همان گفته رسول اکرم در چیزی اختلاف پیدا کردید، مرجع آن خداوند عز و جلّ و محمدﷺ است)

چه فکری می‌کنند، کسانی که در مورد اصول و اسلوب حکم، بحث و جستجو می‌نمایند، در حالی از محمدﷺ، می‌شنوند، که سیاست و اصول حکم، چگونه است؟ وچگونه معارضه ومخالفت، به تفرقه‌ی کلمه‌ی امّت، و جنایت بر مصالح عالیه آن کشانده شود؟

آنچه که مسلم است محمدﷺ مانند یک انسان، قبل از عظمت مقام پیامبری و ایجاد وحی به او، میدانست که اختلاف از اصول خلقت و تکوین این انسان است، و تصور اتحاد ملت، بر رأی واحدی، امری خیالی است و دور از واقع پس اختلاف لازم است.تأیید و معارضه و تفرقه در نقطه نظرها قطعی و الزامی، می‌باشد.

پس معارضه و اختلاف نظر ،در حضور محمدﷺ و در برابر فرمان او چگونه باید باشد، در حالی باید بشنویم، و همه انسانها بشنوند (در چیزی که اختلاف پیدا کردید).

در هر شرایط این اختلاف، هر گونه باشد، کوچک یا بزرگ، در سیاست کلی و عالی یا سیاست تفصیلی کشور، (مرجع آن خداوند عزوجلّ می‌باشد).

بعد. آراء و نظرهای خودتان را بر کتاب خدا(قرآن) ارائه دهید. آیا آراء شما منافی و مخالف آن است؟ در این صورت آنرا رها کنید کنار بگذارید و بحکم پروردگارتان عمل کنید. در این شرایط در آنچه که اختلاف دارید به صواب و واقعیت می‌رسید.

هر چه میل دارید، اختلاف کنید. هر چه مل دارید مناقشه و بحث و گفتگو و جستجو نمائید. اگر کار به تفرقه انجامید ،خدا را حکم قرار دهید به قرآن مراجعه نمائید.

براستی چه کسی از لحاظ حکمیت، برای کسانی که یقین دارند، از خداوند نیکوتر است؟

پس اگر در کتاب خدا نیافتید، چه کار باید کرد.

به محمدﷺ باید مراجعه شود یعنی حکمیت را نزد رسول خداﷺ می‌بریم، اگر در قرآن نصّ صریحی را برای اختلاف‌مان نیافتیم به احادیث صحیح اعاده می‌دهیم.

و اینچنین محمدﷺ، نظام عجیب و بدیعی را وضع می‌کند. معارضه و آزادی رأی و نظر را، در پهناورترین صورش ،محقق می‌نماید. سپس در وقت خود، آن معارضه را، از جبر و ستم و ضرر به مصالح، کشورهای بزرگ و کوچک منع می‌کند.

تو به پروردگارت سوگند. معتقد هستی، جامعه‌ای که محمدﷺ بر این اساس جوانمردانه، معظم، محکم، تأسیس نمود، جامعه‌ای پابر جا و محکم و برقرارکننده حق نمی‌باشد؟

معارضه چگونه است؟ : وقتی که کاری ازکارها برایشان پیش می‌آمد، و هر یک از آنان رأی خود را در مورد آن، بیان می‌کردند، وقتی که وحی نازل می‌شد، همگی اعتراف واز آن اطاعت می‌کردند.

و اگر وحی نازل نمی‌شد، در رأی خودشان اجتهاد می‌نمودند.

هم اکنون کسی می‌گوید: چگونه آن اختلاف را حل و فصل کنیم، که در وحی بسته شده است و رسول اکرمﷺ رفته‌اند.

جواب. که اگر وحی قطع شده، قرآن برای ما باقی مانده است. و اگر حضرت رسول اکرمﷺ از دنیا رفته‌اند، سنت او برای ما به جا مانده است.

و اگر یاران او نمانده‌اند، کردار و گفتار و رأی فعل و قول و اجماع آنان برای ما باقی مانده است.

و اگر در زندگی ما مسایل و موارد جدیدی احداث و ابداع شده و در زمان ایشان نبوده است، برای اظهار نظر و اجتهاد به رأی، مجال گسترده و وسیعی وجود دارد.

اختلاف و معارضه وجود دارد رأی هم وجود دارد. اما در حدود دعوت در حدود آنچه که خدا فرمان داده و منع (امر و نهی) کرده است. و اسلام بزرگترین مدعی آزادی رأی و نظر است.

اسلام هر معتقدی را به اظهار و بیان و اجرای حق، شرایط بهرگونه که باشد، و به منع از بدیها و نارواها، فداکاری و جانبازی به هر وضعی باشد، دعوت می‌کند. کدام آزادی سخن از این آزادی برتر و اولی‌تر است.

اسلام این و بالاتر از این را مقرر می‌دارد.

آیا در جهان غرب یا شرق، هم اکنون کسی تا این حد گستاخی و آزادی رأی و اظهار نظر را داشته و بیان کرده است. پناه به خدا.خیر. اما در تاریخ اسلام ، این آزادی قول و عمل را،به تعداد بسیار فراوان می‌یابی.

در مورد این معاهده پدیده‌های فراوانی وجود دارد ولی وضعیت این کتاب گنجایش بیان و تفصیل همه آن را ندارد

با مسمّی ترین مبادی زندگی اجتماعی و اقتصادی

محمدﷺ در تنظیم نظام امت، در حد عبادت و معاهدات بسنده ننمود بلکه راه و روش عملی خالص را، که در حدّ اعلای ابداع و اعجاز بود ، تنظیم نمود.رسول خداﷺ در بدو ورودش به مدینه منوره ، در بین یاران خود رشته برادری را برقرار نمود. تا در بین آنان، وحشت غربت را برطرف و انس و الفت را بر مفارقت طایفه گری، بر قرار نماید و پشت آنان را بوسیله همدیگر استحکام بخشد. و همچنین دربین انصار و مهاجر، رشته برادری را مستحکم‌تر نمود و گفت ﴿تآخَوانِي اللهِ أَخَوَيْنِ أَخَوَيْنِ ثُمَّ اَخَذَ بِيَدِ عَلى بْنِ أَبِي طالِب فَقَالَ هٰذَا أَخِي﴾. در راه خدا دو نفر دو نفر برادر همدیگر شوید، پس دست علی بن ابی طالب را گرفت و گفت :این برادر من است»

رسول خدا ﷺ که سید و سرور مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران بود، کسی بود بزرگوار و در میان بندگان نظیر نداشت، با علی برادر شدند. حمزه عموی پیامبر (اسدالله)، با زیدبن حارثه آزاده شده پیامبر، برادر شد. و آن برادری، آنچنان صادقانه بود، موانع و طبقات را بطور کلی از میان برداشت.[۱]

و من در این مورد مبارزه می‌کنم و مبارز، می‌خواهم، چه کسی در این جهان می‌آید بگوید :من به چنین کاری دست زده‌ام.

آیا رئیس جمهوری روسیه برادر کارگری ساده، از کارگران، کارخانه‌های روسیه

۱ـ بخاری: فتح الباری ج ۷ ص ۸۹.

می‌شود و مانند دو برادر با هم در همه موارد برخورد داشته باشند؟ هرگز،فقط کمونیستها گمان می‌کنند که برتری طبقات آنان بر دیگران برقرار، و امتیازی بر سایرین دارند.

آیا رئیس جمهوری امریکا حاضر است با یک رفتگر سیاه‌پوست، برادر شود ؟

نه هرگز.حتی بخود اجازه نمی‌دهد او را مخاطب قرار دهد و صدایش کند.

اما حمزه که قبل از مسلمان شدن، یکی از اشراف قریش و معتقد به اشرافیت بود،با زید برده آزاد شده، پیامبرﷺ از همه لحاظ برادر می‌شود.

(با این وصف از آزادی و برابری و حق دیگران دم می‌زنند و دفاع می‌کنند)،

اینجا است نظام محمدیﷺ از دور می‌درخشد، تا جایی آن، خود سریها را که نظام می‌پندارند و هیچ هم نیستند، ناپدید می‌نماید.

آن بعضی از خصوصیات نظام اجتماعی و جامعه گرایی محمدﷺ بود.که اردوگاههای جهانی از مامی خواهند، آن را متحول کنیم و به نظام و اوضاعی که خود دارند تبدیل نمائیم.

محمدﷺ تساوی حقوق بین افراد را تا اینکه آنها را برادر نمی‌نامید اعلام نمی‌کرد (تساوی بعد از اعلام برادری اجرا می‌شد) و آن برادری جز در نظام محمدﷺ مثل و نمونه ندارد.

برادری که در بین دو نفر برادر خوانده ایجاد می‌شد، به این صورت بود: که هر یک از آنان در همه‌ی مسایل، مسئول دیگری بودند. در غیابش از او می‌پرسید و جستجویش می‌کرد.وقتی که در بیراهه می‌رفت پندش می‌داد.به انجام کار خیر وادارش می‌کرد، وقتی که از آن شانه خالی می‌نمود.وقتی که نیاز مالی پیدا می‌کرد یاریش را می‌داد. چه بسا بهتر و بالاتر از اینها. یکی از آن برادر خوانده‌ها، حاضر و آماده شد ،که یکی از زنان خود را طلاق دهد تا بعقد ازدواج برادر خوانده‌اش که زن و اموالش در شهر مکه جا مانده و خودش به شهر مدینه مهاجرت کرده بود[1]، در آید.

۱ـ قصه برادری بین عبدالرحمن بن عوف مهاجر و سعدبن ربیع انصار، که از هر لحاظ ،شگفت‌انگیزترین،

و این مفاهیم و معانی را جز در نظام یکسانی محمدﷺ نخواهی یافت. و بنابراین او، ما را بر یک نظام اجتماعی و یک جامعه گرایی مستقل، که از تاریخ، عقاید و طبیعتمان، سرچشمه می‌گیرد راهنمایی کرد، یاری داد. و ما نمی‌خواهیم این رفعت ربانی را، به نظامی که انسان، هر انسانی که باشد، ابلاغ نموده است، ترک کنیم و مبدل نمائیم.

نظام محمدﷺ نمونه این گونه برادری را اعمال نماید، بدعت نمی باشد.زیرا آن نظامی بود که بر مبنای این آیه شریف نشأت گرفته بود.

﴿وَ اَصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَ لاَتَعْدُ عَیْنَاکَ عَنْهُمْ تریدُ زِینَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا﴾ ثابت نگاهدار و هماهنگ گردان نفس و قلب را با کسانی که صبح و شب، پروردگارشان را می‌خوانند و رضای او رامی خواهند.چشمهایت را از آنان برنگردان به سوی کسی که زینت دنیا را می خواهد.)(۱)

استقلال شخصیت سیاسی دینی : سپس در اول ماه شعبان رأس هیچده همین ماه، ورود حضرت محمدﷺ به شهر مدینه قبله تغیر یافت

قصه‌ی آن. حضرت رسول اکرم وقتی که در مکه بود با وصف اینکه درکنار خانه کعبه رو به بیت المقدس به نماز می‌ایستاد وقتی که به مدینه مهاجرت نمود، نمی‌توانست رو به هر دو، هم کعبه وهم بیت المقدس، نماز بخواند. لذا هفده ماه تمام پشت به کعبه و رو به بیت المقدس نماز خواند و حضرتشﷺ آرزو داشت رو به کعبه قبله ابراهیم نماز را به جای آورد بیشتر اوقات دعا می‌کرد و در پیشگاه باری تعالی تضرع و تمنا می‌نمود و دستهایش را بطرف آسمان بلند می‌کرد که تقاضا وتمنایش بر آورده شود و دعایش مستجاب گردد.

قصه‌های جهان است از بدو خلقت، تاکنون، فقط به لحاظ ایمان بخدا و رسول او و احترام به اخوتی که رسول خداﷺ در بین آنان ایجاد کرده بودند،این چنین پیشنهادی سابقه نداشته و شنیده نشده است ،صورت گرفت . این قصه را در، عین کتاب خواهی خواند.مترجم

۱ـ سوره کهف. آیه ۲۸.

بعد خداوند عز و جل، نازل نمودند: ﴿قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾[۱] چه بسا می‌بینیم که رویت را به سوی آسمان قرار می‌دهی و از پروردگارت تمنا می‌کنی، که رویت را به قبله‌ای که مورد رضایت و علاقه‌ات است، قرار دهیم پس رویت را به سمت مسجدالحرام قرار ده.)

وقتی که فرمان تغییر قبله فرود آمد، رسول اکرمﷺ مسلمانان را مورد خطاب قرار داد و این فرمان را ابلاغ و اعلام نمود. این بود داستان تغییر قبله. اما هدف و مقصود از آن چه بود؟

مقصود و مراد رسول اکرمﷺ از روی آوردن به کعبه، بعنوان قبله، و عدم رغبت رو کردن بیت‌المقدس، آنچنانکه یهودیها به جهت آن نماز را می‌خوانند، چه بود؟ آنچه که مسلم است هدف اساسی آن، رغبت اکید، به استقلال شخصیت امّت اسلامی و امتیاز آن از سایر ادیان بود.

تا این امّت که محمدﷺ بوجودش آورده است، در همه چیز امتی جدید باشد. از هر لحاظ، در دامان، جز الله، کسی دیگر قرار نگیرد و در هیچ فکر و عقیده‌ای تابع امّتهای قبلی (جز اصولی که در قرآن بیان شده است) نباشد.

محمدﷺ در کل دعوتهای خود، و در کل جریانات تاریخیش، دارای امتیاز است. او در زمان فترت (سستی ادیان) پیامبران قبلی، بعد از آنکه اصول ادیان گذشته پریشان و دگرگون و نابود می‌شود، مبعوث می‌گردد.

محمدﷺ بعنوان صاحب دعوتی جدید، ابتکاری نوین آسمانی، ظهور کرد. او امام بود، نه مأموم. دعوت کننده بود، نه دعوت شده. منبع تلؤلؤ انوار بود، نه دنباله‌رو انوار. و چگونه. نه؟ که خداوند او را بنام پیشوای دین و دنیا ارسال و مبعوث نموده بود.

و همچنین زندگی اجتماعی و اقتصادی اوﷺ، از شخصیّت خود و یارانش

۱ـ سوره بقره، آیه ۱۴۴

سرچشمه می‌گرفت و وارداتی نیست. از دیگران نقل، و گرفته نشده است و تحمیل هم نمی‌باشد.

صدق الله العظیم: ﴿... مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لاَ الْإِيمَانُ وَ لٰكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ﴾[۱] تو نمی‌دانی قرآن چیست، ایمان (شرائع تفصیلی جز به وحی شناخته نمی‌شود) چیست؟ و ما آن را بعنوان نوری (راهنمایی) قرار داده‌ایم که هرکس بخواهد، بوسیله آن راهنمائیش می‌کنیم.

سرآغاز زندگی اجتماعی : در سال دوم هجرت روزه‌ی ماه رمضان واجب گردید. و در همان سال دستور ادای زکات به مردم مسلمان اعلام شد. و در آن سال حضرت محمدﷺ نماز عید را اقامه نمود. و با همه مردم از شهر خارج و به جایگاهی برای ادای نماز رفتند. و آن اولین نماز عید بود که اقامه شد.

همه اینها سرآغازی برای تربیّت، آن امّت بزرگوار بود، برای نشأت گرفتن یک زندگی اجتماعی برتر و کریمانه‌تر.

روزه‌ی رمضان سنبل و مظهر اجتماعی عمومی بود. در بین ملّتها، با جنسیّتها و دسته‌های مختلفش، وحدت را برقرار نمود.

تمام مردم، کوچک و بزرگ، زن و مرد، روزه می‌گرفتند. تمام مردم در یک وقت از خوردن امساک، و تمام روز را به گرسنگی و تشنگی، بدون آب و غذا و مسایل جنسی می‌گذراندند. وقتی خورشید غروب می‌کرد، همگی در یک لحظه، افطار می‌کردند. این چه بود؟

یکتا پرستی، مساوات و برابری، تمرین تحمّل سختی‌ها، صبر و بردباری، دلیری و دلاوری، فرود آمدن از لذّات و شهوات و حول و تقلّا، برای علو مقام (در پیشگاه الله) و بلند پروازی.

همه‌ی این موارد خود، سنبل و نمونه مشارکت عمومی در زندگی، که همه‌ی گروههای امّت در آن یکسان و مساوی بودند.

۱ـ سوره شوری، آیه ۵۲

هدف از روزه رمضان، تمرین افراد ملّت، برای تحمل مسئولیت، و بذل و بخشش و فداکاری و خود باختگی بود. قال تعالی: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾[1] بر شما روزه گرفتن واجب گردید. آنچناکه بر آنهایی که قبل از شما بودند واجب شد. به این امید که شما پرهیزگار باشید.

به این امید که این روزه، شما را متقی و پرهیزگار گرداند و تحمّل طاعات و زحمات را تمرین و تحصیل نمایید.

بنگر، چه تربیتی عالی. ترا بر توان و غنای خود نفس راهنمایی می‌کند. تو همه آرزوها را، غذا، آب، زن، شوخی و مزاح، سخنان بی‌مورد و سرگرم کننده، همگی آنها را در طول روز، ترک می‌کنی و کنار می‌گذاری، برای چه؟ فقط برای جلب رضای خداوند.

ملّتی که یک ماه کامل از سال، کوتاه آمدن و کنار گذاشتن آرزوها و شهوات را تمرین نمایند، ملّتی است، می‌تواند خیلی چیزها را کنار بگذارد، وقتی که به آن دعوت شود.

وقتی که مصلحت کشور اقتضای کند، افراد ملّت، از بعضی از مایملک خود، به نفع کسانی که چیزی در بساط ندارند، دست بکشند، ملتی که بر روزه رمضان نشأت گرفته و تربیّت یافته‌اند، برای آن برتری می‌جویند و پیشقدم می‌شوند. چون بر بذل و بخشش تربیّت یافته‌اند، نه بر غرم و غارت، آیا آن مفاهیم و معانی را از مشارکت و همسانی ماه رمضان، درک نمودی و متوجه شدی؟

سپس مسئله زکات فطر، به میان می‌آید. آنچه که بر همه مسلمانان، مرد یا زن، واجب می‌شود، که زکات فطر را، در پایان روزه‌اش ادا و به فقراء و بی‌نوایان اعطاء نماید. شریعت اسلام تأکید می‌نماید که ثواب روزه‌ی رمضان، تا زکات فطر ادا نشود، در بین آسمان و زمین معلق می‌ماند.

یعنی تا زکات فطر ادا نشود، روزه مورد قبول واقع نمی‌گردد. یعنی علامت

۱ـ سوره بقره، آیه ۱۸۳

صحت روزه، به تو می‌آموزد که نسبت به فقراء بذل و بخشش داشته باشی، پس اگر بخشش نباشد، روزه‌ی درست و صحیح را نگرفته‌ای و در روزه‌ات، کاذب بوده‌ای، نه صادق. شگفت‌آور است، نظامی که محمدﷺ مأمور اجرای آن گردید، که در بین عبادات و ثروت و اموال رابطه را برقرار ساخته است. اینجا است که ما فلسفه زندگی اجتماعی و همسانی محمدیﷺ را، درک و فهم می‌کنیم. و در می‌یابیم که مسایل مالی او، چه نقشی، در رفع نیاز جامعه داشته است.(۱)

زیبایی نظام را بنگر، که چگونه، مادیات را با روحانیات، و روحانیت را با مادیات متحول و هر دو را با هم در آمیخته است. تا ازآنها، ربانیّتی مرتفع و متعالی، و نفس

۱ـ و اگر ما بگوییم هر فرد ایرانی ۳۰۰ تومان زکات فطرش باشد، با حسابی ساده و سر انگشتی ۶۰۰۰۰۰۰۰ نفر جمعیت کشور ایران زکات فطرشان بالغ بر ۱۸٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ تومان می‌شود* این مبلغ اگر از روی اصولی صحیح و برنامه‌ای دقیق گردآوری و انجام شود و به فقراء پرداخت گردد، قابل ارزش می‌باشد. این مبلغ فقط زکاتی است که در پایان روزه رمضان، قابل پیش‌بینی است.

(به علاوه اگر زکات شرعی متمولین براساس معیار شرعی دریافت و به مستحقین آن داده شود، عیناً قضیه گردش کاروان توزیع زکات، زمان عمر عدل (عمربن‌عبدالعزیز) خلیفه اموی، تکرار خواهد شد**. براستی اگر این مسئله شرعی در کشور ما که خمس هم سهمی را بر آن می‌افزاید، اختیاری یا اجباری عملی شود، رفع نیاز غذایی بی‌نوایان را نخواهد کرد؟

آنچه که مسلم است، اگر قاطبه‌ی مردم کشور ما و هر کشور اسلامی، چه کشاورزان و دامداران، و چه بازاری و تاجران، و همچنین کارمندان و مسئولین رده بالا، با توجه به فرمان خدا و رسول اوﷺ و دستورالعمل شریعت اسلام و علمای اعلام و راهنمایان دین مبین اسلام، در آمد و عواید سالیانه خود را محاسبه و سهم نیازمند (حق‌الله) را جدا و در اختیار، آنان بگذارند، در کجای مملکت نیازمندی خواهد ماند؟

البته هدف، نه این است که بی‌نوایان در ردیف و سطح اغنیاء قرار خواهند گرفت. بلکه هدف آن است، که رفع نیاز اضطراری آنان خواهد شد به احتمال گدایان متکدیان، اگر به کلی در اجتماع باقی نمانند، اما به حداقل خواهند رسید آنچه که مسلم است، در مقررات و فرامین اسلامی، آنچنانکه انجام عبادت، صرفنظر از مسئله تعبدّش نیاز روحی انسان را بر طرف، و جنبه اخلاقی را تقویت می‌کند، ادای واجبات مالیش هم نیاز، محتاجان را، از میان بر می‌دارد. مترجم.

* مؤلف محترم کتاب، (قروش) و جمعیت مصر زمان خود را محاسبه کرده است. حقیر در ترجمه تومان و جمعیّت کشور خود را بر شمرده‌ام

**در زمان خلافت عمربن عبدالعزیز، براثر عدالت و صداقت ایشان و مأمورین اجرا جامعه مسلمین بر خلافِ زمان سایر خلفای اموی، بحدی پیشرفت مادی و معنوی داشته است، یک کاروان بزرگ چند صد شتری حمل زکات از شام به عربستان و از آنجا به مصر و شمال آفریقا حمل می‌شود. چون کسی به آن نیاز نداشته است، دست نخورده به شام بر می‌گردد. مترجم

راضی مطمئن بسازد. از روی سخاء محبت بخشش کند، و رغبتی را در آن بسوی خدا، ایجاد نماید.

این زکات برای چه کسانی است؟ برای فقرا و نیازمندان ناتوان. برای مردمانی که محتاج و نیازمند هستند.

چه تکالیفی جز این، که اغنیاء از روی میل و اطاعت اموال خود را به فقراء میدهند؟

پس از ادای زکات فطر، نماز عید، در صبح روز عید، بعد از اتمام روزه‌ی رمضان انجام می‌شود، که بزرگترین سنبل و مظاهر، جامعه گرای اقتصادی در نظام محمدﷺ است

نظام و شریعت محمدیﷺ، بر همه مسلمانان لازم می‌داند که برای ادای نماز عید، بیرون روند. در هر جا در فضاء نه در مساجد. چرا؟ تا اختلاط و ارائه عموم تحقق پیدا کند. امت خود را در معرض ارائه نشان دهد.

رسول خداﷺ برای نماز عید از شهر خارج می‌شد و به صحرا می‌رفت. و به یاران فرمان می‌داد برای نماز از شهر خارج شوند. و همچنین به زنان و پیر مردان و کودکان فرمان خروج را برای نماز می‌داد همگی برای ادای نماز عید، خارج و به صحرا می‌رفتند.

چرا و این چه بود؟

اقدام به آمیختن و اختلاط مردم و اقدام به انهدام و نابودی طبقات بود. زیرا از میان برداشتن و نابود کردن طبقات، به اسلوب ربانی، لطیف‌تر و قابل توجه‌تر است.

همگی که خارج شوند. اشرافیت و تکبر و خودنمایی برای کسی باقی نمی‌ماند. همگی به سوی صحرا می‌شتابند واز اثرات تمدن و شهرنشینی‌های که به آن عادت کرداند، بیرون می‌آیند و همسان می‌شوند. در این صورت است که رحمت خداوندی متوجّه آنان می‌شود. چگونه مورد رحمت خدا قرار نمی‌گیرند، در حالی که شتابان و یکسان بسوی صحرا می‌روند و همدیگر را یاری می‌دهند و توانا ناتوان

را حمایت می‌کند و همگی یکصدا و هماهنگ فریاد بر می‌آورند: ﴿ألله أكبر، ألله أكبر، ألله أكبر، لا إله إلّا الله وألله اكبر، ألله اكبر وللهِ الحَمْد﴾.

همگی شعار و شهادت میدهند، که خداوند از همه چیز و همه کس بزرگتر است و عزت و عظمت تنها و تنها برای او است و کسی نباید بر کسی دیگر عظمت نماید و خودنمایی کند. و اجتماع همسانی محمدﷺ، در نماز عید اضحی (قوربان) وقتی مسلمانان از نماز برمی‌گردند و قوربانیهای خود را سر می‌برند وبین بی‌نوایان، توزیع می‌کنند، گویاتر و پر بهاتر و با ارزش‌تر، خود را نشان می‌دهد اموال از روی میل ،از اغنیاء به فقراء تقدیم می‌گردد.

گرفتن اموال ملّت از دشمنان به قدرت : محمدﷺ، آنچنانکه بعضی از مسلمانان امروز می‌پندارند، درویش و بی‌نوا نبود ـ حاشا وکلا که اینچنین نبوده است ـ

نه هرگز. مردی نبود جامعه‌اش را در اوهام شعراء، یا رویاهای هنر پیشگان، یا آرزوهای فلاسفه و متفکرین قرار دهد.بلکه منادی حق بود و جامعه‌اش را بطورکلی بسوی برابر وتطبیق واقعی با آن حق، طبق شرایط وحی خود، راهنمایی می‌کرد.

محمدﷺ دنیا را به دین و دین را به دنیا می‌آراست و نزد او فصلی بین این دو مسئله وجود نداشت. دنیا مزرعه آخرت و آخرت هم ثمره دنیا بود. سیاست او برای اصلاح ارضی و مافیها، پیروی از وحی آسمانی بود. و مسئله مهمی از سیاستهای شگفت آور او راکه بسیاری از مردم متوجه آن نمی‌شوند، برای شما بیان می‌نمائیم. این کار مهم در رابطه با غزوه بزرگ بدر، و آثار سیاسی دراز مدت، و اهداف مشارکت اجتماعی و جامعه گرایی عمیق و کامل آن بود.

غزوه بدر چگونه بود؟

حضرت رسول اکرمﷺ شنید که ابوسفیان بن حرب، در رأس کاروان عظیم و بزرگی. که اموال و کالاهای تجارتی قریش را حمل می‌کند و همراه آن سی یا چهل مرد جنگی قریش وجود دارند، از جانب شام به سوی مکه در حرکت است.

مسلمانان را خواند و گفت: این کاروان قریش است و حامل اموال آنان می‌باشد به سوی آن بروید و به امید خداوند نابودشان کنید.(۱)

مردم راکه دعوت نمود، در نظر عده‌ای مسئله خفیف و سبک، و در دید عده‌ای دیگر سنگین وثقیل بود. زیرا گمان نمی‌کردند که پیامبر ﷺ به جنگ اقدام کند.

ابوسفیان در جستجو بود با و خبر رسید که محمدﷺ یارانش را در کمین او و کاروانش گذارده است. او دست به احتیاط زد مردی را اجیر کرد و به مکه فرستاد، که به آنان خبر دهد که بیایند و مراقب اموالشان باشند، که محمدﷺ و یارانش در سر راه ما کمین کرده‌اند قریش بیرون آمدند و کسی از اشراف تخلف نکرد و جا نماند.

حضرت محمدﷺ و یارانش، که چند شبی از رمضان گذشته بود، از مدینه خارج شدند. خبر یافت که قریش در مسیر آنان مستقر شده‌اند تا کاروانشان را نجات دهند.

پس محمدﷺ در حالی که نقشه قریش تغییر یافت، و بعد از آنکه قافله آنان به سلامت در رفت، چه کار کرد؟ متوجه جنگ گردید؟ یا خیر؟

با مردم مشورت کرد و جریان قریش را به آنان خبر داد. مهاجر و انصار جنگ را پیشنهاد کردند. محمدﷺ شادمان گردید و گفت: بروید و امیدوار باشید.

ابوسفیان مسیر کاروان را، به دورتر از راه معمولی تغییر داد و جهت ساحل را پیش گرفت و بدر را از جهت و سمت چپ جا گذاشت و در رفت، تا فرار کند. وقتی که دید کاروان را از افتادن به دست محمدﷺ و یاران، نجات داده است، نزد قریش فرستاد و سفارش داد، شما برای نجات کاروان و مال التجاره و کاروانیان بیرون آمده‌اید، خداوند آنها را نجات داده، بر گردید.

ابوجهل گفت: والله بر نخواهیم گشت، تا اینکه وارد بدر شویم سه شبانه روز بمانیم جشن بگیرم، غذا و شراب را بخوریم و به رقص و موسیقی گوش فرا دهیم تا

۱ـ مؤلف به آن اشاره‌ای نکرده است. اما آنچه که مسلم است و تاریخ بیان می‌کند مشرکین قریش تصمیم گرفته بودند، که سرمایه و سود این کاروان تجارتی هزینه جنگی شود علیه پیامبر و مسلمانان.

مردمان عرب هم بدانند.

قریش رفتند و در جای بلندی، از دره فرود آمدند.

حضرت رسول اکرمﷺ حرکت کرد و برای رسیدن به آب، از آنان سبقت گرفت و در کنار نزدیکترین آبی که در دره بود، فرود آمد.

یکی از یاران گفت: ای رسول خداﷺ اگر این محل جایی است و خداوند ترا در آن فرود آورده است، ما حق هیچگونه، تقدم و تأخری از آن نداریم. یا اینکه انتخاب این جایگاه برای جنگ و خدعه و فریب دشمن است.

در جواب فرمودند: «رای و جنگ و خدعه است».

مرد گفت: این جایگاه منزل مناسبی نیست. مردم را حرکت بده و در کنار نزدیکترین آب به مردم قریش فرود آییم و جز آن آب، همه‌ی چاهها را نابود کنیم. سپس روی آن حوضی بسازیم و پر از آب کنیم. بعد از آنکه جنگ را که شروع کردیم، ما آب نوشیدن داریم و آنان آبی که بنوشند در دسترس ندارند.

رسول‌خداﷺ فرمودند: (رأی و نظر خوبی را پیشنهاد کردی)

فوری به اجرای پیشنهاد آن فرمان داد وفوراً هم اجرا گردید.

سپس جنگ شروع شد و پیروزی نصیب محمدﷺ و یارانش گردید.

بعد نوبت تقسیم غنایم رسید

در تقسیم آن اختلاف ایجاد شد.یکی گفت :هر کسی، هر چه که بدست آورده است، برای خودش، آنهایی که جنگ میکردند با دشمنان و آنان را تعقیب می‌کردند. گفتند: اگر ما نبودیم شما چیزی بدست نمی‌آوردید. وکسانی که نگاهبان حضرت‌رسولﷺ بودند گفتند به والله شما از ما مستحق‌تر نیستند.

سرانجام خداوند.آن غنایم را از دست آنان گرفت و در اختیار رسول خداﷺ قرار داد.و اوهم در بین آنان بطور مساوی غنایم را تقسیم کرد.

آن بود جنگ (بدر کبری) آن بود جنگی که خداوند، آن را ﴿يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ

الْتَقَى الْجَمْعَانِ﴾ روز جدا شدن حق از باطل روز برخورد (دو جمعیّت)[1]، نامید و به راستی از لحاظ حقیقت و صداقت هم آنچنان بود، آن روز جدا شدن بود جدا شدن بین حق مستضعف و باطل خشمناک ستمکار. که حق عزت یافت و باطل خوار و ذلیل گردید.

آن بود اسلوب محمدﷺ در دعوت به سوی حق، او برای احقاق حق و دفاع مسلحانه، که وقتی بر او تعدی شد، که بتواند از خود دفاع کند، دعوت می‌نمود. اما خصومت و جنگ را هیچوقت آغاز و شروع نمی‌کرد.

قریش، محمدﷺ و یارانش را به ناحق، جز اینکه می‌گفتند، پروردگار ما(الله) است، از مکه اخراج و اموال ومایملک آنان را، بدون حق از روی ظلم و تعدی از دستشان گرفتند. با این وصف خود راهم مجهز می‌کردند که بمدینه یورش برند و آنان را نابود کنند.

پس برای محمدﷺ الزامی بود که برخیزد و اموال قریش را از دستشان بگیرد و به کسانی که مورد غارت و ستم آنان واقع شده‌اند برگرداند.

محمدﷺ بدینوسیله به امت فهماند و آموخت که نباید آرام بنشینند ،باید فداکاری نمایند، تا اموالشان را از ستمکارانی که از دست آنان بزورگرفتند، در آورند.

محمدﷺ سیاست و تدبیر را بعنوان درسی، در سیاست و تدبیر حکیمانه می‌آموخت. سپس آن درس را هم بعنوان پیروزی ستمدیدگان بر ستمکاران، و کوبیدن و خوردکردن تکبر باطل، می‌آموخت و این همان حق دفاع مسلحانه است.

و اقدام بزرگ منشانه و خردمندانه‌ی محمدﷺ به پیشنهاد یکی از یارانش، که در کنار نزدیکترین آب به دشمن در بدر فرود آیند، باری دیگر تجلی یافت و همچنین به تقسیم تساوی غنایم بین افراد، بدون توجه به نقش آنان در آن جنگ. آن است کمال اندیشه و نیک اندیشی. اما جا، جای تفصیل و بیان نیست.

باطل گرد می‌آید تا حق را پریشان کند : قریش با حبشیهایش و کسانی که در

١ـ سوره انفال آیه ٤١

فرمانبرداری او بودند. از جمله ،قبایل کنانه و اهل تهامه، برای جنگ با محمدﷺ گرد آمدند و از شهر خارج شدند، زنان را به لحاظ در خواست و التماس کبر و خشم، تا اینکه فرار نکنند، با خود هم بردند. سپاه باطل روی آورد و در مقابل مدینه فرود آمد

محمدﷺ در آن وقت تنگ، که مستأصل شدن او و یارانش نزدیک بود به چه اقدامی دست زد؟

مردم را فوری دعوت کرد و جلسه‌ای را تشکیل داد و گفت: «اگر رأیتان بر این است، در شهر بمانید، رهایشان کنید ،هر جاکه فرود می آیند. و اگر ماندگار شدند در بدترین جا ماندگار می‌شوند.

یعنی برایشان شرو بدیمن خواهد بود.

و اگر وارد شدند و به ما یورش آوردند در داخل شهر، با آنها می جنگیم.»

در این حالت اختلاف رای ایجاد می‌گردد و شدت می‌یابد وبا رأی و نظر حضرت محمدﷺ در طول جلسه مخالفت می‌شود.

آنهایی که ازکارشان معلوم بود، برخورد با مردم را دوست دارند، از مخالفت با رای رسول خداﷺ کوتاه نیامدند. تا اینکه محمدﷺ وارد منزل شد و زره جنگی را پوشید. وقتی که بیرون آمد، گفتند، ای رسول خداﷺ این را نمی‌پسندیم زیرا به نفع ما نیست اگر می‌خواهی بنشین. درود خدا بر تو باد.

محمدﷺ گفت الزامی نیست برای پیامبری که بخاطر امتش لباس رزم را میپوشد، تا بجنگد آن را بیرون آورد.

سرانجام پیامبرﷺ با یکهزار نفر از یارانش از شهر خارج گردید.وقتی به مابین مدینه واحد رسیدند عبدالله بن ابی بن سلول (منافق معروف مدینه) با سیصد و چند نفر دیگر، پیامبر را ترک کرد و برگشتند و گفت ،ای مردم. بخاطر چه برای چه ما خود را به کشت دهیم ؟

حضرت محمدﷺ خود و لشکریانش تا ظهر فرا رسید در احد فرود آمد و با

هفتصد نفر برای جنگ آماده شد.

(و به فرمانده تیراندازان، عبدالله بن جبیر، با پنجاه نفر تیرانداز، فرمان داد، بوسیله تیراندازی هجوم سواره نظام را از ما دفع کنید در صورتی که از پشت سر هجوم آوردند. در هر شرایط جنگ به نفع ما یا ضرر ما تمام شود، در جای خودتان بمانید و حرکت نکنید و ما به طرف شما نمی‌آئیم.

قریش هم که سه هزار نفر بودند،آماده جنگ شدند. جنگ احد بین هفتصد نفر در برابر سه هزار نفر کافر شروع شد. با وجود عدم ثبات دو لشکر از لحاظ تعداد، هفتصد نفر در برابر سه هزار نفر، خداوند پیروزی را نصیب مسلمانان نمود و وعده خود را در مورد آنان به تحقق رساند دشمنان را بضرب شمشیر، از پای در آوردند واز جای خود راندند شکی در شکست و هزیمت دشمن نماند.

تیراندازان وقتی که متوجه شدند: که دشمن پراکنده ومنهدم شده است و مسلمانان بجمع آوری غنایم روی آوردند، سنگرهای خود را ترک و پشت سر مسلمانان را خالی نمودند ناگهان سواره نظام دشمن، از پشت حمله آورد و داخل جنگ شد. صدایی به گوش خورد. که محمد ﷺ کشته شد. مسلمانان برگشتند. و بین آنان و قریش جنگ سخت درگرفت.

مسلمانان پراکنده شدند و دشمن به آنان حمله ور شد. روز، روز آزمایش و امتحان بود.

دشمن به پیامبرﷺ رسیدند و او را زیر سنگ گرفتند تا سنگی به یکطرف صورتش خورد و صورتش را شکافت و دندان ثنایایش را شکست ولب مبارکش هم زخم برداشت و خون روی صورتش جاری گردید. خون صورتش را پاک می‌کرد و می‌گفت: «چگونه رستگار می‌شوند مردمی که صورت پیامبرشان رنگین شود، در حالی او آنان را به سوی پروردگار دعوت می‌کند»

زنی که از محمد« دفاع می‌کند : امّ عماره(نسیبه) گفت: اول ظهر با مشکی پر از آب حرکت کردم و اعمال و کاری که مردم (مسلمانان و کافران) سرگرمش بودند،

می‌نگریستم. به رسول خداﷺ رسیدم. او با یارانش بود و پیروزی از آن ایشان بود

وقتی که مسلمانان منهدم شدند، خود را به رسول اللهﷺ رساندم. جنگ را شروع کردم، و با شمشیر از او دفاع نمودم و به‌کمان تیراندازی کردم. تا اینکه تیری آمد و مرا مجروح کرد.

وقتی که مردم رسول خدا را جا گذاشتند، مردی آمد و گفت: مرا نزد محمد راهنمایی کن. اگر او نجات یابد من نجات نمی‌یابم.

با و اعتراض کردم. من و مصعب بن عمیر و افرادی که با پیامبر بودند، سر راه را به او گرفتیم. ضربه‌ای را بر من وارد کرد. بر دوشم جراحت عمیقی ایجاد شده بود. چند ضربه‌ای را بر او وارد کردم. و اما دشمن خدا دو زره داشت، ضربت بر او کارگر نشد.

او زنی بود در جامعه محمدﷺ، با قدرتی کوبنده می‌جنگد در سخت‌ترین موقعیت و شدیدترین خطر، جنگ را ادامه می‌دهد. پس چه وقت این خورده‌بینان ،که چیزی را درک نمی‌کنند، آن را می‌فهمند؟

جایگاه و موقعیت زنان در جنگ احد، بالاتر و جاودانه‌تر، از آن، بتعداد فراوان می‌توان، به شما شناسانده شود.

پیامبرﷺ از محلی که زنی از قبیله بنی دینار آنجا بوده و شوهر و برادر و پدرش را، در جنگ احد از دست داده بوده است می‌گذرد و در حالی خبر آن مصیبت بزرگ را به او می‌دادند، از سلامتی حضرت رسول اکرمﷺ پرسید: گفتند: حمد خدا سلامت است گفت او را به من نشان دهید، تا یقین حاصل شود. به اشاره او را به او نشان دادند. وقتی که او را دیده گفت همه مصیبتها، پس از سلامتی تو کوچک است. این چیست؟

این چه نقشی است از نقش زن؟ زنی شوهر، پدر برادرش در جنگ احد، کشته می‌شوند، از همه مسایل می‌گذرد و از سلامتی راهبر می‌پرسد. که آیا سلامت و در قید حیات است؟... این چه فداکاری و چه محبتی است؟

باید کل عالم سر را به خاطر عزم و عظمت این زن بجنبانند و زنان ما را بشناسند شرق و غرب زمان ما باید بنگرند، آیا نظام کمونیستی، یا سرمایه‌داری، چنین چیزی را بخود دیده است؟

این جنگ احد بود. آیا در آن درخششی از جامعه گرایی محمدﷺ بچشم نمی‌خورد؟

بلی. در آن به تعداد فراوان این مسایل مشاهده می‌شود. از جمله:

رئیس دولت بدون مشورت با امّت، اقدام بجنگ نمی‌کند و برخلاف نظر خود که می‌خواست در مدینه بماند، وقتی که رای بر جنگ قرار گرفت، بنابر رای و نظر مردم برای دست زدن به جنگ، از شهر خارج گردید.

وقتی که یکسوم از نیروهای او (به فرماندهی عبدالله ابی) او را ترک کردند، متزلزل نشد و عزم خود را بجنگ جزم ترکرد.

نقشه‌ی مهم و محکمی که پیروزی را تأمین کند، مطرح و تصویب نمود و عملاً پیروز هم شدند. وقتی تیراندازان، برخلاف فرمان پیامبرﷺ، سنگرهای خود را رها و به جمع‌آوری غنایم مشغول شدند، دشمن هجوم آورد و پیروزی، جای خود را به شکست داد.

حبّ جمع‌آوری مال، رأس کل مصایب است. جامعه و افراد را متزلزل و از بالا به پائین فرود می‌آورد. حق باید بالاتر از امیال و آرزوها باشد. در صورتی که آنان صبر و تحمّل را از خود نشان می‌دادند و به جمع‌آوری اموال حرص نمی‌ورزیدند، اولاً پیروزی را به اتمام می‌رسانیدند و غنایم را برای مرحله بعد، در نظر می‌گرفتند.

زنان نظام جامعه گرای محمدﷺ با مردان در میدان معرکه وارد جنگ می‌شدند و آنچنان که بی فهمان می‌پندارند، هیچوقت، از آن تخلف و تأخیر نمی‌کردند. جانبازان آنها، بالاتر از اوهام و گمان مردم، در قله فداکاری قرار داشتند. و همچنین جانبازی و فداکاری را در هر شرایط، مادام که در راه حق و پیروزی حقّ بوده باشد، کوچک می‌دانستند. و آن صورتی از صور جامعه‌ی محمدیﷺ بود.

جامعه‌ای که تمام قدرت خود را، در هر شرایطی و با وجود هر دشمن مقتدری، برای حفظ و نگاهداری مقدّسات خود به کار می‌گرفت. هفتصد نفر در برابر سه هزار نفر، و سرانجام پیروز هم می‌شدند. سپس به سبب حب جمع‌آوری اموال منهزم می‌شوند.

در این مسئله درس و پند می‌گیریم که مال اگر چه پایه و اساس زندگی دنیایی است نباید مانع و پوشش عبادت و اطاعت خداوند باشد. جمع‌اموال مادام به تمرّد از فرمان خدا و رسول او منجر شود، شرّ است و برکت ندارد و به ذلّت و خواری جامعه و افراد آن منتهی می‌شود.

آنچه مسلم بود مسلمانان به سبب مخالفت فرمان رسول خداﷺ تلخی شکست را چشیدند... و بطور قطع و حتم جامعه اسلامی، تلخی ذلّت و خواری را به سبب نافرمانی از فرمان خدا و رسول او هم خواهد چشید. ﴿.. و لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلاً﴾[1] قانون خدا هرگز تغییر و تبدیل ندارد

لذا بر دولت وقت الزامی است، که کسب مال را از راه حرام مانع شود، تا مقدّسات کشور را حفظ نماید. و دنیای جدید که ادعای آزادی رأی و نظر را در سر می‌پروراند، گمان نمی‌کنم، برتر از آن آزادی باشد، که در جنگ احد به آن دست یافتند.

رسول خدا، با وصف اینکه رای خودش رأی عبدالله ابی، و رای کسانی که در جنگ «بدر» حضور داشتند بر آن بود، که برای جنگ، از شهر خارج نشوند، اما رای مخالفین را، که مایل به جنگ در خارج از شهر بودند، پذیرفت و برای جنگ به احد رفت

سپس وقتی که به مدینه برگشت، نشنیدیم، آنها راکه موافق این رای بودند، مورد مواخذه قرار دهد. و بال آن را به گردن آنها نینداخت و آنان را مسئول شکست ندانست. و موضع‌گیریش، در مورد آنانی که جنگ را ترک و پیامبر راﷺ جا

۱ـ سوره احزاب، آیه ۶۲

گذاشتند، همان بود. و در مورد تیراندازانی که سنگرهای خود را ترک، و عامل هزیمت مسلمانان شدند، همین موضع را داشت.

عفو عمومی، بخشش تمام و کمال و رحمت و محبتی شامل بر عموم چه نیکوکار و چه بدکار. آن محمدﷺ، و آن عفو، و آن نیکوکاری او.

اگر این واقعه در یکی از دول معاصر اتفاق می‌افتاد، دنیا زیرورو می‌شد. دادگاههایی تشکیل می‌گردید و حکمهایی در مورد، مخالفین صادر می‌شد.

اما محمدﷺ اینچنین نبود. چون جامعه‌اش براساس محبّت و بخشش، و راهنمایی و مساعدت به کجروان، که اصلاح شوند و راه راست را پیش گیرند، تشکیل شده بود.

تلاش برای کشتن محمد(ص) : حضرت محمدﷺ به میان قبیله بنی نضیر(یهود) رفت تا در مورد دیه دو قتل از قبیله بنی عامر، آنان را یاری دهد. وقتی که به آنجا رسید، گفتند بلی یا اباالقاسم، در مورد آنچه که تو می‌خواهی و دوست می‌داری، در خدمت هستیم.

رسول اکرمﷺ در کنار دیوار خانه‌ای از خانه‌های آنان تکیه زده و سرپا ایستاده بود. بعضی از یهودیها با بعضی دیگر، خلوت کردند و گفتند.

براستی شما در مورد این مرد، فرصت بهتر از این را نمی‌یابید

مردی بالای بام خانه برود و سنگی را بر سر او فرود آورد و ما را، شادمان کند. عمرو پسر جحّاش، برای این مهم نامزد شد و بالای بام رفت تا سنگ را بیندازد. و محمدﷺ که از طریق وحی خبردار گردید، برخاست و با یارانش به مدینه بازگشت.

بعد فرمان داد برای جنگ با یهود آماده شوند. فوری حرکت کردند و آنان را در محاصره گرفتند.

خداوند بزرگ در دل آنان، رعب و وحشت را برقرار کرد. و از محمدﷺ درخواست نمودند که از خون آنان کوتاه بیاید، حاضرند که جلای وطن کنند و هرچه از اموال که قابل حمل باشد، جز اسلحه با خود ببرند. پیشنهاد خود را عملی

نمودند. اموال منقول را با خود بردند و تمام اموال غیر قابل حمل را برای مسلمانان بجای گذاشتند. حضرت رسول اکرمﷺ آن را بین مهاجرین تقسیم نمود. و سوره حشر به طور کلی در این مورد نازل گردید.

منع دست به دست شدن ثروت بین اغنیاء : اموال و ثروت بنی نضیر، مسئله‌ای شگفت‌انگیز و مهمّ، در نظام اجتماعی محمدﷺ به حساب می‌آید و بسیار معتبر شمرده می‌شود.

پیامبرﷺ در تقسیم آن، برنامه‌ای را اجرا نمود که برای ما قابل تأمل و تدبّر می‌باشد. جامعه او اغلب از مهاجرین وکسانی که به مدینه آمده بودند و چیزی را، در اختیار نداشتند، و قوم انصار، که مالک اموال خود بودند و مهاجرین را یاری می‌دادند، تشکیل شده و تشکل یافته بود. وقتی که دولت بر اموال بنی نضیر دست یافت. حضرت محمدﷺ آن را در اختیار مهاجرین گذارد و چیزی را به انصار نداد.

این اسلوب و قانون محمدﷺ، راهنمائیهایی را می‌کند.

راهنمایی می‌کند، که بر دولت لازم است، ثروت را آنچنان در بین افراد تقسیم کند، که مصلحت افراد در آن رعایت شود. بطور غالب مصلحت تمام در نظر گرفته شود.

این بخشش بزرگی بود در دولت که می‌توان در مورد مهاجرین که چیزی را در بساط نداشتند مثال زد. در این صورت سهم انصار کما هو در اموال و ثروت خودشان بود.

مصلحت عمومی آن بود، که این درآمد جدید فقط بین مهاجرین، نه انصار، تقسیم شود. و این چنین قانون و تشریع آن با واقع و نفس‌الامری منطبق و برابر، و هدف از آن تحقق عدالت در توزیع و همسانی و برابری سهم، در سرمایه می‌باشد، جامه عمل به خود گرفت.

آیا در این مسئله انصار خشمگین شدند، یا حسودان، حسادتی از خود نشان دادند؟ نه هرگز. چگونه خشمگین می‌شوند. آن کسانی که، وقتی خداوند غنیمتی را

نصیب آنان کند، دیگران را بر خود، برتری می‌دهند و مقدم‌تر می‌دانند.

به قرآن بنگر که آن در سوره حشر، که در مورد واقعه‌ی بنی نضیر وارد شده است تثبیت می‌شود. و فلسفه اسلام را در مورد توزیع سرمایه، جاودان می‌گرداند و می‌گوید: ﴿وَ مٰا أَفَاءَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرىٰ فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبیٰ وَ الْیَتٰمیٰ وَ الْمَسٰکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ کَیْ لاَ یَکُونَ دُولةً بَیْنَ الاَغْنِیَاءِ مِنْکُمْ وَ مَا ءاتٰکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَانٰهٰکُم عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللهَ اِنَّ الله شَدِیدُ الْعِقَابِ. لِلْفُقَراءِ الْمُهٰجِرِینَ الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیٰرِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَ رِضْوَاناً وَ یَنْصُرُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ أُولٰئِکَ هُمُ الصّٰادِقُونَ. وَ الَّذِینَ تَبَوَّءُ الدَّارَ وَ الایمٰانَ مِنْ قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ اِلَیْهِمْ وَ لا یَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حاجَةً فیما أُوتُوا وَ یُؤْثِرُونَ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کٰانَ بِهِمْ خَصَاصَةً وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. وَالَّذِینَ جاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنٰا اغْفِرْ لَنَا وَ لِاِخْوٰانِنَا الَّذِین سَبَقُونا بالایمٰنِ وَ تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنَا غِلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنٰا اِنَّکَ رؤُفٌ رَحِیمٌ﴾[1] چیزهایی که خداوند بزرگ، از مال مردمان روستا بعنوان غنیمت، در اختیار پیامبر گذاشت، متعلق به خدا و رسول او و خویشاوندان او، و مستمندان و مسافرانی که در راه مانده‌اند، می‌باشد، برای اینکه اموال و ثروت در بین ثروتمندان دست بدست نشود، (و بینوایان از آن محروم باشند) چیزهایی که پیامبرﷺ برای شما آورده است (احکام الهی) محکم بگیرید و از چیزی که شما را از آن باز داشته است، دست بکشید و از عقاب خداوند بزرگ بترسید.

غنایم برای مهاجران فقیری است که از خانه و کاشانه خود، اخراج و رانده شده‌اند، آن کسانی که رحمت خدا و خوشنودی او را می‌خواهند و خدا و پیامبرش را یاری می‌دهند، آنان راست گویان هستند.

و آنهایی که قبل از آمدن مهاجران، خانه و ایمان را آماده کردند، کسانی که به سوی آنان مهاجرت کردند، دوست می‌دارند و در دل، به آنچه که، به مهاجرین داده

۱ـ سوره حشر، ایه‌های ۷، ۸، ۹ و ۱۰

شده است، احساس نیاز نمی‌کنند و آنان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند، کسانی که نفس خود را، از بخل و حسد مصون داشتند حتماً رستگارند.

وکسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا ما را و برادران ما را، که در ایمان آوردن، بر ما پیشی گرفته‌اند، بیامرز، و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دلهایمان جای نده، پروردگارا، تو دارای رأفت و رحمت فراوان هستی.

ای کاش کسانی که نمی‌دانند، از این آیات فلسفه نظام اجتماعی و اقتصادی محمدﷺ را می‌دانستند.

اولین قانون آن نظام، آن بود: (برای اینکه اموال و ثروت در بین اغنیاء دست بدست نشود) ثروت باید در بین نداران و نیازمندان، توزیع گردد تا آن ثروت فقط و فقط در اختیار بی‌نیازان و دارایان، در گردش نباشد و دست نیازمندان به آن نرسد. زیرا جامعه‌های سرمایه‌داری، یکی از امتیازات سوء آنها، این است که ثروتمندان بر ثروتشان، و نیازمندان بر نیازشان افزوده می‌شود.

این ازدیاد غنا و فقر، در این جمهوریها، نمونه روشن و بزرگش، خودنمایی می‌کند طبقه‌ی اغنیاء فقط با خود سروکار دارند، و بر ثروت و غناشان می‌افزایند و فقرا هم با خودشان سروکار دارند و بر فقرشان می‌افزایند.

اما اسلام غیر از آن است. بر دولت اجبار می‌کند که ثروت را بین کسانی که چیزی ندارند، توزیع نماید، تا توازن و تعادل بین طبقات ایجاد گردد، در این صورت، نه غنای فاحش، و نه فقر خوار و مذل، بچشم می‌خورد.

کسانی که این را درک و فهم نمی‌کنند، مردمانی هستند که از اسلام چیزی را نمی‌دانند. دولتها می‌توانند در سوسیالیست جدید خود از راهنمایی این عبارت: (برای اینکه سرمایه در بین اغنیا دست بدست نشود) سرنوشت بگیرند.

مفهوم این عبارت نوری را در سیمای زمان، پرتو انداز می‌کند که نیازی به تفسیر و بیان ندارد. و به سیاست کشورداری، راهنمایی می‌کند، جامعه را به بهترین راه

توزیع منابع ثروت و سرمایه سوق می‌دهد.

هرچیز به عدم حصر گردش اموال بین اغنیاء، بدون دیگران منتهی می‌شود، آن راه راست و مستقیمی است که اسلام مقرر نموده است. چه در مورد همسانی سهام، و چه در مورد را امحاء طبقات، چه اعاده توزیع ثروت، و چه در مورد تحقق عدالت اجتماعی و چه هر آنچه که تو بخواهی... و اما راهنمائی و توجیه پروردگار به لحاظ شمول و کمال و جلال و جمالش، عنوانی بر سرنوشت بشریت خواهد گردید. و شاید، آمدن ﴿وَ مٰا ءآتٰاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ به دنبال و تعقیب، این عبارت: (تا ثروت بین بی‌نیازان شما دست بدست نشود)، بر وجوب پیروی از آن، و خواستن راهنمایی، از این توجیه، در سیاست دولت به نام قدرت دلالت کند، تا اینکه طبقات از هم وا نشود و پراکنده گردد. و به ظالم و مظلوم و خورنده و خورده شده تغییر و تحوّل پیدا نماید.

و چیزی وجود ندارد مانند ستم، ملتها را نا پایدارکند و براند. و براستی ستم‌ترین ستم، این است که، گروه کمی، روزی همه ملّتی را بخورند.

بر دولت لازم است، قوانین و لوایحی را وضع و تصویب کند، آن را عملاً و تطبیقاً بمرحله تحقق برساند. چون هر عصر و زمانی، اسلوبی، و هر اجتماعی شرایطی دارد.

نابودی محمد(ص) لازم است : سپس غزوه خندق در ماه شوال سال پنجم از هجرت اتفاق افتاد. قصّه آن چنین است: چند نفری از یهود، نزد قریشیان رفتند و آنان را برای جنگ، با پیامبرﷺ دعوت نمودند و وعده‌ی مساعدت و یاری را، تا نابود شدن محمد« به آنان دادند.

مکّیها به آنان گفتند: شما اهل کتاب هستید، و به آنچه که ما و محمدﷺ بر سر آن اختلاف داریم، آگاه می‌باشید، ایا دین ما بهتر است یا دین محمدﷺ.

در جواب گفتند: دین شما بهتر از دین اوست، و شما بحقّ اولی تر هستید. وقتی که این را به قریش گفتند: شادمان شدند و برای جنگ با محمدﷺ جدی تر گردیدند.

و برای جنگ خود را جمع و آماده کردند.

سپس آن یهودیان نزد قبیله غطفان هم رفتند و آنان را هم بـه جـنگ حـضرت محمدﷺ دعوت نمودند و وعده‌ی همکاری را به آنان هم دادند، و گفتند قریش هم در این جنگ شرکت دارند و آماده شده‌اند.

بعد قریش به فرماندهی ابرسفیان پسر حرب و غطفان به راهبری عُـیینه پسـر حصن، به سمت مدینه حرکت نمودند.

وقتی که پیغمبرﷺ این خبر را شنید، که آماده جنگ، علیه او شده‌اند، در اطراف مدینه خندق زد.

در کندن خندق، حضرت رسول اکرمﷺ برای ترغیب مردم، در اجر و پاداش، خود بکار مشغول گردید. و مسلمانان بااو هم، دست به کار شدند و در آن پایداری و استمرار داشتند. وقتی که از کندن خندق فراغت حاصل کردند و آن را به اتمام رساندند، قریش خود با ده هزار نفر از غلامان، و من تبعشان، از قبیله بنی کنانه و مردمان تهامه، و غطفان با تابعینشان، از مردمان نجد، در «احد» فرود آمدند. و پیامبر با سه هزار نفر از مسلمانان هم حرکت کردند و پیش قراولانشان، تا «سلع» رسیدند و در آنجا اوردو زدند. و خندق در بین آنان و دشمن بود.

مکر و غدر یهود: کعب بن اسد، که با پیامبرﷺ به نیابت از طرف قوم و قبیله خود پیمان بست و تنقیذ نمود، آن را نقص کرد.

وقتی که خبر به حضرت رسول اکرمﷺ و مسلمانان رسید حضرتش چند نفر از یاران خود را اعزام کرد، تا حقیقت قضیه را بررسی نمایند.

آنان وقتی جستجو نمودند. این قبیله یهود را برتر و پلیدتر، از آنچه که به رسول خداﷺ رسیده بود، شنیدند و یافتند و دیدند. گفتند: رسول اللهﷺ کیست؟ بین ما و محمدﷺ هیچگونه عهد وپیمانی وجود ندارد.

در این وقت بود بلا و آزمایش سنگین ترشد. ترس شدت یافت. دشمن از بالا و پایین به آنان هجوم آورده بود. تا جایی مسلمانان در شک و گمان شکست قرار گرفتند.

پیامبرﷺ ایستاد. و آنان هم در نزدیک شهر ایستادند. در بین آنان جـنگی جـز

انداختن تیر و محاصره، پیش نیامد. خداوند باد سخت و شدیدی را بر آنان فرستاد و در شبهای زمستان شدت سرما برای آنان زور آورد. دیگهای پختن غذاهایشان بر اثر بی آتشی سرد و چادرهایشان بر اثر شدت باد، زیر و رو گردید.

وقتی که ابوسفیان این وضعیت را دید: گفت: ای مردم قریش سوگند بخدا، در اینجا نمی‌توانید شب را به روز آورید و بمانید. اسب و شتر همه از بین رفتند. بروید و من هم می‌روم و همگی حرکت کردند و مدینه را ترک نمودند. بحران شدیدی بود، که در مورد این دعوت جدید اتفاق افتاد

همگی کار می‌کردند : این جنگ خندق یا احزاب بـود. مـجموعه‌ای اتـفاقات متضادی را برای محمدﷺ پیش آوردند.تا او را مستأصل کـنند و از او و نـظامش ،راحت و آرامش یابند.

روش محمد ﷺ، در رویا رویی این بحران چگونه بود؟

فرمان داد،اگر دشمن جنگید، با او بجنگند و مدینه را بوسیله کندن خندق در اطراف آن بصورت قلعه‌ای مستحکم در آورند. سپس در پشت خندق اوردو زدند و در انتظار حمله دشمن ماندند.

سپس یهود، از پشت ،بر امت و ملت مسلمان خنجر زدند به این گمان که فرصت برای نجات از محمدﷺ و نظام جدیدش نزدیک شده است .

بعد عوامل و حوادث طبیعی، زندگی را بر نیروی مهاجم ،تنگ و غیر مـمکن گردانید و ناچار برگشتند.

در این موضع‌گیریها، آثار و نشانه‌های جامعه گرایی اسلامی کدام است؟

اول: محمدﷺ در رأس جمع امت از شهر خارج شد، برای اینکه از دعوت و شرف خود دفاع کند. نگفت شما بروید و بجنگید و من اینجا در انتظار نـتیجه‌ی جنگ می‌مانم.

۲ـ خود کلنگی را برداشت و با یارانش، شروع به حفر خندق کرد و مثل آنـان سنگ و خاک را،به بیرون خندق حمل می‌کرد.

در این کار مانند، رؤسای دول و فرماندهان سپاه از خود هیچگونه تکبر و خود بزرگ

بینی رانشان نداد. بلکه زمین رامی کند، خاک و سنگ را بر می‌داشت، گرد و خاک روی سینه و بازوهایش را پوشانده بود آن مردم وقتی که محمدﷺ را دیدند که خود مشغول کار می‌باشد، همگی شروع بکارکردند. آنچنان بود محمدﷺ کارش منطبق با گفتارش بود و خود نمونه‌ی معتقدات خود بود. و بدینوسیله محمدﷺ در جامعه‌اش، بزرگترین قواعد و قوانین را مقرر نمود که کار کردن حق عموم است. و کارها بطور کلی دارای ارزش یکسان است و فرقی بین رئیس دولت و کوچکترین افراد ملت، در کاری که به آن اقدام می‌کنند وجود ندارد.

و من دوست می‌دارم با نظم جدید این مردم مانند نظم محمدﷺ رو در رو شوم و به آنان بگویم: آیا در میان شما ملل مختلف دنیا، رئیس دولتی وجود دارد، با کارگران معدن زغال سنگ دست به کار زند و فقط برای یکبار هم زغال را روی دوشش بجای دیگر حمل کند؟

نه هرگز. پیدا نخواهد شد. حتی در دول کمونیستی که دولت کارگری را تأسیس نموده‌اند، وقتی که یکی از آنها، قدرت مقام، او را بالا برد، بین او و آن کارگران ناچیز، فاصله پیدا میشود.آنچنانکه مقامش را عالی می‌نامند، خود راهم عالی می‌دانند. اما مقامی که محمدﷺ به آن رسید، مقامی بود که کسی توانایی آن را ندارد و نمی‌تواند آنچنان رهبری کند، که او توانایی آن را داشت

محمدﷺ به هرکاری که از لحاظ فطرت قابل پذیرش بود، و در آن عیب و نقصی را نمی‌دید مستقیماً اقدام می‌کرد و آن کار را انجام می‌داد.

اما آنهایی که به نظام جدیدشان می‌بالند و در مورد آن داد سخن می‌دهند بشدت باد را به غبغب می‌زنند و خود را بزرگ و برتر می‌دانند، اگر چه ظاهر سازی و تشریفاتی هم باشد

در اینجا است که محمدﷺ بر دیگران امتیاز می‌یابد

۳ـ جامعه محمدﷺ جامعه‌ای مترقی و پیشرفته می‌باشد، جدیدترین اسلوب زندگی را بکار می‌گیرد، و جامعه‌ای راکد و جامد و مرتجع نیست.

به کندن خندق فرمان می‌دهد که جز و اسلوب روش عرب برای جنگ نبوده

وسابقه‌ای درمیان آنان نداشته است و او بسرعت به تنفیذ این فکر اقدام می‌کند و این خود ترقی و تجدد و پیشرفت است، آن هم، با ارزش‌ترین صورتش.

از هر نوع پیشرفتی در دنیا، واز هر افکار درست دیگران، بهره‌وری می‌کرد، چه جزو پیروان عقایدش بوده باشند یا نبوده باشند

این مورد و موارد دیگر مشابه، ادعای آنهایی که می‌گویند این شریعت در حال جمود و رکود است، مردود می‌نماید. آنهایی که مانند سنگ در سر راه افتاده‌اند تحرک ندارند و دیگران راهم به تحرک دعوت نمی‌کنند.

اسلام در این مورد قانون و شریعت پر ارزش را وضع کرده است. برای انسان مقرر کرده است، که زندگی کند، تحرک داشته باشد و خطایی از او سر نزند. مقرر کرده است که در انجام کارهای نیک از هم پیشی بگیرند و مقرر کرده است که مجتهد در اجتهادش اگر،به حق برسد. دارای دو اجر، و اگر اشتباه کرده باشد یک اجر نصیبش می‌شود.(۱)

همه اینها دعوت به کار و عمل و جوابگویی با دنیا، دعوت به ابتکار و اختراع و اکتشاف است.

و این سرشت هر زنده‌ای و هر امت و ملت زنده‌ای است. اسلام هم دینی زنده و هم دین زندگی است. بلکه دینی است، احیا کننده‌ی کسانی که پایه‌های زندگی را گم کرده‌اند. آن محمد ﷺ است. آیا آنهایی که نمی‌دانند، وقت دارند، از کارهای او چیزی یاد بگیرند؟

۴ـ از درخشش جامعه گرایی اسلامی، در این غزوه، همان برجستگیهای سیاست محمدﷺ بود. و آن برجستگیها، چگونه و کدامها بودند؟

اجرای حکم بر خیانتکاران : یهود پیمانشان را نقض کردند وقبیله‌های قریش وغطفان را وادار به حمله علیه مسلمانان نمودند. یعنی آنان به نقض معاهده بین خود و پیامبرﷺ اکتفاء نکردند، بلکه مردمان دیگر را بر ضد او شورانیدند. دشمنان

۱ـ معنی و مفهوم لغوی مجتهد، منظور می‌باشد، یعنی: در سر کار درستی، به تفکر و تدبّر و نتیجه‌گیری بپردازند. نه معنی فقهی آن. که از روی منابع، مسائل مورد نیاز جامعه را، اتّخاذ و تدوین نماید. مترجم

به اعتماد و اطمینان معاهده با یهود برای نابودی محمد ﷺ هجوم آوردند.

آیا آنان از لحاظ غدر و خیانت در این حد متوقف شدند ؟نه هرگز. بلکه از پشت به محمدﷺ خنجر زدند و در اثناء جنگ در مورد او دست به غدر و مکر زدند و نزدیک بود که به مصیبت بزرگی منجر گردد.

آیا محمدﷺ می‌ایستد که خیانتکاران، می‌خواهند دعوت و یاران او را مستأصل کنند، می‌ایستد و مشاهده می‌کند ؟خیر.

بلکه او، آنچنانکه آنان می‌خواستند، او را نابود کنند، برعلیه آنان به پا خاست و فرمان انتقام را صادر و اجرا نمود. زیرا جزای بدی، بدی است

و اینچنین شد. به محض اینکه قریش و اتباع آنان، عقب نشینی و حرکت کردند محمدﷺ فرمان حمله به بنی قریظه را صادر نمودندبیست و پنج روز آنان را در محاصره گرفتند. تا جایی که محاصره آنان را در تنگنا قرار داد، خداوند ترس و وحشت را در دلهای آنان ایجاد نمود و حکم قطعی در مورد ایشان اجرا گردید.

محمدﷺ پیامبر رحمت بود. بشدت سخت می‌گرفت، در صورتی که اجرای حق مستلزم سخت گیری و شدت بود. ترحم نشان می‌داد، در شرایطی که حق، مقتضای رحمت و مهربانی بود.

اوضاع و احوال چگونه شد. اگر نقشه‌ی یهود می‌گرفت و پیروز می‌شد و احزاب بر محمدﷺ و یارانش چیره می‌شدند و آنان را بطور کلی مستأصل می‌کردند؟

(آیا آنان را از کوچک و بزرگ، زن و مرد دختر و پسر، از دم تیغ نمی‌گذراندند)؟

آن بود بر جستگی سیاست و آن بود، رأی محکم در مورد آن مواضع ترسناک. از اینجا می‌دانیم و متوجه می‌شویم که خار نمودن و سبک کردن خیانتکار بر دولت الزامی است مَثَل خیانتکار در دولت مانند مثل میکروب در بدن است اگر رهایش گذاری ،تر امی کشد و اگر آن را نابود کنی نجات می‌یابی.

خیانتکار اینچنین است. باید نابود گردد، وقتی مرتکب خیانت شدند و گناهشان آشکار گردید.

مسلم است هر کس مخالفت فرمان رسول خدا کند، گمراه شده است. شدت

وسخت‌گیری‌هایی که از محمدﷺ بعلت ارتکاب خلافی که می‌بینی، در قبال ضد آن نـهایت درجـه رحـمت و مـهربانی را از او مـی‌یابی. و آن یک سـبب دارد کـه محمدﷺ بخاطر خدا خشمگین می‌شود، نه بخاطر خود. وقتی که دشمنی و تجاوز بخاطر دعوت او بوده باشد بشدت خشمگین شده است. وقتی علیه خودش بوده باشد، عفو وبخشش داشته است.

این فصل راکه صفات عالیه محمدﷺ را تأیید می‌کند بشنو.

زنی دسیسه سازی مسمومیت مـحمد« را مـی‌کند : زیـنب دخـتر حـرث زن یکنفر از یهود،گوسفند بـریان شـده‌ای را بـرای پـیامبر و یـاران درنـظر گـرفت و از حضرتش پرسید که کدام اعضای گوسفند را دوست میدارد؟ در جواب فـرمودند دست آن را

زینب گوشت گوسفند را مسموم کرد و بر دست آن بیشتر سم ریخت. سپس نزد حضرت رسولﷺ آورد حضرتش لقمه‌ای از آنرا در دهان گذاشت و جوید. اما آن را فرو نبرد واعلام کرد. که مسموم شده است واز آن نخورید.

بشر بن بّرا، همراش بود. او هم مانند رسول خداﷺ لقمه‌ای در دهان گـذاشت و جوید و بلعاند

رسول خـداﷺ پس از بـیرون آوردن و پـرت کـردن لقـمه گـوشت فـرمودند: ایـن استخوان به من گفت که گوشت مسموم شده است. زن را خواستند و از او پرسیدند او هم اعتراف نمود. پیامبر گفت (هدف تو در این کار چه بود؟) گفت: از مردمان خودمان شنیدم که چیزهایی از نو پنهان نمی‌شود. گفتم دست به این کار می‌زنم اگر پادشاه باشد از دست او راحت می‌شویم و اگر پیامبر باشد ،خبردار خواهد شد.

پیامبرﷺ از او گذشت کرد و مورد بخشش قرار داد. امّا بشر بر اثر آن مسمومیت جان خود را از دست داد

این چنین محمدﷺ در نهایت درجه مهربانی و ترحم، دشمن خود را که اقدام به کشتن او و همراهانش کرده بود مورد بخشش قرار داد.

در قوانین وضعی چه کسانی به این درجه از عفو و بخشش می‌رسند.

عفو عمومی

روشن‌تر و آشکارتر از همه‌ی اینها، سرگذشت حضرت محمدﷺ است ،وقتی با لشکر گران، عازم فتح مکه گردید و فاتحانه و پیروزمندانه وارد آن شد. بر در خانه کعبه ایستاد و برای مردم سخنرانی کرد.

بعد از آنکه همه اعراب مکه به او نزدیک شدند، مبادی عالیه خود را به آنان اعلام نمود و گفت :ای مردم قریش، خداوند نخوت جاهلیت را از وجود شما راند و دور کرد و افتخار و حشمت را، به آباء و اجداد، در قلب شما برداشت. مردم از آدمند و آدم هم از خاک است سپس این آیه شریفه را تلاوت فرمودند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ و أُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ اكْرَمَكُمْ عِنْدَاللهِ أَتْقَاكُمْ﴾ ای مردم ما شما را از نر و ماده‌ای (مرد و زنی) آفریدیم و بصورت ملتها وقبیله‌ها قرارتان داده‌ایم تا همدیگر را بشناسید.(۱)

سپس گفت: (ای مردمان قریش، اقدام و اعمال مرا در مورد خودتان چگونه می‌بینید گفتند رفتار و اعمال نیک. چون تو برادری بزرگوار هستی سپس فرمودند(بروید شما آزاد هستید)

اینجا باید در مورد محمدﷺ ایستاد و تفکری طولانی را بکار برد و برای بشریت لازم است که مبادی عمومی زندگی را از او بیاموزد.

مردم از آدمند و آدم از خاک، مساواتی تام و تمام است، در تثبیت و تقدیر حق

۱ـ سوره حجرات. آیه ۱۳.

حیات برای کل انسانها درگام و قدم مساوی با همه انسانها، چرا و بچه دلیل؟ به این دلیل:

مردم از آدم و آدم از خاک است. اصل یکی است، که همان خاک باشد. پس برتری و خود بزرگ بینی و امتیاز در چه است و درکجا است؟

باری دیگر، بر بشریت لازم است: وقتی محمدﷺ سر سخت‌ترین دشمنان خود راکه عذابش دادند، از شهر و دیار خود، اخراجش کردند،مورد تمسخر و استهزائش قرار دادند،از هیچ چیزی در مورد اوکوتاه نیامدند، و سرانجام با او وارد جنگ شدند و یارانش را کشتند، و در حالی که او وقتی پیروز شد، درکمال مجد و عظمت و قدرت آنان را مورد عفو و بخشش قرار داد، تفکری طولانی‌تر را بکار ببرند او همان نبی و پیامبر خدا است.

اینجا امتیازات و خصوصیات نظام اجتماعی و جامعه گرایی اسلامی، محمد راﷺ می‌بینیم که بطورکامل و شامل در چهره نظامش می‌درخشد.

می‌بینیم نظام اجتماعی او به تساوی تمام وکمال در حقوق و واجبات فردی و اجتماعی ،در بین مردم که عرب بر عجم هیچ برتری ندارد جز به تقوا، دعوت میکند.

هر هموطنی مانند سایر هموطنان، حقی برگردن دولت دارد، و برگردن او هم، مانند سایر هموطنان، دولت حقی دارد.

یا اگر حق آدمیت را می‌خواهی بدانی، حق او این است که انسان باشد، و آنچه که انسانیت مستلزم آن است. از جمله آزادی کرامت و بزرگواری و حق زندگی و حیات. و همچنین ملاحظه می‌کنیم روح نظام اجتماعی محمدی همان روح تسامح و دوست داشتن خیر و نیکی برای همه انسانها است.

وقتی که می‌بینیم که دشمنان را درکمال صفا و مهربانی و محبت مورد بخشش قرار می‌دهد،تسامح و خیر و نیک خواهی او را ملاحظه می‌نمائیم

قلب بزرگ او حاوی حسد وکینه و غل و غش نمی‌باشد. خیر و نیکی را برای

همه می‌خواهد. وقتی که بر آنان چیره شود،مورد عفوشان قرار می‌دهد تا به آنان فرصت دهد که به سوی خدا برگردند و خطاهای خود را اصلاح کنند. اینچنین هم بود بعد از فتح مکه برای غزوه حنین همراه او از شهر خارج شده و به جهاد رفتند.

من رسول خدا هستم : بعد از فتح مکه در سال هشتم هجری.رسول خداﷺ با دو هزار نفر از اهل مکه و ده هزار نفر از یاران خود که در فتح مکه شرکت داشتند جمعاً دوازده هزار نفر برای دیدار قبایل هوازن و ثقیف حرکت کردند.

جابر پسر عبدالله میگوید: وقتی که وارد دره‌ای از دره‌های تهامه شدیم و در عمق آن سرازیر گشتیم، و تاریکی صبح هنوز سفید و روشن نشده بود، مردمان و جنگجویان آن قبایل، قبل از ما وارد دره شده بودند و در راهها و مخفیگاهها و اطراف تنگه‌ها و تنگه‌های آن پنهان شده و کمین کرده و آماده جنگ شده بودند. سوگند بخدا در حالی که نفس زنان فرو می‌رفتیم لشکری عظیم تعجب ما را برانگیحت و بر ما به حمله سخت یکنفر، بشدت حله ورگردیدند.

مردم متفرق شدند، شکست خوردند و برگشتند، کسی به کسی دیگر توجهی نمی‌کرد رسول خداﷺ درکنار راست ایستاد و گفت مردم کجا میروید؟ نزد من بیایید، من رسول خدا هستم، من محمدبن عبدالله هستم.

جابر گفت: چیزی نشد. شترها بعضی بر بعضی دیگری می‌افتادند و مردم پراکنده می‌شدند.

شماتت دشمنان نظام جدید : وقتی مردم منهزم شدند مردمان ستمکار شکست خورده‌مکه که همراه رسول‌اللهﷺ بودند و آن جریان را دیدند بعضی از آنان عداوت درونی خود را بر زبان آوردند،گفتار و سخنان شماتت‌آمیز را شروع نمودند

ابوسفیان گفت: مگر دریا، جلوگریز و فرار آنها را بگیرد،جبله پسر حنبل گفت: آیا امروز سحر و جادو باطل شد؟

پیروزی کوبنده : عباس، عموی پیامبرﷺ میگوید: وقتی که رسول خداﷺ، متوجه حرکات مردم شد گفت: مردم کجا؟ اما آنان توجه به چیزی نداشتند، فقط فرار می‌کردند.

سپس رو به من کرد و گفت: یا عباس.فریاد بکش: ای گروه انصار، ای اصحاب (سمره). و من مردی تنومند و صدای رسا و بلندی داشتم، فریاد کشیدم. در جواب لبیک گفتند و رسول خداﷺ جواب آنان را شنید.

حدود یکصد نفر از یاران در اطراف او گرد آمدند، بعد مردم روی آوردند و دست بجنگ زدند و طرفین درگیر شدند خداوند مردمان مشرک حنین را منهزم نمود و شکست خوردند و رسول خود را بر آنان چیره نمود. و این آیه را در مورد غزوه حنین نازل کرد: **﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ﴾**[1] حقیقتاً خداوند، در سرزمینهای فراوانی، و در روز جنگ حُنین، یاری شما را داد و پیروزتان کرد. اگر چه فراوانی تعداد و کثرت نفرات خودتان شما را به تعجب انداخته بود.

توزیع غنیمت در آن جنگ چگونه بود : حضرت رسول اکرمﷺ به مؤلفة القلوب‌ها اشراف قریش که هنوز اسلام در دل آنها رسوخ نیافته بود، بخشش فراوانی داد

به ابوسفیان‌بن حرب و پسرش معاویه و حکیم بن حزام و حرث بن حرث بن کلده هر یک صد شتر داد و به قریش و سایر قبایل عرب غنیمت را اعطا نمود. ولی به انصار چیزی نداد

منقلب شدن انصار : وقتی که پیامبرﷺ، آن غنیمت را به قریش و به سایر اعراب داد وبرای انصار چیزی را درنظر نگرفت، آنان در دل خود چیزهایی را گفتند. حتی یکی از آنان گفت: پیامبرﷺ مردمان و خویشان خود را یافت.

سعدبن عباده بخدمت پیامبر رسید وگفت: یا رسول اللهﷺ این قبیله‌ی انصار در دل خود از تو نگرانند. چون در این غنیمت که بدست آمده است، بین بستگان قسمت کرده و به سایر قبایل عرب بخشش فراوانی را داده‌ای، ولی برای قوم انصار چیزی را منظور ننموده‌اند

۱ـ سوره توبه. آیه ۲۵

پیامبرﷺ گفتند: (پس تو ای سعد در این مورد چه فکر می‌کنی؟) در جواب گفت من هم از قوم انصارم و مانند آنان فکر میکنم بعد فرمودند مردمان انصار را در پای این حصار حاضر کن.

سعد رفت و مردم را حاضر کرد. وقتی که همگی گرد آمدند، حضرت رسولﷺ نزد آنان آمد و گفت (ای مردم انصار شما را، در دل خودتان، بخاطر مال بی ارزش دنیایی، که به دیگران دادم، تا انس گیرند و اسلام را بیاورند، از خودم نگران می‌یابم، به آنان مال دنیا دادم و شما را به اسلامتان واگذاشتم.

سوگند بخدا شما اگر میل داشتید می‌توانستید بگوئید:(اگر هم می‌گفتید، راست می‌گفتید)، تو وقتی که نزد ما آمدی بستگانت دروغگویت می‌پنداشتند، ولی ما تصدیقت کردیم و راستگویت دانستیم.مردم ترکت کرده بودند، ما یاریت دادیم. رانده و اخراجت کرده بودند،ماپناهت و جایت دادیم. از لحاظ مالی ناتوان بودی، یاری و مساعدت کردیم.)

هنوز از آنان جدا نشده بود گریه را سر دادند و اشک از روی ریشهایشان سرازیر گردید، یکصدا گفتند: از لحاظ تقسیمات و سهم بندی، که رسول خداﷺ سهم ما باشد،راضی هستیم.

فلسفه نظام اجتماعی و اقتصادی محمدﷺ : از این قضیه چه چیزی را درک می‌کنیم و در می‌یابیم؟

قانون مهم و با عظمتی که حضرت محمدﷺ ،برای سیاست کشور داری و اداره ملت وضع نموده بود، درک و افهام می‌نمائیم

پیامبرﷺ غنیمت را در بین نومسلمانان، توزیع نمود و قبیله انصار را کنار گذاشت و به آنان چیزی نداد.

آنچه که انصار را منقلب نمود، براستی اگر این قوم بر سر سفره ربانیّت پیامبر پرورش نیافته بودند: دست به درشتی و دشمنی می‌زدند. و اما آنان بجز نگرانیهایی که در درون داشتند و سخنانی که از پیش خود می‌گفتند واکنشی از خود نشان ندادند.

سپس امیر آنان نزد رهبر بزرگ اسلام حضرت محمدﷺ آمد و نظر و گفته‌های آن قوم را در غیاب او گفته بودند، بازگو نمود.

مردمان انصار تجمع نمودند و حضرت رسول اکرمﷺ برای آنان روشن نمود، که نباید به سبب چیزی که بخشیده است، به مردمان دیگر برای اینکه دلشان به اسلام متمایل گردد از او نگران شوند.

بعد انصار فلسفه آن توزیع و تقسیم غنایم را فهمیدند واز رأی و نظر خود برگشتند و احساس ندامت کردند و بعضی از آنان گریه را شروع نمودند. و آنهم شایسته عظمت انصار رسول خداﷺ بود.

فلسفه سرشار و کامل آن، این بود، که رسول خدا، بنابر خیر و مصلحت کلی دولت، آنچنان که خود تشخیص می‌دهد، اموال را توزیع نماید.

آنچنان هم، توزیع و تقیسم نمود. وبعمق نظر میدانست، بدست آوردن و نرم کردن دلهای آنان نسبت به اسلام برای دولت او بهتر و با مصلحت تراست. اما برای انصار،ایمان، و غنیمتی که در جنگهای قبلی نصیب آنان شده بود، کافی بود.

در اینجا جامعه گرایی و نظام اقتصادی‌ای که محمدﷺ به کار می‌برد، ملاحظه می‌کنیم.

و آن قانون این است،که دولت حق دارد سرمایه و منابع ثروت را آنچنانکه مصلحت می‌بیند ، که منفعت عمومیش، بطور کلی عاید دولت می‌گردد، توزیع نماید

۱ـ آن مصلحت منطبق با شرایط زمانی و مکانی متحول می‌باشد و جامد ولا یتغیر نخواهدبود.

۲ـ و هر چیزی که به عزت و سربلندی وطن و حفظ مقدسات آن منتهی شود، چیز با ارزشی است بذل و بخشش آن از روی تبرّع و رضایت الزامی است.

۳ـ بر رهبر لازم است به معترضین گوش کند و حرف آنان را بشنود. و در بیان حقیقت برای مردم سریع عمل کند تا دلها آرامش یابند و جوششها فرو نشینند.

۴ـ پیامبر از آن اموال به انصار چیزی نداد، به این لحاظ که آنان در جنگهای قبل غنایم را با اندازه‌ی فراوان بدست آورده بودند اما آن‌هایی که دیروز مکه را قهراً از دستشان گرفته بودند و جراحتشان هنوز التیام نیافته بود خونشان در جوشش وجریان بود نیاز به دلداری، محبت و همدلی بیشتر داشتند. اینجاست که یکی دیگر از برجستگیهای سیاست محمدﷺ تجلی می‌یابد.

قانون محمدﷺ قانونی خشک و جامد نبود و همچنین فرمان و دستوراتی متحجرانه تصور نمی‌شود. بلکه قانون زندگی بود، زندگی ای انقلابی ، با حق می‌جوشید و سرشار و لبریز از عدالت بود. امکان اینکه اموال بین اصحاب بطور یکسان تقسیم شود، بود. اقدام به این کار راحت‌تر بود خود هم راحت می‌شد.

اما به چنین اقدامی دست نزد، زیرا آینده‌ی کسانی که دارای نفوس ضعیف و زخم زده بین حق و باطل بودند در نظر داشت. خواست آنان را تا حدودی پایبند نماید پس بخشش سخاوتمندانه‌ای که بیم تنگدستی را در نظر نداشته باشد در حق آنان نمود باین امید که بسوی پروردگارشان روی آورند و از آن تکبر و کجروی بر گردند.

محمدﷺ در این مسئله آراسته به اخلاق پروردگار بزرگوار خود بود. زیرا خداوند بزرگ درِ عطا و بخشش به روی همه آدمیان باز است: ﴿كُلًّا نُمِدُّ هَـٰؤُلَآءِ وَهَـٰؤُلَآءِ مِنْ عَطَآءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً﴾ به همگی از دوگروه اینان و آنان اعطاء و بخشش می‌دهیم و بخشش پروردگار تو ممنوع و مقطوع نمی‌باشد.(۱)

صرفنظر از کفر و ایمانشان بخشش فراوانی را در حق آنان کرد بلکه او گاهی مال دنیا را، بیشتر از مسلمانان به کافران می‌بخشید.چرا؟

تا بوسیله بخشش آن اموال آنان را وادار به تمایل کند و مهلت دهد. اگر نتیجه‌اش خیر باشد، به سوی او می‌آیند ،اگر سرانجام آن شر باشد گناه و طغیانشان افزون می‌شود.

۱ـ سوره أسری، آیه ۲۰.

محمدﷺ در این کارهایش قبل از دوستان به دشمنان توجه می‌کند تا غرور بشارت آنها را بشکنند و حلقوم آنان را از مال دنیا که به حرص و ولع با پروردگارشان می جنگیدند، پر کنند

بامید اینکه باین دعوت اطمینان یابند درکنار او باشند

این اسلوب محمدﷺ بود، اسلوبی عالی و رفیع بود. کسی که فهمش مانند محمدﷺ نباشد توانایی دریافت آن را ندارد.

اما سایر مردم اول در مورد آنچه که دلشان را تنگ می‌کند و خشمشان را برمی‌انگیزد اقدام می‌کنند و دشمنان را بشدت عقوبت می‌نمایند.(۱)

آنان ثروتمندان محمد(ص) بودند : در سال نهم هجرت هستیم. در زمان تنگدستی مردم و شدت گرما. و تنگنایی از بلای بی‌محصولی و بی ثمری. وقتی محصولات رسید و مردم موقعیت خود را در وقت ثمر و سایه درختان دوست می‌داشتند. و خارج شدن از آن حالت و کیفیت را در آن وقت و زمان ناگوار می دانستند.

ناگهان حضرت رسول اکرمﷺ فرمان بسیج عمومی را صادر و اعلام کرد که عازم روم هستیم

سپس سفر را جدی هم گرفت و به مردم دستور داد مجهز شوند. و ثروتمندان را به خرج و هزینه در راه خدا تشویق و ترغیب نمود.مردمان غنی عهده دار شدند و آمادگی خود را اعلام نمودند

حضرت عثمان بن عفان هزینه گزافی را بعهده گرفت کسی دیگر مانند او در مورد هزینه لشکر تنگدست غزوه‌ی تبوک ،اقدام نکرد. یکهزار دینار را برای هزینه آن جنگ منظور نمود.

حضرت رسول اکرمﷺ فرمودند (خداوندا. از عثمان راضی باش. من از او راضی هستم) سپس گروهی از مردمان مسلمان در حال گریستن نزد رسول اکرمﷺ

۱ـ به صفحه (۲۷۸) مراجعه شود.

آمدند. و آنان هفت نفر از انصار واز دیگران بودند و توان مالی نداشتند از پیامبرﷺ خواستند آنان را باخود ببرد. در جواب گفت (چیزی ندارم که بتوانم شما را ببرم)

ناچار با چشمهای پر از اشک و دل غمگین که توان هزینه سفر خود را نداشتند، برگشتند گروهی از اعراب هم معذرت کنان نزد پیامبر آمدند و پوزش خواستند که بجنگ نروند. خداوند متعال معذرت آنان را پذیرفت وقتی پیامبر حرکت کرد عبدالله بن ابی با منافقان وکسانی که در شک بودند از رفتن همراه پیامبرﷺ تخلف ورزیدند.

این مقدماتی در مورد غزوه‌ی تبوک بود. آن غزوه‌ی تبوک که قرآن بطور مفصل آن را در سوره توبه ثبت و بیان نموده است. و همچنین در آن گروههایی از مردم و امراض درونی آنان را هم اعلام کرده است و آنان را مفتضح و ننگین و رسوا نامیده است.

ما داخل جریانات کلی غزوه‌ی تبوک نمی‌شویم. اما از بستان آن، دسته گلی که ما را در این کتاب در مورد زندگی اقتصادی و اجتماعی محمدﷺ یاری دهد می چینیم.

به محمدﷺ که فرمان خروج و حمله به روم را به یارانش می‌دهد، بنگر. و به موکب وگروه کوچکی از مسلمانان، که فرمان یورش و حمله به بزرگترین امپراطوری روی زمین، آن عصر و زمان، به آنان صادر شده است. آن هم امپراطوری سرکش و ستمکار روم.

واقعاً آن اراده‌ای آهنین، یا اراده‌ای مافوق اراده بشریّت می‌باشد. اراده‌ای پیامبرانه، که همان اراده‌ی خداوند است. سپاه کوچک، در برابر سپاه روم، سپس وقت و زمانی که اوﷺ برای خروج از مدینه و حمله به دشمن تعیین نمود، زمانی بود که گرمای حارّ و سوزان شبه جزیره عربستان را، بصورت جهنّمی پر از آتش در آورده بود.

در آن وقت تنگ و حادّ، که مردم از شدّت گرما به سوی سایه‌ها می‌گریختند و

ضمناً در انتظار محصولی که نزدیک بود، برسد و چشمها از آن لذت ببرد، بسر می‌بردند.

براستی محمدﷺ در این وقت و هنگام و زمان به کار عظیم و خطیری، بلکه فوق عظیم و خطیر، اقدام می‌کند. فرمان بسیج عمومی را برای جنگ با روم صادر می‌کند. بلکه او آنان را آزمایش، و نهاد و درون آنها را به شدّت و قدرت امتحان می‌کند. وگرنه کمترین برابری، و حتی تقاربی در تعداد و شمارش، وجود ندارد. در آن زمان سپاه روم کجا و سپاه محمدﷺ کجا؟

و همچنین برابر در سلاح و امکانات جنگی، در بین مسلمانان، و قدرت و نیروی شگفت‌انگیز روم، قابل تصور نبود.

پس به اضافه همه این موارد، گرمای شدید و سوزان، و تنگنای شدید و سخت امکانات و هزینه‌ی سفر. همه اینها آزمایشهای سنگینی بود، که محمدﷺ بوسیله آن یاران و کسانی که ایمان آورده بودند، و کسانی که تسلیم شده بودند و ایمان صحیح نیاورده بودند، و بقول قرآن: ﴿لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ هنوز ایمان در دلهایشان داخل نشده است، امتحان می‌کند.

و اینجاست، برجستگی سیاست، و عظمت انسانی رسول خداﷺ تجلّی می‌یابد.

این است برجستگی سیاسی، برای اینکه، رهبر دوراندیش، بر او لازم است، از نیروی شگفت‌انگیز، ملّت و امّت خود، در هر کار عمومی مصلحت‌آمیز، بهره‌برداری و استفاده نماید.

جامعه‌ی اسلامی در سال نهم هجری، تقریباً تا حدودی از مشکلات داخلی فراغت حاصل کرده بود. مکه فتح شد و در حنین پیروزی کامل بدست آمده بود. و در داخل شبه جزیره‌ی عربستان، قدرتی، جز قدرت اسلام خود نمایی نمی‌کرد.

اما بعد از این یکپارچگی بر این جامعه جبر و هیبتی وارد شده بود. آن هم نه بطور کلّی از روی ایمان. بلکه از ترس و خوف از دولت جدید، و طلب واخواستن

دنیای ناپایدار و عشق و علاقه به آن.

و محمدﷺ هم مردی نبود که تا ملّتش را در مرحله تجربه و آزمایش قرار ندهد، و نقایص و کمالات آن را کشف نکند، ترک و رهایش نماید.

اینچنین بود که فرمان حرکت به سوی روم را صادر کرد و این اولین برخورد عمومی مردم و ملت عرب، با یک دشمن خارجی بود. و آن در ذات خود، بکار گرفتن نیروی بی کار ملّت و مردم، تقریباً در آن وقت و زمان بود. و خطرناک‌ترین کارها این است که ملّت از مشکلاتش فارغ شود و بدون هدفی که مشغولش کند، راکد شود. و آن هم نیک اندیشی دیگر، و برجستهٔ پر اهمیّت، از سیاستهای حضرت محمدﷺ بود. آنچه که مسلم است عظمت انسانیّت محمدﷺ در آن سیاست، در برنامه و اسلوب او، در حرکت برای غزوه‌ی تبوک نمایان می‌شود.

فرمان بسیج و حرکت عمومی را می‌دهد. او بوسیله این اقدام، می‌خواهد، همگی را در ورطه آزمایش قرار دهد، تا خوب و بد را از هم جدا کند.

در این مرحله، نهانها آشکار می‌شوند، مخلصین شناخته می‌شوند، شایعه‌سازان دستشان رو می‌شود. منافقین ظاهر می‌شوند. دشمنان نظام جدید معلوم می‌گردند. و دوستان و مریدان، معرفی و شناخته می‌شوند.

و این است فلسفه این اسلام، در اکتشاف حقیقت مردم، و آشکار نمودن مخفیات باطن آنان.

آزادشان می‌گذارد، که به آرزوی خود زندگی کنند. سپس تکالیف را بر آنان اجراء می‌کند. و آن تکالیف مخفیّات درونی آنها را، کشف و آشکار و عیان می‌نماید.

اسلام خود را بر مردم تحمیل نمی‌کند. اما بر منتسبین خود، واجب می‌نماید، برای دفاع ازکیان و اعتلای کلمه حق، با کسانی که در کمین نشسته‌اند، داخل جنگ شوند. در این حالت مردم را می‌بینید، که دو گروه شده‌اند. گروهی برای حرکت در شتاب‌اند. و گروهی به عقب بر می‌گردند. و دلیلهایی نداشتند و عذرها را می‌آوردند.

و این تکلیف همان عامل بیان حقیقت درونی است، بر آنان اجرا می‌شود و در مرحله‌ی امتحانشان قرار می‌دهد.

و اثر این تکالیف عظیم، در غزوه‌ی تبوک تجلی یافت. مردمانی را می‌بینیم که برای جنگ و تحمل هزینه آن در شتاب و حرکتند و آنان مخلصان‌اند. و مردمانی را می‌بینیم که از پیامبر درخواست، هزینه سفر می‌کنند.چون خودشان تهی دست اند و هزینه سفر ندارند؛ سرانجام مأیوس می‌شوند و گریه کنان بر می‌گردند برای اینکه فرصت جهاد را از دست داده‌اند.

آنان برای حرص جهاد و شهادت می‌گریستند، نه برای اموال زندگی دنیایی. آنان مجمعی محترم و مؤدب بودند یکی از آنان معادل میلیونها، از آن اجسام تو خالی و بی‌محتوا ومنافق و نامتعادل می‌بود. و مردمانی را می‌بینیم برای رفتن به جهاد عذرها می‌آوردند، آن هم به علت حرص دنیا و ترس از مرگ.

باهمتان و اغنیا را از امت محمدﷺ مشاهده می‌کنیم، آنهایی که خداوند را دوست می‌دارند، اموال خود را از روی میل و رضا، و برای تجهیز جهاد، و هزینه کسانی که خود توانایی آن را ندارند بذل و بخشش می‌کنند.

عثمان بن عفان را رضی الله عنه می‌بینیم، آن مرد غنی که به تنهایی یکهزار دینار را فقط به خاطر رضای خدا و رسول او، در این راه هزینه می‌کند.

محمد راﷺ می‌بینیم، می‌گوید: خداوند از عثمان رضی الله عنه راضی باش، من از او راضی هستم... خداوند از عثمان رضی الله عنه، راضی باشد.

محمدﷺ عثمان را می‌بیند، قلبش به جوش می‌آید، این دعای بزرگ و عظیم را در حق او می‌کند.خداوند بطور مسلم از عثمان رضی الله عنه راضی است، چون تو ای رسول خدا از او راضی هستی. چرا رسول خدا از عثمان رضی الله عنه راضی است؟ چون او الگو و اسوه بود، برای مؤمنان بی نیازکه مانند او باشند.

در مقایسه با اهل دنیا، عثمان شایسته بود، که در کنار مال و زنانش بنشیند و لذت ببرد، که در وقت خود بعنوان جهادگر، به سوی جهاد می‌رفت و مقدار،

فراوانی از اموال خود را در راه خدا انفاق می‌نمود.

بگو: ای عثمان کجایند ثروتمندان و اغنیأ این عصر و زمان، تا از تو سخاوت را بیاموزند. اینان لئیمان و بخیلانی هستند، که جز حرص و رغبت ازدیاد مال، چیزی در نهادشان وجود ندارد. به ملت وکشور و جامعه‌شان، بطورکلی، ایمان و اعتقاد و محبتی ندارند.

و اینکه رسول خداﷺ از عثمانؓ راضی بود و از خدای بزرگ تمناکرد، که از او راضی شود ،باین علت بود ،که در نهاد او مایه بذل و بخشش و سخاوت وجود داشت.

عکس آن هم صحیح است. حضرت رسول اکرمﷺ نسبت به کسانی که متمول بودند و بخل و حسد می‌ورزیدند، خشمگین می‌شد، و خداوند بزرگ هم، در حق آنهایی که محمدﷺ، از آنان خشمگین می‌شد، قهر وغضبش می‌جوشید.

و این هم خود قواعدی از قاعده‌های یکسانی نظام اجتماعی و اقتصادی محمدﷺ بود. آن قاعده و قانون این است،که اغنیاء مادام حق اموالی که خداوند به آنان اعطاء کرده است، ادا نمایند، مورد احترام قرار می‌گیرند و محترم اند. و وقتی آن حق را ادا نکنند، بهیچ‌وجه مورد احترام واقع نمی‌شوند.

ادای حق مال، آن است اولاً: از راه حلال کسب شود. ثانیاً: زکات شرعی آن ادا شود. و ثالثاً: برای رعایت توازن و تعادل، از آن، درکارهای خیریه، هزینه و انفاق شود و اصراف و خست و لئامت در آن اعمال نشود. رابعاً: هزینه و انفاق آن در راههایی باشد که خداوند حلال کرده است. نه در راهی که حَرام و ممنوع شده است. خامساً: از آن مقدار که از نیاز و احتیاج خانواده و افراد تحت تکفل اضافه است، به مردم صدقه دهد و صدقه به بستگان نزدیک، در پیشگاه خداوند، نزدیکتر به اجابت است.

اگر متمول به این کارها اقدام کند :خودش در جامعه دارای احترام و مالش مقدس و محترم است. و اگر این فرامین را انجام نداد، نه خودش احترام دارد و نه

مالش تقدّس. یعنی :اگر از راه حرام بدستش آورد، یا زکات آن را ادا نکند، یـا در اسراف و تبذیر خرجش کند، یا در آنچه که خداوند را خشمگین می‌کند، یا در مازاد بر نیاز، انفاق نکرد و بخالت بخرج داد، در این شرایط نه شخصیت خـود مـورد احترام است، و نه مالش تضمین دارد. این را ما چگونه می‌دانیم؟ این قانون اسلام است که برای بندگان تدوین شده است.

از بدیهیات است که اسلام روزی اموال و ثروت مردم را از تجاوز و مـصادره محافظت می‌کند. به شرطی حق آن ادا شود وقتی که این شرط مختل گردد عزت و حفاظت سقوط می‌کند.

و باز از بدیهیّات است که اسلام درکلیّه دستورات خود ،فرمان به کسب مال را از راه حلال داده است. قال تعالی: ﴿وَ لاَ تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقاً مِنْ أَمْوالِ النّاسِ بِالإِثْمِ وأَنْتُمْ تَـعْلَمُونَ﴾ امـوالتـان را در بـین خـودتان از راه بـاطل (در مـنافی حـق) نـخورید و آن را (بـعنوان رشـوه یـا از راه خصومت) به قدرتمندان بدهید تا گروهی مـال مـردم را بـخورند :از روی گـناه و عصیان و شما هم از آن آگاه باشید.(۱)

و از بدیهیّات است که اسلام به ادای زکات مال، بعنوان ادای حق نـیازمندان فرمان داده و آن را معتبر شمرده است و بر علیه ما نعین ادای آن جنگ را، الزامی دانسته است. و فرمان اقامه نماز را با ادای زکات مقارن کرده و می‌گوید: ﴿وَ أَقِيمُو الصَّلاةَ و آتُوا الزَّكَاةَ﴾ نماز را بپای دارید و زکات را ادا کنید.(۲)

یکی دیگر از بدیهیّات در اسلام، امر به توازن و تعادل در انفاق و خرج کردن ثروت و اکراه از اسراف و تبذیر است. خداوند در قرآن کریم می‌گوید: ﴿وَ لاَ تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَ لاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً﴾ دستت را به گردنت نبند، بخل و حسادت را پیشه کنی) وتا آن حد آن را نگشائید(هرچه داری

۱ـ سوره بقره. آیه ۱۸۸. ۲ـ سوره بقره آیه ۴۲.

بخشش کنی) و ملول و حیرتمند (دست خالی) بنشینید.(۱)
﴿وَ لاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيراً إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً﴾ در هزینه و مصرف زیاده روی نکن، براستی اسراف کنندگان برادران شیطان هستند وشیطان در پیشگاه پروردگارش ناسپاس است.(۲) و بجز اینها نصّهای متعددی در این مورد نازل شده است.

یکی از بدیهیّات در اسلام امر شده‌است که انفاق محض اطاعت و عبادت خداوند بزرگ باشد. و انفاق در معصیت و نافرمانی خداوند ممنوع شده است. امر شده است، مال عامل اصلاح صاحب آن، و مردم باشد، و اگر این شرط مختل گردد و مال بصورت عامل افساد مالک و دیگران درآید عصمت آن ساقط می‌شود.

یکی دیگر از بدیهیّات فرامین اسلام این است، که در مواضع متعدد، در قرآن و حدیث و أعمال سلف صالح، به انجام صدقه بطور آشکار و پنهان، بصورت فردی و جمعی حتی بر غیر مسلمانان ملتها، فرمان داده شده است.

این رفتار اسلامی شایعه یافت و گسترده گردید، تا از ضروریات این دین در آمد. و ضرورت تجلی یافتن آن برای مردم است.

یک نصّ جامع و شامل از قول خداوند بزرگ در قرآن در مورد آن کافی است. ﴿أَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرّاً وَ عَلاَنِيَةً﴾ آنهایی که مال خود را نهان و آشکار انفاق میکنند در شب و روز.(۳)

و حضرت رسول اکرم ﷺ گفته است: «خود را از آتش جهنم محفوظ کن اگر چه به بخشش یک نصفه خرما شد.»(۴) «و بر همه مسلمانان زن و مرد صدقه الزامی است.»

پس وقتی که اغنیاء بخل ورزیدند: و مازاد بر نیاز اموال را نگاه دارند و انفاق نکنند و برای خود خزانه سازند و ملتی که به آن نیاز دارند محروم نمایند، عصمت و

۱ـ سوره اسراء. آیه ۲۹.
۲ـ سوره اسراء. آیه ۲۶.
۳ـ سوره بقره. آیه ۲۶۱.
۴ـ بخاری: فتح الباری ج ۳ ص ۲۱۷ ج ۶ ص ۴۷۹.

حرمت اموالشان پایمال می‌شود

آیا این شریعت خدا و شریعت اسلام است؟

بلی بطور مسلم. و برکسانی که درک نمی‌کنند یا کسانی که سکوت می‌کنند، لازم است، اسلام بطور جامع و شامل بشناسند. زیرا پر ضررترین علم، علم ناقص است.

استعمار میان ما نسبت به اسلام فهم و درکی خطاکارانه و مرده را بجا گذاشته است. خباثت و گمراهی خود را و گمانشان، که مال مانند ذات انسان دارای اعتبار و حرمت است، برای ما به ارث گذاشته‌اند. و خود سکوت کرده و در مورد قضیه تکلم نمی‌کنند.

بلی درست مال مانند وجود انسان، احترام دارد، و ما هم می‌دانیم که رسول خداﷺ فرموده است: «به من فرمان داده شده است، با مردم مبارزه کنم تا بگویند (لا اله الاّ الله) و هر کس بگوید (لا اله الاّ الله) مال و جان و نفسش در حفاظت من است. مگر در مورد اجرای حقّ»[۱]

ما این را می‌دانیم و به آن اقرار و اعتراف می‌کنیم و شهادت می‌دهیم که مال قداست دارد و سرمایه هم از احترام برخوردار است، و کسی حق ندارد، به مال کسی دیگر تجاوز کند،زیرا حضرت رسول اکرمﷺ در سفارشات خود برای این امت فرمودند: خون شما و مال شما بر شما حرام است مانند حرمت این روزتان در این شهرتان، در این ماهتان...)[۲]

این حق است، چون گفته‌ی رسول خداﷺ است و کسی با آن ستیزه کند مسلمان نمی‌باشد.

امّا و امّا کدام مال و سرمایه، که شارع مقدّس برای آن حرمت عظیم و سنگین قائل شده است !؟

آن مال و سرمایه‌ای که اسلام آن را معتبر شمارد و آن را بعنوان حق ثابت

۱ـ بخاری: فتح الباری ج ۱ ص ۶۴ و ج ۳ ص ۲۰۶

۲ـ بخاری: فتح الباری ج ۸ ص ۸۸

صاحبش، معتبر بداند و قداست آن را محترم داند چون شرایط شرعی آن انجام شده است.

همان مالی که از حلال جمع آوری و بدست آمده و زکاتش ادا، و در طاعت خداوند بزرگ از آن انفاق، و حق فقرا و مساکین ادا شده باشد، و عامل خیر برای مردم شود، وقتی که یکی از آن شرایط خلل پیدا کند، آن مال، مال مشروعی نخواهد بود و دارای حرمت و قداست شرعی نیست مالی که اسلام معتبر شمارد بدون رضای صاحب آن، برای دیگران حرام است. اما مال، اگر از حرام جمع آوری شود احترام شرعی ندارد. به این دلیل مال مغصوب شرعاً باید به صاحب آن برگردانده شود.

مالی که از ربا (سود) بدست آمده باشد، باید به آن کسانی که از آنان گرفته شده است، برگردانده شود.سرمایه‌تان متعلق بخودتان است.نباید ستم کنید و مورد ستم واقع شوید. این حکم اسلام است.

می‌پرسیم: آیا چنین نیست؟. اگر گفتند چنین است، می‌گوئیم: پس در مورد مردمانی چیره و مسلط، بر این ملت مستضعف فقیر مغلوب بر حکم آنان،(و حاکمیتی هم ندارند)، اموالشان را از فقرا و بی‌نوایان، غصب نموده‌اند، رای و نظر چیست، و حکم اسلام در این مورد کدام است .

حکم اسلام این است که این اموال، حرمتی ندارد واز راه خباثت کسب شده است و باید به جبر و قهر از اغنیاء گرفته شود و به فقرا و صاحبان آن و کسانیکه از آنها سرقت شده است، آن کسانی استغفالشان کرده‌اند تا از آنان اموالشان را گرفته‌اند، برگردانده شود.

می‌گوئیم: عقیده شما در مورد بیگانگانی که درکشورند، با سرزمین ما می‌جنگند، شکوه و جلال ما را پایین می‌آورند، آبروی ما را پایمال می‌کنند، بزور داخل کشور مامی شوند، ما را غارت می‌کنند، منابع آن را به پروژه‌های اقتصادی تبدیل، و مالکیت آن را برای خود منظور، و مردم را از آن محروم می‌کنند، چیست و

حکم اسلام در این مورد کدام است؟

برابر حکم اسلام، آنان مردمانی گناهکار و دارای احترامی نمی‌باشند، نه اموالشان، ونه وجودشان. زیرا آنان بعنوان تجاوزگر پیش آمده‌اند نزد خدا و پیامبر او، امانی ندارند، باید تمام ثروت و اموالی که از این ملت بهر عنوان نامشروعی بدست آورده‌اند، مصادره شود. و به صاحبان اصلی آن مسترد گردد. اگر دولت خواست آنان را تعقیب و کیفر کند، یا مورد بخشش قرار دهد، این حق را دارد. ولی در هر شرایط باید با آنان مبارزه کند، تا آنچنانکه غاصبانه و بدون اراده و خواست ملت، وارد کشور شده‌اند، رانده شوند و اخراج گردند.

آیا این حکم اسلام نیست ؟

بلکه احکام اسلام از این شامل‌تر و کاملتر می‌باشد. بر مسلمان احتکار را حرام کرده است. حضرت رسول‌اکرمﷺ میگوید: (احتکار از خطا کار سر می‌زند) این شرکتها جبهه‌ای پنهانی از احتکار هستند و احتکار باید نابود گردد.[۱]

اسلام خمر(مشروبات الکلی را)، حرام کرده است. پس آن کسانی که گدایان کشور خود بوده‌اند و پیش ما آمده‌اند و به تجّار مشروبات الکلی و زنان و زنا و فساد تبدیل شده و در آمده‌اند، و تا جایی ثروت و اموال ما را از ما گرفته‌اند، اگر بخواهیم حکم اسلام را در مورد آنان اجرا کنیم آن حکم چه خواهد بود؟

قال تعالی: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَاداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَو يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلاَفٍ أَوْيُنْفَوامِنَ الأَرْض...﴾

پاداش کسانی که با خداوند و رسول او سر جنگ دارند و در روی زمین دست به فساد می‌زنند آن است که کشته شوند یا به دار آویخته گردند. یا دستها و پاهایشان در خلاف یکدیگر قطع شود، یا از شهر و دیار تبعید و اخراج شوند.)[۲] «البته هریک به

۱ـ مؤلف محترم مشخص نکرده، که منظور از شرکتها، کدام شرکتهایی هستند و شاید کمپانی‌های خارجی باشند که اموال و ثروت ملّت را می‌چاپانند. مترجم

۲ـ سوره مائده. آیه ۳۳.

اندازه جرم خود».

آن حکم اسلام است درمورد ستیزه گران با خدا و رسول خدا و ستیزه گران با سرزمینهای اسلامی و راه زنان و فساد کاران.

آن کیفری است که در بین مرگ (قتل) و تبعیدی می‌چرخد (بنابر حکم قاضی). گفته‌اند: دولت در انتخاب حکم دارای اختیارات است. این حکم اسلام است تنها اموال برگردانده نمی‌شود بلکه مجرمین هم مورد کیفر قرار می‌گیرند

چگونه این همه خیانت از انظار مهتران و انسانهای کامل و بالغ پوشیده وپنهان شده است. در حالی که آنان آمده‌اند به این خیال، که حق خودشان است. و تلاش می‌کنند. براستی آن خود فهم وادراک زشت و خوار کننده است، نسبت به اسلام

این ارمغان استعمار است خدا نابودش کند، که قرنهای متمادی است، نسبت به ما اعمال می‌شود. و این خرافات آن است که در عقول ما رسوب کرده است، تا آن جایی که ادعاهای خطاکارانه ر خراب کننده و بی برنامه‌های آن، پا گرفت و ثمر را ارایه داد.

کجاست آن اسلامی که اعلام می‌کند و فرمان می‌دهد عزت برای خداوند و پیامبر او و مسلمانان می‌باشد وکدام است ستون و ارکان عزت اسلام،ای درست کاران. آیا مال و ثروت خود همین زندگی نیست؟ آیا خداوند بزرگ نگفته است: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَاماً﴾[۱] اموال و ثروت خودتان را، که خداوند بعنوان مایه‌ی پایداری و اقتدار شما قرارش داده است، به سفیهان واگذار نکنید.

این مال که مدار و مایه زندگی است، چگونه آن را رها کنیم که سفهاء تصاحب نمایند. چه سفیهان سرزمین و وطن خود، و چه سفیهان بیگانه. هر دو گروه چه اینان و چه آنان همگی دشمنان ما هستند.

یا چگونه این ثروت و اموال را در اختیار اغنیاء قرار دهیم تا عامل عزت آنان

۱ـ سوره نساء. آیه ۵

وسبب ذلت و خواری ما گردد: آیا این است آن عزتی که اسلام در دین خود مقرر گردانیده است ؟

آیا این مقررات اسلام است که ملت آرام بنشیند، و مایه و سنگ و خاک سر زمینش جویده شود و چند هرازی از آن متلذّذ شوند و عامل فساد گردند و به میل خود بر روی زمین فساد کنند؟

نه هرگز. سوگند بخدا. خداوند حاکمی را که درروی زمین جانشین خود قرار داده است، اگر نسبت به مظلومین کشورش انصاف روا ندارد و بر دست مالداران و سرکشان نزند، مورد خشم و قهر خود قرار می‌دهد.

چگونه از خاطر شما فراموش شده است: ابوبکر رضی الله عنه خلیفه مسلمین، سپاهی را تجهیز و علیه مانعین ادای زکات وارد جنگ شد. چگونه خون آنان را باطل اعلام نمود و هزارها نفر از آنان را بقتل رساند؟

آیا این دین خدا نیست ؟اوضاع اغلب ثروتمندان ما چگونه است ؟این همه ثروت بصورت نقد، زمین زراعی، مستغلات، و شرکتهای مختلف، چگونه بسوی آنان سرازیر شده است؟

اکثر آنان این همه ثروت را از طریق حرام بدست آورده واز راه حرام هزینه می‌کنند. از جمله ادامه‌ی ذلت و خواری بلاد و ملت، و قدرت ادامه اشغال. اگر دلیل را می‌خواهی بدانی ملاکین را در نظر بیاور و نام یک یک آنها را از خاطر خود بگذران و تاریخ آنان را بررسی کن درست مصداق ادعای ما را خواهی یافت.

نیازی به تفصیل نیست و خداوند صبور و ستار است

خواهند گفت هست درمیان ثروتمندان کسی یا کسانی، که اموال خود را از راه حلال گرد آورده است و حق خدا را ادا نموده است.

می‌گوئیم: اگر مازاد اموال آنان بگیریم و به فقرا بدهیم آنان ضرری نخواهند کرد، مگر آنان درستکارانی نیستند که راه خیر و صلاحیت را خواستارند؟

آن چیزهایی است مورد اشاره غزوه تبوک قرارگرفت. از جمله: فلسفه آن جهاد،

و فلسفه نظام مشترک اقتصادی و اجتماعی اسلام، و نظراسلام نسبت به مال. باین امید کسانی که نمی‌دانند، بدانند وکسانی که می‌دانند بر علم و آگاهی خود، بیفزایند

و به این امید آنهایی که ندای حرمت اموال و ثروت را سر می‌دهند، بدانند در آن چه که می‌گویند، ماهم با آنان هستیم و بلکه دورتر از آنچه که ادعا می‌کنند می‌رویم و به قداست مال، و تحریم اخذ وگرفتن آن، جز به حق هم، می‌رسیم. و امّا به یک شرط. و آن شرطی است که خداوند، برای این مال قرار داده است. وقتی که شرط پایمال شد حرمت و تضمین آن پایمال خواهد شد. این صورتی است از قضیه، که پنهانش می‌کنند آن هم: یا از روی سوء نیت ،یا از روی نادانی.

اسلام ستم را بشدت مورد خشم قرار می‌دهد و پرستش بتها را چه انسان چه سنگ مردود می‌داند. ستم و آنچه که به ستم کشانده می‌شود نمی‌پسندد. و چه ستمی بزرگتر از محرومیت همه‌ی ملت است، بخاطر مشتی از مردم؟

و پرستش کدام بت بزرگ‌تر از پرستش انسان مالدار سرکش است که بخاطر لقمه قوت ضروری مردم را به خواری می‌کشاند ؟

اگر کلّ کارها متوجّه خورد کردن بت مال، و ثروت باشد، شایسته است، آن هم آن آدمهای متجاوزی که در این زندگی برای کسی حقی قائل نیستند. حتی بحق و وجود خدا هم اعتنایی نمی‌کنند. در افکار و اعتقاد و زبان و عواطف خود آلهه‌های عالی مقامی هستند. خود را بر مردم برتر می‌دانند. و امّا هر رنج و مشقتی بر مردم بگذرد برای آن ملت نوعی مساعدت و پیروزی است

آنان راهزنان، یا پیش تازان گناهها هستند. بر ملت الزامی است که آن‌ها را در سر راه خود بردارد، تا روی زمین بوسیله عدالت روشن و نورانی گردد و زمین به نور پروردگارش منور شود.

آنهایی که سرکش و طاغی می‌باشند،مردم را ناچیز،زبان مردم را حقیر،آرزوهای اسلامیّت را یاوه،و آن‌ها را سخن ناروا و بیهوده گویی می‌دانند

آنان کسانی هستند که فقیر را محترم نمی‌شمارند و فکر و نظر مسکین را ارزش

نمی‌نهند. کسانی هستند که این خلق و خوی بر آنان چیره شده‌است. در هر شرایط و نتایج، دولت باید آنان را از میان بردارد.

روزی آید (به امیدی روزی) که ثروتمندان ما همانند عثمان بن عفان رضي الله عنه شوند و بخاطر ارزش پروردگارشان و روی آوردن به جهت منفعت ملتشان، از ثروت و اموالشان بگذرند. چنین روزی آید خود دارای کمال احترام، و اموالشان قداست خواهد داشت.

و اگر اینچنین می‌شد، این وضع که دارند، برایشان پیش نمی‌آمد. اما بخل می‌ورزند، حسادت را پیشه می‌کنند، خود را مفتخر و بزرگ می‌شمارند پس شد آنچه که شد. اول و آغاز ستم بود. پس جامعه گرایی را سرزنش نکنید بلکه بهتر آن است، خودتان را سرزنش نمائید.

جمع آوری زکات : سال نهم هجرت، پس از هزیمت قریش در برابر محمد ﷺ و پذیرش دولت جدید بخاطر آمدن هیئتهای نمایندگی از سراسر شبه جزیره عربستان بخدمت حضرت رسول اکرم ﷺ، و اعلام ورود خود و مردمان سرزمین و قبایل خود، به دین اسلام، آنسال را (عام الوفود) سال هیئتهای نمایندگی می‌نامند.

در این سال حضرت محمد ﷺ امیران و مأموران خود را برای جمع آوری زکات به سرزمینهایی که اسلام به آن قدم گذاشته بود اعزام نمود

دولت برابر شریعت اسلام زکات را از مردم مسلمان می‌گرفت و مأمورانی را مسئول جمع آوری آن کرد

آن زکات چه بود؟

زکات سومین واجبات الهی بود در اسلام و دولت آن را از مردم مسلمان می‌خواست. واگر کسی تمّرد می‌نمود جبراً از او می‌گرفتند.

زکات در اموال نقدی و مال التجاره نسبت به دو و نیم (۲/۵٪) درصد و در مواشی تقریباً به همان نسبت، که شرع آن را در میزان خود معین کرده است ادا کردنش واجب می‌باشد.

در محصولات کشاورزی و ثمر اشجار (میوه) به نسبت عشره یکدهم ($\frac{۱}{۱۰}$) در اراضی ای که آبیاری آن دارای مشقت طاقت فرسا نباشد مانند زمینی که به آب باران، رودخانه یا چشمه‌های طبیعی آبیاری شود. و به نسبت نصف عشر یک بیستم $\frac{۱}{۲۰}$) در زمینی که بوسیله ابزار مشک یا هر چیز دیگر آبیاری شود. شرایط گرفتن آن در هر نوع اموال رسیدن به حد نصاب است و یک سال از آن بگذرد و از آن حد معیشت که شرع مقدس تعیین کرده است بیشتر باشد.[۱]

خانه مسکونی، پوشاک مورد احتیاج، قوتی که برای غذای خانواده ذخیره شده است، و حیوانات سواری و بارکش کتب علمی مورد مطالعه (نه برای تجارت) ابزار کار از هر نوعش که باشد در نصاب زکات واقع نمی‌شوند.

این زکات برای هزینه زندگی گروه معینی از مردم برابر قرآن واجب شده است:
﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَآءِ وَ الْمَسَاكِينَ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللهِ﴾ براستی زکات برای مصرف زندگی فقیران بی‌نوایانی که دخل از خرج کمتر دارند، مأموران جمع آوری آن، نومسلمانانی که دلشان دارد به اسلام انس و الفت می‌گیرد، برای خرید و آزادکردن بردگان و ورشکستگان، نه به تقصیر و بطور کلی احسان در راه خدا، و هزینه راه مسافرانی که هزینه راه مسافرتشان تمام شده است، از طرف خداوند بزرگ واجب گردیده است.[۲]

همچنان زکات در بیت المال دارای ترازنامه وتوازن خاصی است، بوضعی که هزینه‌های دیگری درکفالتهای اجتماعی برای دولت، به بار نمی‌آورد. آنچنانکه هم اکنون در این عصر ما، در بودجه دولتی واقع می‌شود.

این کورسویی (توضیح ناچیزی) است که بر آن فریضه می‌اندازیم. هدف ما این نیست که داخل شرح و بسط در مورد زکات شویم بلکه جای آن کتابهای اقتصادی و فقهی است.

۱ـ برای آگاهی بیشتر در مورد زکات به کتابهای فقهی مراجعه شود.
۲ـ سوره توبه، آیه ۶۰

ما می‌خواهیم به اساسی از اساسهای جامعه گرایی اقتصادی حضرت محمدﷺ که پایه‌های عمیق و محکمی دارد :اشاره‌ای کرده باشیم.

پس اولین فلسفه فرضیه زکات این است که فرضی است، عمومی و فراگیر، که بر نقود، تجارت و صنایع، شرکتها محصولات کشاورزی و دامی و ثمر باغها واجب شده است.

تمام مردم مسلمان آنرا ادا می‌کنند، وکسی از آن معاف نمی‌شود. از مسئولیتها و بار اجتماع هر یک مسؤلیت خود را بعهده می‌گیرد.

زکات برای چه کسانی است؟

برای فقیران، بی‌نوایان، مأموران جمع آوری آن، و تازه مسلمانان، و آزادی بردگان، و ورشکستگان نه به تقصیر، و در راه خدا، و درماندگان در راه، همه‌ی هدفها مشارکت اجتماعی و اقتصادی است.

اسلام برای فقیر رفاه، برای مسکین مساعدت، برای موظفین درکار جمع آوری زکات معاش، برای نو مسلمانان، بدست آوردن دل آنان نسبت به اسلام، برای آزادی بردگان، برای ادای دین مدیونین، سپس در راه منافع عمومی و در راه خدا زکات را می‌خواهد.

برای این فرضیه (زکات) فلسفه زندگی مشترک و هدفی اجتماعی فراگیر مورد نظر می‌باشد.

زکات مالیاتی است که حضرت محمدﷺ قبل از وضع تمام قوانین جدید مالیاتی بطور رفیع و عالی به آن اقدام نمود.

مالیاتهای جدید، مالیاتی مادی صرف، خشک و جامد، در آن اثری برای روح و روان وجود ندارد. به تو می‌گویند: این مبلغ را بپرداز. چون قانون دولت گفته است اما در مورد زکات به تو می‌گویند: **﴿أقیموا الصلاة و آتوا الزّکاة﴾** نماز را بپای دارید و زکات را اداکنید[1]، و به خداوند بپیوند و زکات مالت را بده، و در بین ماده و روان رابطه بر قرار کن.

۱ـ سوره بقره. آیه ۴۳

و همچنین به تو گفته می‌شود: (قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى - براستی رستگار شد کسی که زکات را ادا کرد و یاد خدا را کرد و نماز را خواند.)(۱)

به این دلیل زکات را، زکات نامیده‌اند، چون به ادای آن نفس تزکیه می‌شود و صفا می‌یابد و مال به بذل آن پاک و تمیز می‌گردد.

و این خوی و روش اسلام است در همه کارها و اوامرش. دنیا را با دین، و ماده را با روح و روان مرتبط می‌کند.

در قانون گذاری مالیات جدید، نشنیده‌ایم، دریافت یکی از مالیاتها به ادای دین بدهکارانی تخصص یابد. و اما در مورد وجوب ادای زکات می‌گوید: (لِلْغارِمِينَ برای ادای دین ورشکستگان) یعنی سهمی از زکات را در ادای دین بدهکارانی که توانایی مالی را از دست داده‌اند و نمی‌توانند بدهی خود را ادا نمایند هزینه می‌نمائید.

به فلسفه عالی زندگی اقتصادی و اجتماعی مشترک محمدﷺ بنگر. قبل از اینکه مالیاتی باشد، یک جنبه کامل انسانی است.

جامعه در نظر اسلام مانند بدن واحدی است، وقتی عضوی از آن بدرد آید سایر عضوها را به یاری خود می‌خواند.(۲) پس وقتی فردی در جامعه از ادای دینش ناتوان شود ادای آن دین بر کل جامعه الزامی است، از طریق ادای زکات.

بلی اینجاست که نظام اقتصادی و اجتماعی محمدﷺ بر سایر نظامهای اقتصادی قدیم و جدید به سبب پیشی گرفتن در جنبه رفیع انسانی می‌بالد و افتخار می‌کند.

۱- سوره اعلیٰ. آیه ۱۴ و ۱۵.

۲- قال رسول‌اللهﷺ، «وَ مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فی تَوادِهِمْ وَ تراحُمِهِم وَ تَعَاطُفِهِمْ مثلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَىٰ مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعِي لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحُمّیٰ - مثل مؤمنان، در دوستی و رحم و عواطف مانند جسدی است که عضوی از آن بدرد آید، سایر عضوها،را در حال تب و شب بیداری به یاری می‌خواند.*

بنی آدم اعضای یکدیگرند | که در آفرینش زیک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار | دگـــرعضوها را نماند قرار

سعدی (ع ر) مترجم

* بخاری: فتح الباری ج ۱ ص ۳۶۰

در واقع ما تا انتهای عظمت زکات در اسلام حرکت کنیم و اهداف انسانی آن را بررسی نمائیم موضوع بطول می‌انجامد و برای ما در اینجا کافی است که به موضوع آن اشاره‌ای کرده‌ایم. و ما را بس است که بگوئیم اسلام مانع ادای زکات را مـرتد می‌شمارد، و کافر بدین خدا می‌داند و بنابراین بود که ابوبکر صدیق رضي الله عنه با مانعین آن به جنگ پرداخت.

یعنی اسلام برای اینکه جامعه را از تخلّل و تفرّقی که سبب محرومیت حق فقرا از امثال اغنیاء شود با مانعین ادای زکات در نهایت درجه سختگیری می‌کند.

این آن نظریه را که در طول کتاب گفتیم محمد ﷺ برای بشریت حق مسلحانه را آورده است، نه حق رؤیایی شناگر، و اوهام و خیالی فلاسفه و متفکرین.

او بفرمان خداوند زکات را واجب می‌کند و کسی که ابا نمایدبا او جنگ کرده، وازآن گرفته، دماغش به خاک مالیده می‌شود.

این بمنظور احترام فقراء وتثبیت حق آنان، در آن اموال مـی‌باشد. و مسـئله‌ی برتری اغنیاء بر فقرا نیست. بلکه، حقی است مقرر برای جامعه، در آن مال. اگر از ادای آن سرپیچی کنند دزدند و حق ملت را سرقت می‌کنند. و بر ملت الزامی است که با آنان بجنگند و قصاص بگیرند و به قتلشان رسانند.

و آن است فلسفه نظام مشترک اقتصادی و اجتماعی محمد ﷺ، انوار عالی خود را برای ما ظاهر و راه ما را، در سیاست دولت جدید روشن می‌نماید.

پس آن فلسفه می‌گوید: دولت حق دارد حق فقراء حق بیشتر ملت را، از اغنیاء، آن گروهی که سرنوشت ملت در دستشان قرارگرفته است، بگیرد

دولت نباید در برابر مهتران بی‌نیاز دست بسته بایستد و در حال سپاسگذاری از آنان بخواهد که زکات را ادا فرمائید

نه هرگز بلکه باید بردستشان زد و حق فقراء را از شکمشان بیرون آورد. و اگر تمرد نمودند، کشتن و جنگیدن.

در اینجا دعاوی پوچ کسانی که از بعضی گوشه و کنار جهان عرب، بر می خیزند

و می‌گویند: دولت جز به رضا نباید اموال را از کسی بگیرد مردود شمرده می‌شود. نه هرگز آنچنین نیست. بلکه مسأله، مسأله‌ی حق پایمال شده است، نه مسأله‌ی سؤال و خواهش. آنچه که مسلم است حق از بین دندانهای غارتگران بیرون آورده می‌شود. کسی که این را درک کند و بفهمد هدایت و ارشاد شده است. و کسی که در این مسأله تکبر کند از اسلام گمراه شده است.

و اگر جهان اسلام فریضه زکات را ضایع و پایمال نمی‌کرد ،این تفرقه که همه را به شکاف قوانین و روش اقتصادی افراطی کشانده است ایجاد نمی‌شد.

آن روشهای اقتصادی که در عالم اسلام، متخلفهای تخریب کننده‌ی مرتع پر نعمت زکات را بوجود آورد

بلی تعطیل فریضه زکات، به ازدیاد غنای اغنیاء و فقر فقرأ منجر می‌شود. و سرانجام شکاف ایجاد می‌گردد. و درگذشت قرون توسعه می‌یابد. و تا جایی جهان اسلام را به دو طبقه تقسیم می‌کند. طبقه‌ای که همه چیز را، در اختیار دارند و طبقه‌ای که هیچ چیز را. و این حکمی است قطعی برای تعطیل شدن فریضه زکات. اگر فرض کنیم مردی یک میلیون تومان پول نقد دارد به حسابی ساده زکات آن بر مبنای (۲/۵٪) دونیم درصد در سال بیست و پنج هزار تومان خواهد شد. و اگر این زکات بمدت چهل سال متوالی ادا نشود یک ملیون خواهد شد مساوی سرمایه‌اش پس بر ما الزامی است که این میلیون تومان را به نفع ملت مصادره نمائیم و بفقراء بر گردانیم. چون حق خودشان است که از آنان گرفته شده است.

کم نیستند ثروتمندان ما که این کیفیت را دارند حقها را پایمال کرده‌اند و خزانه‌ها را بوجود آورده‌اند.

اگر ما بخواهیم عدالت را در مورد آنان اجرا کنیم باید همه اموال آنان را مصادره نمائیم. زیرا آنان دهها سال زکات اموال خود را ادا ننموده‌اند و حق دیگران را ضایع گردانیده‌اند. در زکات فلسفه‌ها وجود دارد و پندها نهفته است!!

قواعد بزرگ

در سال دهم هجرت هستیم ، رسول خداﷺ برای حج (حجة الوداع) از مدینه خارج می‌شوند. جمعیت فراوانی همراه او آماده حرکت شده‌اند. همگی می‌خواهند با رسول خداﷺ قیام کنند و مانند او عمل حج را انجام دهند

و آنجا در این جمع فراوان، در عرفه، برای مردم سخنرانی کرد و فرمودند: «خونتان و اموالتان بر شما حرام است مانند حرمت این روزتان این ماهتان در این شهرتان.»(۱)

سخت سرانجامی است سخت سرانجامی است. براستی خون و اموال در بین ما مانند حرمت روز عرفه در ماه محترم حج و شهر محترم مکه حرام است و آن اولین قاعده از قواعد بزرگ نظام اقتصادی و اجتماعی یا جامعه گرایی حضرت محمدﷺ است و ما اینجا به جانب مسأله تحریم خون و خطرناک بودن آن، بر سبیل نظام اقتصادی و اجتماعی، نه از طریق بحثهای جنائی رو در رو می‌شویم سپس مسأله دوم قضیه را، که اموال است بررسی می‌کنیم.

حضرت محمدﷺ را می‌بینیم در بزرگترین جمع امتش در حجه‌الوداع قاعده وقوانین پر اهمیت اقتصادی خود را بگوش آنان تأکید می‌کند و می‌گوید: (اموالتان بر شما حرام است.)(۲)

رسول خداﷺ اولین کسی است که حرمت مال را تثبیت نمود و آن حرمت را در

۱ـ بخاری: فتح الباری ج ۸ ص ۸۸ ۲ـ بخاری فتح الباری ج ۸ ص ۸۸

بزرگترین مجمع مردم به شدت تأکید و تأیید کرد. پس او بدینوسیله سنگ را بخورد آنان که ندای حرمت سرمایه را می‌دهند، داد.

او از لحاظ تثبیت احترام سرمایه‌ها از آنان سبقت می‌گیرد اما برای این حرمت شرطها و شرطها را، از حدود و حرمتهای خداوند قرار داده است.

آزادی و حرمت سرمایه تضمین شده است و لکن مشروط به شرطهایی است.

اسلام به تو می‌گوید: کسب کن آنچه که میل داری. اما کسب پاک و حلال. و حق هم نداری احتکار کنی، و بر حق دیگران تخطی نمایی.

سپس به تو می‌گوید: ادای حق خدا و حقّ ملت را ،در اموالت فراموش نکن البته بقدر آن چه که آزادی سرمایه اطلاق شود و بقدر شرایطی که بر آن آزادی تلقی گردد و حدودی که آن را محدود می‌کند.

تحریم ربا (سود) : سپس حضرت محمدﷺ در آن سخنرانی خود، در مجمع مردم، به سمع تمام مردم دنیا می‌رساند، که ربای (سود) جاهلیت ساختگی است.

و اعلام می‌کند همه رباها (سودها) ساختگی و بی‌محتوا است سرمایه و اموالتان مال خودتان است، ستم نکنید و مورد ستم هم واقع نشوید خداوند فرمان داده است، که ربا (سود) نباید باشد.

محمدﷺ در آن موقعیت به همه دنیا اعلام می‌کند، ربا نباشد. تکرار می‌کند خداوند فرمان داده وحکم کرده است که ربا مردود است.ای مردم خداوند می‌گوید از امروز به بعد ربا نباید باشد.

آیا ربا چیست که محمدﷺ حرمت آنرا این قدر سخت گرفته است؟ و آن را تأکید و تأیید کرده است؟

این قانون و قاعده‌ی دوم نظام اقتصادی و اجتماعی محمدﷺ چیست، که تکرار و تکرار می‌کند، ربا نباید باشد، ربا نباید باشد ؟و در معاهدات مسلمانان تا روز قیامت ربا نباید وجود داشته باشد.

جابر روایت می‌کند، که رسول خداﷺ از قول خداوند ربا خوار و رباده

وشاهدهای آن رالعن و نفرین کرد و فرمود همه آنان، یکسان و مساوی هستند.

ربا، در اصطلاح قرن جدید یا عصر جدید بهره‌ی کم یا زیاد است. و ما در اینجا نمی‌خواهیم، آنچنان وارد تفاصل آن شویم، که ربا چیست؟ انواع آن کدام است؟و مطابقت آن در معاهدات جدید چگونه است ؟همه این موارد جایشان غیر از این کتاب است.

فقط مامی خواهیم آن را در نظام جامعه گرایی اقتصادی محمدﷺ تا حد نیاز بطور کوتاه و مختصر و لطیف و رقیق لمس نمائیم

اولاً: چرا و برای چه خداوند و رسول اوﷺ ربا را حرام و مردود شمرده‌اند؟

خداوند بزرگ در قرآن می‌گوید: ﴿أَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لاَ يَقُومُونَ إِلاَّ كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطَهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُو إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا، وَ أَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا﴾ آنهایی که ربا را می‌خورند، روز قیامت از قبرهایشان بر نمی‌خیزند، جز مانند کسانی که شیطان فریبشان می‌دهد و بر زمینشان می‌کوبد که از روی نادانی و جنون می‌گویند، ربا مانند بیع است (ولی اشتباه می‌کنند) خداوند بیع را حلال و ربا را حرام کرده است.

و سپس می‌گوید: ﴿يَمْحَقُ اللهُ الرِّبَا وَ يُرْبِي الصَّدَقَاتِ﴾ خداوند مالی که ربا داخل آن شده است، نا بود می‌کند و برکتش را می‌برد و مالی که زکاتش ادا می‌شود رشد می‌کند و برکت می‌گیرد. و سپس می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوااللهَ وَ ذَرُوا مَابَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُو فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لاَ تَظْلِمُونَ وَلاَ تُظْلَمُونَ﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید ورهاکنید باقی مانده رباکه درنزد مردم است، اگر بخدا ایمان دارید، اگر این کار را نکنید با خدا و رسول خدا داخل جنگ شده‌اید، و اگر توبه کنید و پشیمان شوید سرمایه‌تان مال خودتان است ستم نکنید و مورد ستم هم واقع نشوید.)[۱] قرآن متوالیاً بیان نموده است.

۱ـ سوره بقره. آیه‌های ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸ و ۲۷۹.

اولاً مقرر می‌دارد، جامعه‌ای که ربا می‌خورد و جامعه‌ای که معامله ربا را انجام می‌دهد،جامعه‌ای است، زندگی شیطانی دیوانه‌وار دارد. درست مانند کسی است که شیطان از روی نادانی و دیوانگی فریبش دهد.

زیرا اصل و پایه زندگی، برادری و برابری است. برادر، برادرش را به تملک و غل و زنجیر نمی‌کشاند. بلکه یاریش می‌دهد و از راه درست و پاکش شریکش می‌شود. اما وقتی که از برادری کناره گرفت و به دشمن تبدیل گردید و برادرش را بعلت نیاز که دارد، بغل و زنجیر کشاند و به بهره کوتاه مدت یا درازمدت به او قرض داد، آن جامعه جامعه‌ای متفرق و متحّول، و سرانجام جامعه از دشمنان جنگی در خواهد آمد، نه برادری از روی تعاون و همکاری. و این عین جنون و دیوانه واری است.

و روزی که در جامعه برادری محو گردد و تعاون برادرانه پایمال شود، آن جامعه فاسد و سست است و فاقد نظم و اوضاع بےسامان.

زیرا زیبایی زندگی در جامعه در شیوع رحمت است، نه شیوع جریمه. و کدام جریمه از هدر دادن خون فقراء، و نتیجه و تلاش آنان، بخاطر حساب و بهره ناچیز اغنیاء، بزرگتر و پر اهمیت‌تر است ؟

غنی در خانه خود می‌نشیند و نیروی کار فقراء را پیش خرید می‌کند، به مزد وسود ناچیزی. و خود بخون این بی‌نوایان سرگرم لذات خود می‌شود. برای این ثروتمند لازم می‌نمود که از مال خود نسبت به آنان واجب یا مستحب عطایایی می‌داشت، نه اینکه اموال ناچیز آنانرا غارت کند و به اموال و ثروت فراوان خود بیفزاید.

سپس قرآن بزرگ در مورد ربا به دفاع از جامعه بشریت می‌پردازد و در عبارتهای کوتاه در غایت صداقت و مهارت و اختصار می‌گوید: ﴿ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُو إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا﴾ آن (فریبشان به وسیله شیطان) باین علت است که گفتند:(بیع هم مانند ربا است.)

آیا این خود مختصر دفاع از بشریت در مورد (ربا) نیست ؟آنان سخنانی را

می‌گویند که خارج از این دایره نمی‌باشد. مثلاً تجارت همانند ربا است.

یا فرق بین مشارکت در کار تجارتی مشخص، و قرض دادن بر همین عمل به سودی مشخص که مورد رضایت طرفین معامله باشد، سخنی است که به تلؤلؤ خود عقل را فریب می‌دهد.

و اما قرآن این گمان را رد می‌کند و می‌گوید ﴿أَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا﴾ خداوند خرید و فروش را حلال و ربا را حرام نموده است.)

تجارت حلال است به هر صورت و کیفیتی که می‌خواهی در آن داخل شو. و انجام ده. اما ربا حرام است بهر اسمی آنرا بنامید وبه هر شکلی از اشکال آن را در آورید.(ربا) است و حرام است و حرام.

براستی خداوند که شما را آفریده است علم کامل را در مورد شما دارد و معامله به ربا را بر شما حرام کرده است سپس به همه بشریت بطور عجیب و شگفت‌انگیز، اعلام کرده است ﴿يمحق الله الربا﴾ خداوند مالی راکه ربا داخل آن شده است نابود می‌کند.

مالی که از طریق ربا بدست آید یا باربا آمیخته شود، سرانجامش خداوند آنرا در این دنیا نابود می‌کند و در آخرت او را مورد کیفر قرار می‌دهد.

اگر گفته شود: چگونه ؟

می‌گویم: به بودجه تسلیحاتی در کشورهای جهان، بنگر، می‌بینید که بیشتر آن برای جنگ آماده شده است.

این جنگ، سرانجامش چیست؟

آن اسلوبی است از اسلوبهای خداوند در نابودکردن اموالی که بر مبنای ربا، پی ریزی و جمع آوری شده است.

و باز می‌گوئیم بنگر: اگر آن اموال و ثروت مفید، در صلح و چیزی که به مردم نفع می‌رساند انفاق و مصرف می‌شد اوضاع بشریت چگونه بود؟

در آنجا (در مورد ربا) بالاتر از این و در ورای این در خاطر احدی از مردم خطور

نمی‌کند که اموال ربوی، خطر نابودی اموال مردم را در بر دارد

و اما خداوند (يُرَبِي الصَّدَقَات ـ مالی که زکاتش ادا می‌شود رشد می‌کند)، مال و ثروتی که زکات آن ادا می‌شود، بر آن می‌افزاید برکت را بر آن وارد میکند، و آن را در راه خیر و نفع قرار می‌دهد. بر عکس اموالی که از راه ربا بدست آمده است راهش به سوی شر و به شر منتهی می‌شود

سپس قرآن برحذر می‌دارد و می‌ترساند و می‌گوید **﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ اگر بقیه ربایی که نزد مردم دارید رها نکنید، آماده جنگ با خداوند بزرگ و رسول او شوید﴾**

این اعلان جنگ با سوداگران ربا است و چه کسی توانایی جنگ با خداوند را دارد و در این صورت است که خطرناک بودن ربا را درک می‌کنیم که آن مستوجب حشم خداوند است و لعنت او. و جامعه به جامعه‌ای دیوانه وارکه حق را از باطل نشناسند، متحول و تبدیل می‌گردد.

وقتی یهود در دنیا اساتید این فن بودند. فن ربا، و آن را در سرزمینهایی، که بر آن سیطره اقتصادی داشتند، اشاعه دادند. تا اینکه ربا در تمام عالم عرف عام گردید

وقتی که این سرزمین، این جمهوری مستعمره‌ای از آن سرزمینها گردید که یهود، بر آنها سیطره اقتصادی داشتند، نقش خود را در دایره ربای مردود و ملعون وارد کرد. و اولین لعنتی که از ربا به ما اصابت نمود آن اموال ربوی بود که اسماعیل[1] از خارج گرفت و قرض کرد و سرانجام نقش آن به اشغال کشور و داخل شدن استعمار منجر گردید.

کسی که برای ملعون و محروم بودن (ربا) از رحمت و برکت الهی، دلیل بخواهد، اشغال شدن کشور و وارد شدن استعمار برای دلیل کافی و بس است.

وقتی که اقتصاد ما قبل از انقلاب بازیچه‌ای در دست استعمارگران و دنباله روان آنان بود، (ربا) در اقتصاد ما بعنوان اصلی تابع آن قرار گرفت.

۱ـ اسمائیل، شاید یکی از فرمانروایان مصر بوده باشد.

و هم اکنون اقتصاد ما اقتصادی عربی خالص و حر و آزاد است. فقط تنها چیزی که الزامی است، این است که ما آنرا از آثار یهود و استعمار که در آن وجود دارد و غلت هم هست پاک و پاکسازی نمایم

و اما این جمهوری وقتی که درمعاملات بانک تعاونی کشاورزی با کشاورزان ربا را منحل و ملغا نمود، دست به کار محیر العقول و شگفتی زد. و براستی این تجربه‌ی پر محتوا و پیروزی بود که ربا را در بزرگترین پیش پرداختها ملغا و منحل نمود.

تجربه‌ای بی‌نظیر بود، دلیلی صادقانه بود، که ربا در معامله ما اصلی از اصول نیست و زاده اخلاق ما نمی‌باشد بلکه چیز مردود و ملعونی است که استعمار لعنتی در سرزمین ما بجاگذاشته است.

مبلغهای پیش پرداحت، برای کشاورزان، بزرگترین مبالغی بود. اگر چه ربا در آن ملغا شده بود الغای آن در پرداختهای دیگر سبک‌تر و آسان‌تر بود.

چیزی اتفاق نیفتاد، بلکه کشاورزان دولت را دوست داشتند. چون اولین بار بود که احساس کردند که دولت دوستشان دارد و به استقلال و استثمارشان نمی‌کشاند. و به آنان بخاطر رضای خداوند بزرگ قرض می‌دهد و از آنان منفعت و ربا را نمی‌خواهد. و این همان اخوّت و برادری انسان بر انسان، بخاطر برادر انسانش می‌باشد.

بلی، براستی بانک اعتبارات میلیونها (..) خسارتِ خواهد دید. و اما خسارت بیند، بهتر است، برای او، تا اینکه خداوند خشمگین شود و فقراء، به فقر کشانده شوند و از آنان سوء استفاده شود.

اوضاع و احوال چگونه بود، وقتی که کشاورزان، با «ربا» خواران، یونان، یهود و بیگانگان و غریبانی از این سرزمین، مبارزه می‌کردند. آن جنایتکاران پول یا مال کمی را به کشاورزان قرض می‌دادند و سود فراوانی را با اصل مال ،از آنان می‌گرفتند. و چه بسا ثروتها، به سبب این گونه معاملات، نابود شد و انسانها ذلیل و خوار گردیدند. پس آیا بعد از این، دلیل دیگر برای تحریم «ربا» لازم است.

بزرگترین فرصت: و هم اکنون که تجربه پیروز شده، و دولت در این جمهوری بزرگترین بهره را در معامله‌ها ربوی «بهره‌بردار» الغاء نموده است، آیا «ربایی» باقی مانده است؟ فقط بهره‌های دیگر، مانند بهره بانکی و شرکتها، و معاملات جاری بین مردم باقی مانده است. بانکها ملی شده و به تملّک دولت درآمده‌اند. و شرکتهای بزرگ هم یا به تملک دولت درآمده‌اند، و یا دولت در آنها شریک شده است، و سیادت اقتصادی در دست ملت و راهبری اداره و سرنوشت کشور، در دست دولت قرار گرفته است.

و هم اکنون فرصت کم پیدا و کم یاب است، تا این ملت پاک و بزرگوار و نجیب در مورد «ربا» آن ربایی که، برخلاف، آرزوی ما، در میان ما، ماندگار بود، سخن خود را، بگوید:

ما مانند ملّتی هستیم که اصول زندگیش، دینی عربی است. ربا را در صورتهای مختلفش مردود می‌داریم. چون خداوند بزرگ آن را ردّ نموده است و رسول خداﷺ می‌گوید: «ربا» نباید باشد و ضمناً تمام ادیان و مکاتب آسمانی، «ربا» را حرام دانسته‌اند. وقتی که دولت تجربه‌ای را عملی نماید و مردم به آن شادمان گردند، بر آن ملّت جز کامل کردن نعمت، چیزی الزامی نمی‌باشد. یعنی از نعمت بهره‌برداری مفید نماید. بر فرصتش بیفزاید و در هر شرایط و اوضاع و احوال، و احتمال هر گونه خسارت «ربا» را در معاملاتش، ترک و رها کند.

و اگر ما به این کارها اقدام نماییم، خداوند، از ما راضی می‌شود، نعمت خود را بر ما ارزانی می‌دارد، و به صورتی که ما خودمان، برایمان قابل تصور نباشد، عوض آن را به اما اعطاء خواهد کرد.

ملّت عرب، امروز ملّتی نیست که ربا خوار نباشد. و ربا خواری از خصوصیات آن ملّت نبود و اما آنهایی که این سر زمین ما را، استعمار نمودند، خداوند نابودشان کند، کسانی بودند، که در میان ما فحشا را اشاعه دادند.

می‌خواهیم آن را تصفیه نماییم و از «ربا» پاکش کنیم، چون «ربا» کثیف است و

نجس. و نباید در مال و ثروت، جز آنچه که شایسته است، داخل گردد.

و ما از دولتمان این آرزوی بزرگ را خواستاریم. و بطور قطع این دعوت خداوند بزرگ را اجابت خواهد کرد: ﴿یا أَیُّهَا الَّذین آمَنُوا اَتَّقُوالله وَ ذَرَوْا مٰا بَقِیَ مِنَ الرِّبا﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خداوند بترسید و آنچه که از «ربا» باقی مانده است، رهایش کنید.)

و آنچه که از «ربا» در میان ما باقی مانده است، بعد از الغای آن، از طرف بانک اعتبارات کشاورزی، شیء ناچیزی است و الغای آن سنگین نیست.

و آن همان راه الغای «ربا» در نظام اقتصادی ما است که تا با نظام و جامعه گرایی اقتصادی و اجتماعی حضرت محمدﷺ هماهنگ شود. آن نظام که «ربا» را برای ابد حرام کرد، و برای ابدی قطعش نمود، و تبدیل شد، به برادری، رحم و مروّت، تعاون و انسانیّت.

ماههای عربی : سپس حضرت محمدﷺ در سخنرانی جامع خود، اصول و قواعدی را، برای این امّت بیان می‌کند و می‌گوید: «تعداد ماهها نزد خداوند دوازده ماه است و چهار ماه، از آن دوازد ماه، ماههای حرام هستند»[1]

پس شأن و مقام این ماهها، با نظام مشترک اقتصادی و اجتماعی محمد، چه رابطه‌ای دارد؟ رابطه این است: حضرت محمدﷺ، امام امت، نه مأموم. راهبر است، نه تابع و پیرو. رئیس است،نه مرئوس.

و این امّت، بهترین امّتی است، که برای سرمشق بشریّت بوجود آمده است. دینش بهترین دین و آخرین دین است. لذا الزامی است که از لحاظ ماهها هم از سایر امّتها امتیاز داشته باشد. و بنابراین بود که حضرت محمدﷺ، اعلام می‌کند، تعداد ماههای سال دوازده ماه عربی است، که با قمر رابطه دارند.

و این امتیازی بود برای نظام حضرت محمدﷺ بر سایر نظامها. امتیاز در تفکر و امتیاز در اختیار.

۱ـ بخاری: فتحر الباری ج ۸، ص ۸۸

ارتباط ماه عربی را به گردش قمر، امری عمومی و جهانی است. زیرا ماه (قمر) پدیده‌ای آسمانی گسترده، برای همه مردم، در همه شبها، می‌باشد، که برای شناخت روزها و ماهها، به آن می‌نگرند.

برای هر فردی از امّت حضرت محمدﷺ کافی است، که به ماه بنگرد و بداند این کدام شب و از کدام ماه است.

و همچنان از خصوصیات اسلام است، که رابطه دنیا با عبادت برقرار است، می‌بینیم روزه ماه رمضان، به دیدن هلال آن ماه، مقرر می‌شود، و مراسم مناسب حجّ با رؤیت هلال ماه ذیحجه مرتبط می‌باشد. و هکذا و... و...

آنچه که مسلم است سال هجری و ماههای عربی اساس معاملات این دولت اسلامی، و اصلی از اصول آن بود. تا اینکه استعمار آمد و اقتصاد خود را بر ما تحمیل کرد، و پیروی از خود را بر ما اجباری نمود. و ماههای عربی اسلامی را به ماهها فرنگی میلادی مبدل گردانید.

و ما می‌خواهیم به تاریخ هجری و به ماههای عربی، برای آزادی اقتصادمان از تبعیّت، و رهایی نظام جامعه‌گرایی اقتصادی و اجتماعی اسلامی‌مان، از قید اسارت، برگردیم.

و همچنین می‌خواهیم، ضمیرمان، از تبعیّت آزاد شود. براستی برگشت دولت به تاریخ هجری، خود ندای درونی این ملّت است.

و تاریخ هجری برای ما غریب نمی‌باشد. و تاریخ هجری خود، تاریخ اولیه استقرار این جمهوری و سایر مراسمهای بزرگ آن بود.

و ما در این دولت، در همه چیز، همان اساس رسمی را می‌خواهیم. بخاطر امتیاز این امّت، از امّتهای دیگر، و امتیاز نظام شرق، از نظام غرب.

هرگز گمراه نمی‌شوید: آخرین وصایا و سفارشهایش، در آن سخنرانی بزرگ و عظیم، این بود: «آنچه که برای شما جا گذاشته‌ام، اگر به آن متوسّل شوید، هرگز، گمراه نمی‌شوید. امر آشکار و روشنی است. کتاب خدا وسنّت پیامبرش. ای مردم

سخن مرا گوش کنید و بشنوید و در مورد آن فکر کنید و عقل را بکار گیرید.»

باری دیگر می‌گوئیم: شأن این سفارشات، در رابطه با جامعه‌گرایی اجتماعی و اقتصادی چیست؟

در جواب می‌گویم: محمدﷺ به ما می‌گوید، اگر به آن دستورالعملی که برایمان جا گذاشته است متوسّل شویم ، راه زندگی سالم و درست را هیچوقت گم نمی‌کنیم. این خلّص آن نظام اجتماعی است. زیرا بزرگ‌ترین مسئله و امر در زندگی این است، میزانی که حق را از باطل جدا می‌کند بشناسید.

چیز مسلمی است که این زندگی مانند اقیانوسی است، که از رای‌ها و نظریه‌ها و نظمهای گوناگونی، موج می‌زند. زیرا در این دریای زندگی، سرمایه‌داری با نظامهای مختلفش، و کمونیستی، با اشکال متفاوتش، و ملتهای مختلف، دیگر که نه این را می‌شناسند، و نه آن را، در آن غوطه‌ور می‌باشند.

این از ناحیه اقتصادی.

بالاتر از این. اختلاف بشریّت در همه چیز. مثلاً در موضع گیریش، در برابر خداوند. نظریه‌هایش در مورد زندگی، قوانین، دستورالعملها، لذّتها طمعها و آزمندیها، پنهانها، علنیها. خلاصه در همه چیز اختلاف برقرار است. دو نفر در این زندگی هیچوقت دارای نظر و اندیدشه واحدی نمی‌باشند.

و سرانجام اختلاف علّتها و ازدحامات بین المللی در دنیای جدید چگونه؟

هریک از اینها گرداب سرکشی هستند، که تمام بشریّت را به حرکت در می‌آورند. بشریّت یا همگام آن، یا در خلاف آن، در تحرّک و دوران است. و همگی نمی‌دانند، چرا با آن و یا چرا در خلاف آن، در جریان‌اند.

و اما آن جریانات جهانی است، و هر انسانی، با جریانی که در آن است، در تحرک می‌باشد و جز آن نیست.

پس موضع‌گیری این امّت در آن جریانات چیست؟

آیا جریانی را اختیار می‌کند، که هر گونه حرکت کند، با آن همگام شود؟

و آن جریان را نداند که خطا است یا صواب؟

نه هرگز. آنچه که واقعیّت است حضرت محمدﷺ، این چنین اراده‌ای را در بنیاد اصول و ارکان خود مردود می‌دارد و نمی‌پذیرد، که امّتش بی‌اراده و فرمانبر هرکسی باشد و در سیاست جهانی، و اراده‌ی حرکت سفینه‌ی زندگی بدون نقش بماند.

و اوﷺ وقتی که آن را ردّ می‌کند، ردّی خودبینانه خشک و توخالی نیست که، نپذیرد ازکسی اطاعت کند، سپس متوقف شود و بر چیزی توانایی نداشته باشد.

بلکه او تبعیّت و پیروی را ردّ می‌کند. در همان وقت خود، برای پیشوایی کل دنیا قدم بر دارد، و مفیدترین فکر را در مورد زندگی، و بهترین روش را برای سیاست آن، و بهترین راه را برای اداره آن، در قدرت داشته باشد.

این چگونه؟. دلیل و حدود صحّت آن ادّعا کدام است؟

این ادعایی درست و صحیحی است. بلکه تا دورترین برد و صحّتش ، خود حضرت محمدﷺ، بر آن ارائه دلیلی می‌کند، و برهان و دلیل قطعی ادعای خود را، در برابر کلّ بشریّت قرار می‌دهد و می‌گوید: «کتاب خدا و سنّت پیامبرش». در میان شما «کتاب خدا را»، که در کلّ امور دنیا و آخرت در آن وجود دارد، باقی گذاشته‌ام. و همچنین «سنت پیامبرش» یعنی راه زندگی خود محمدﷺ و اسلوبی که، منطبق با کتاب خداوند تنظیم و عملی کرده بود.

قرآن دستور، و سنّت قانون، قرآن اصل، و سنّت شرح و بیان آن اصل است.

و من توانایی آن را ندارم، که در این مختصر حاضر، حق این عبارت را ادا نمایم. چون آن ،ازکلمات جامع حضرت محمدﷺ است، که انسان از شرح و بیان کامل آن ناتوان است.

چه گویم در مورد کتاب خدا، و چه گویم در رابطه با سنّت پیامبرش. آیا می‌توانی دریایی را در قطره‌ای، یا آسمان را در نظری، یا کره زمین را در اندیشه بگنجانی؟

اگر چنین توانی را داشته باشی، می‌توانی در مورد قرآن خدا، و سنّت پیامبرش، در چند کلمه، سخن بگویی.

قرآن و سنّت دو چیز عظیم و بزرگ‌اند. جامع و حاوی کل خیرات می‌باشند. چیزی وجود ندارد، که در آنها نباشد. و اما مردم نمی‌بینند و درک نمی‌کنند. خداوند بزرگ می‌گوید: ﴿إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾[1]. براستی این قرآن به راهی هدایت می‌کند، که عادلانه‌تر باشد.)

این قرآن با عظمت و بزرگ، همین کتابی است که مقدار عظمت آن درک و دانسته نمی‌شود. و براهی که عادلانه‌تر، در زندگی بشریت است راهنمایی می‌کند. و این سنّت پیامبرﷺ مبیّن و مفسرّ، و عظمتی، از عظمتها، و رفعتی از رفعتهای قرآن است.

وقتی که حضرت محمدﷺ، می‌ایستد و به جهانیان اعلام می‌کند، که در میان امّتش چیزی را باقی گذاشته است، اگر به آن متوسل شوند، هرگز گمراه نخواهند شد، ادعای قاطعانه می‌کند و مستقیماً جلو می‌افتد، برای پیشوایی مردم تمام دنیا.

در طرف راستش کتاب خدا، و در طرف چپش روش خودش در مورد زندگی قرار داد. وحی از طرف خداوند و منطبق با نظام زندگی بر روی زمین است. اینجا است عظمت نظام اجتماعی محمدﷺ که از نظامهای آسمانی (گذشته) و نظامهای ساختگی، مرتفع‌تر و بالاتر می‌باشد.

شریعت حضرت محمدﷺ نسخ کننده شریعتهای آسمانی قبل از خود است، زیرا آخرین نسخه آسمانی، و آخرین سخن آسمانی به روی زمین است.

نظام این شریعت آسمانی شامل و حاوی، بهترین مطالب کتابهای آسمانی سابق، و آنچه که متناسب با زندگی بشریّت است، تا روز قیامت، بر آن افزوده شده است.

و بنابراین، آن جامعه‌گرایی، جامعه گرایی رهبری است، نه فقط نظام عبادتی محض. و نظام اقتصادی رهبری است، نه اقتصاد تقلیدی.

مثل اینکه من احساس می‌کنم که حضرت محمدﷺ می‌خواهد، به امّتش

۱ـ سوره اسراء، آیه ۹

بگوید: نظام و اوضاع و احوالی که دیگران بزرگش می‌دارند شما را فریب ندهد، که در افکار و نظام اقتصادی آنان فرو روید. هست و کیان مستقل و فکر و اندیشه مستقل خودتان برایتان الزامی است، و اگر خوف گمراه شدن را پیدا کردید و اختیارات شما را متزلزل نمود، کتاب خدا و سنّت من نزد شما است، راهنمائیهای آنها از همه چیز بی‌نیازتان می‌کند. آنها نوری دارند کارهای خلاف شما را روشن می‌کنند و غلط آن را از صحیحش، باطل آن را از حقّش، برایتان بیان می‌کنند و بشما می‌شناسانند. و در این صورت دارای بینش کافی خواهید شد.

این گرامی داشتی است، از جامعه‌گرایی حضرت محمدﷺ، برای پیروانش، که آنچنان آنها را گرامی می‌دارد، که عنوان راهبر را برایشان قرار می‌دهد، نه پیروی کننده.

و بار دوم عظمتی را برایشان قائل می‌شود، وقتی نظام کامل و تمامی را، در پیش پایشان می‌گذارد، تمام دنیا، با آنان به مبارزه، بر می‌خیزند.

بار سوم، وقتی که به آنان می‌گوید: «سخن را گوش کنید و عقل و شعور را، در مورد آن بکار ببرید» آنان را مکرّم و معظّم داشته است.

به خودتان ستم نکنید : آخرین موضوع سخنرانیش این بود: «بدانید که هر مسلمانی برادر مسلمان دیگر است و همه مسلمانان برادر یکدیگرند حلال نمی‌باشد، برای کسی مال برادرش را، جز به رضای او. و از خودتان ستم نکنید. خداوندا، آیا فرمان ترا ابلاغ نمودم؟» مردم یکصدا گفتند خداوندا، بلی. سپس حضرت رسول اکرمﷺ گفتند: «خداوند، شهادت می‌دهم». به این جمله سفارشات خود را به امّتش به اتمام رساند.

سفارشات خود را به اصلی عمومی، اصل برادری، در نظام جامعه‌گرایی اجتماعی خود، به اتمام رساند.

برادری و اخوتی که فراگیرنده تمام حقوقات و واجبات آن باشد. آن برادری که خود تثبیت واقعیّت آدمیّت است. معلوم است که انسانها از آدم‌اند، و آنان در

حقیقت از لحاظ جنسیّت برادر می‌باشند.

اگر چه دست تطاول و تجاوز، زمانها و اختلاف عقاید، حقیقت آن برادری را از خاطر آنان فراموش کرده است. ولی تنها راه درستش که آنان را، بر آن گرد آورد، آن است که، کسانی بر یک فکر متکی، و به آن ایمان دارند و اعتماد می‌کنند، گرد آیند.

مسلمانان به یک فکر ایمان دارند و به یک عقیده معتقد می‌باشند، پس درست‌ترین راه برای آنان، آن است که بر آن اندیشه‌ی برادرانه‌ی دوست داشتنی، مهربانانه، سرشار از عواطف و تعاون و همکاری، جمع شوند. وقتی یک رابطه فکری بوجود آید، آن رابطه مقدس است، همیشه با زندگی حرکت می‌کند، یارانش را به آنچه که در همه اوقات، برایشان مفید باشد، سوق می‌دهد و می‌کشاند.

محمدﷺ جامعه مؤمنین را به مثال بی نظیر عجیبی مثل زده است: «مثل مؤمنان در دوستی، مهربانی عواطف نسبت به همدیگر، مانند مثل بدنی است، که عضوی از آن به درد آید، سایر عضوها، در بی‌خوابی و شب بیداری به همدردی او می‌شتابند.»[۱]

این مثل حضرت محمدﷺ در حقیقت، حرفی نیست که بر سبیل مثال آورده باشد، نه هرگز. بلکه آن حقیقت واقعیتی است که او برای امّتش خواستار شده است.

امّت، ملّت، افراد جامعه مسلمین، در نظر حضرت محمدﷺ، درست مانند جسم انسان است، و فرد در آن مانند عضوی از اعضای آن بدن است. آنچنانکه تمام اعضای آن جسد در خدمت، آن جسد هستند، و همچنانکه جسد در خدمت هر عضوی از جسد است، تمام افراد اجتماع در خدمت اجتماع، و خود اجتماع در خدمت یک یک، افراد اجتماع است.

آنچه مسلم است حضرت محمدﷺ، برای لذّت سخن، مثال نمی‌آورد، حاشا و کلاّ. بلکه به آن، نظامی که فراگیر زندگی اجتماعی باشد، ثابت و مقرر می‌دارد. و

۱ـ در صفحه (۱۲۳) اصل متن حدیث نوشته شده است.

ضمناً آن نظام چگونه باشد.

در فصل بعدی کتاب، به تفصیل و تشریح این قسمت بر خواهیم گشت. و هم اکنون، به خاطر اینکه تأکید نمائیم، که حضرت محمدﷺ، آخرین مطلبی که در سخنرانی خود، اعلام نمود، تثبیت برادری، بعنوان اصلی عمومی در ساختار نظام اجتماعی، اقتصادی، و تأسیس و ایجاد علاقه، بین افراد جامعه مسلمین بود.

وقتی که می‌گوییم برادری، هرچه که در خلاف آن، و متباین و متضاد، با آن باشد، مردود می‌داریم.

و بنابراین، استبداد، استغلال (سوء استفاده کردن و به رنج و استثمار کشیدن)، احتکار، گرسنه نگاه داشتن مردم، ستم به مردم، و... و... هیچکدام برادری نیستند. و عکس آن: تعاون و یاری، محبّت و مهربانی، مساوات و برابری، یاری ستمدیدگان، مقاومت با ستمکاران، همگی برادری هستند.

از مرگ خود خبر می‌دهد

در سال یازدهم هجرت هستیم. مرض مرگ، بر حضرت رسول اکرمﷺ شدّت یافته بر وجود مبارکش سنگینی انداخته است.سر مبارکش را بسته است حرکت می‌کند و بر منبر می‌نشیند، سپس می‌گوید:

«بنده‌ای از بندگان خداوند، اگر خداوند او را، در بین دنیا و آخرت، و آنچه که پیش خداوند بزرگ است، مختار نماید، آنچه که پیش خداوند است انتخاب و اختیار می‌کند».

ابوبکر صدیقرضی الله عنه فهمید و دانست که از خودش خبر می‌دهد. در حال گریستن گفت: ما خودمان و اباء و اجدادمان را، فدای تو می‌کنیم.

در جواب فرمودند: «ای ابوبکر آرام باش». پیامبرﷺ می‌خواست ابوبکر آرام باشد، تا مردم منقلب نشوند.

در روایت آمده است، حضرت رسول اکرمﷺ آن روز: در سخنان خود فرمودند: «اگر از میان بندگان خداوند دوستی را برای خود، انتخاب می‌کردم، بطور مسلم ابوبکر را بعنوان دوست انتخاب می‌کردم. ولکین او صحابه و برادر دینی است، تا خداوند ما را نزد خود گرد آورد.»(۱)

در روز دوشنبه : روز دوشنبه که آمد، پیامبر برای نماز صبح، در حالی که از شدّت درد، سرش را بسته بود، به سوی مسجد، از خانه بیرون رفت. ابوبکر نماز

۱ـ بخاری: فتح الباری، ج ۷ ص ۹ الی ۱۱. شرح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۹ الی ۱۵۳

صبح را با مردم به امامت می‌خواند. وقتی رسول خداﷺ وارد شد، مردم از هم باز شدند و ابوبکر دانست که مردم جز برای پیامبر، چنین اقدامی نمی‌کنند. لذا از جای خود عقب کشید «پیامبر به پشت او زد، که نماز را با مردم ادامه دهد،» و خود در جنب راست ابوبکر نشست و نماز را، در حال نشسته اقامه نمود. وقتی که از نماز فارغ شد، رو به مردم ایستاده و با صدای بلند، که از در بیرون می‌رفت و مردم می‌شنیدند، شروع به سخن گفتن می‌کند و می‌گوید: «ای مردم آتش زبانه کشیده، و فتنه مانند قطعه‌ای از شب تاریک روی آورده است. و بخدا سوگند، دست آویزی بر من ندارید. من حلال نکرده‌ام، چیزی را جز آنچه که قرآن حلال کرده است، و چیزی را حرام نکرده‌ام جز آنچه که قرآن حرام کرده است».

وقتی که سخنان را به اتمام رساند، ابوبکر گفت: ای پیامبر خداﷺ می‌بینم تراکه به نعمت و فضل خداوند، آنچنانکه ما می‌خواهیم و دوست داریم بهبودی را بدست آورده‌ای، امروز نوبت دختر خارجه است نزد او بروم؟[1] پیامبر گفتند: بلی.

سپس پیامبر به منزل خود تشریف بردند و ابوبکر هم، نزد زن و بچه‌اش به سنح محل زندگی‌اش در خارج شهر مدینه» رفت.

بلکه به سوی رفیق اعلا : اما آنچه که پیش آمد، غیر از آن بود، که ابوبکر احساس کرده بود. وقتی که چاشتگاه کامل شد، حضرت رسول اکرمﷺ، روز دوشنبه که دوازده شب از ماه ربیع‌الاول گذشته بود، رئس ده سال تمام، از مقدم مبارکش به شهر مدینه منوره، دار فانی را وداع فرمودند.

عائشهؓ می‌گوید: پیامبرﷺ آن روز که به مسجد رفته بود، نزد من برگشت در اتاق من روی زمین خوابیدند.

می‌گوید: دیدم، پیامبرﷺ که سرش را در دامن من بود، سنگینی می‌کند، به چشمهایش نگریستم، دیدم که از حرکت افتاده‌اند و می‌گوید: «بلکه رفیقی که از

۱ـ ابوبکر به سبب بیماری حضرت رسولﷺ چند روزی بود نزد زن و بچه‌اش که در خارج شهر منزل داشت نرفته بود.

بهشت بالاتر است.»

در شب چهارشنبه : وقتی که به ابوبکرﷺ، بیعت شد، مردم در روز سه‌شنبه برای تجهیز کفن و دفن رسول خداﷺ آمدند. وقتی که جهاز کفن و دفن به اتمام رسید، او را در همان بستر مبارک خود در همان حجره محل زندگی خودش دفن کردند.

مسلمانان بر سر محل دفن حضرت رسول اکرم اختلاف پیدا کردند، عده‌ای گفتند: در مسجد او را دفن نمائیم. عده‌ای دیگر گفتند: با یارانش.(شاید هدف، شهدای بزرگوار بدر باشد).

بعد ابوبکر صدیقﷺ گفتند: شنیدم از حضرت رسول اکرمﷺ، فرمودند: پیامبران در هر جا قبض روح شوند، در همان جا دفن می‌شوند.

فرشی که رسول خداﷺ بر آن وفات یافته بود، برداشتند و در زیر آن قبر را کندند. سپس مردم گروه گروه آمدند و بر پیامبر نمازگزاردند. اول مردان سپس زنان و بعد بچه‌ها، بر او داخل شدند.

عائشه می‌گوید: ما نمی‌دانستیم رسول خدا راﷺ درکجا دفن کنیم. تا اینکه شب چهارشنبه صدایی را، از دل شب شنیدیم.

کسانی که داخل قبر مبارک رسول خداﷺ شدند، علی بن ابی‌طالب، فضل‌بن عباس، قثم بن عباس و شعران آزاده‌ی رسول خدا)، بودند. وقتی پیامبر را در قبر دفن نمودند. شعران آزاده‌ی اوﷺ جامه‌ای مخمل پشمی که حضرت رسولﷺ گاه آن را می‌پوشید وگاه زیرانداز می‌کرد،آورد در قبر او دفنش کرد و گفت سوگند بخدا نباید کسی بعد از تو، آن را بپوشد.

گذشت : و اینچنین گذشت، رفت، بهترین انسان بر روی این زمین. محمدﷺ رفت و مرگی که خداوند، براو واجب کرده بود، چشید.

چه اموال و املاک و ثروتی را از خود بجای گذاشت؟ هیچ چیزی را از خود باقی نگذاشت، جز این گفته‌ی خود: (ارثی «ما گروه پیامبران» از خود باقی نمی‌گذاریم، آنچه که بجا می‌گذاریم صدقه است).

اصول نظام مشترک اجتماعی و اقتصادی محمد(ص)

زندگی رسول خداﷺ را با هم مختصر مرور کردیم و سیره او راﷺ از زاویه اقتصادی،اجتماعی اختصاراً عرضه نمودیم. هم اکنون می‌خواهیم، درخششهای نظام اقتصادی و اجتماعی او، و جهات بارز و روشنی را، از آن بیان نمائیم

و ما در اینجا از اصول جامعه گرایی بطور عموم، برای اتمام فایده، وکامل نمودن مورد بحث خود، در فصل مستقلی، سخن می‌گوییم.

آسان گرفتن و بشارت دادن : می‌گوییم: با تفکری عمیق در نظام اقتصادی محمدﷺ، آن را نظامی آسان گیر، همگام و هماهنگ با فطرت، می‌بینیم. و انسان را به پیچ و خمها نمی‌کشاند، و در مشکلات لاینحل، وارد نمی‌کند. و این به طور مداوم،کار و حالت اوﷺ بود. چه بهتر و خوب‌تر،که همیشه در بین دوکار، آسان‌تر آن را انتخاب و اختیار می‌کرد.

و حضرتشﷺ وقتی که، معاذ و ابوموسی را، به یمن اعزام می‌دارد، می‌گوید: «آسان گرفتن، نه سخت‌گیری. شادمان کردن، نه منفورکردن. به هم پیوستن، نه اختلاف داشتن.»(۱)

وکتاب او (قرآن) می‌گوید: ﴿يُرِيْدُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لاَ يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ خداوند، راحتی و آسایش شما را می‌خواهد، نه سختی و تنگی را(۲)

۱ـ صحیح بخاری: فتح الباری، ج ۳، ص ۲۰۳ ۲ـ سوره بقره، ایه ۱۸۵

و ﴿ما يَفْعَلُ اللهُ بِعَذابِكُمْ﴾ خداوند (بدون تمرّد) عذاب شما را نمی‌دهد[1] نزد محمدﷺ واجب است، که زندگی بر دو ستون، آسان گرفتن و شادمان نمودن، پایدار باشد. به اصطلاح امروزی سهل و ساده گرفتن.

همه چیز باید به سهولت زندگی مردم منجر شود. این اصولی است که محمدﷺ مقرر و تثبیت نموده است.

و همه چیز باید به شادمانی و سرور منتهی گردد. و این چیزی است، که محمدﷺ، دوست می‌دارد.

و حضرتشﷺ این دو راه را در کل زندگی خود، معمول می‌داشت و این، سهولت و خیر اندیشی، طبیعت اقتصادی او بود.

رحمت خداوند بر انسانی باد، که در خرید و فروش بخشنده باشد. و قرآن می‌گوید: ﴿وَ لاَ تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾ در بین خودتان بخشش را فراموش نکنید[2].

و هر جا این دو صفت را (سهولت و بخشش) در زندگی یافتید، روی زمین برای انسان، روشن و نورانی می‌شود.

آسان‌گیری، در معاملات، بسیاری از مشکلات آن را، حل و فصل می‌کند. محبّت و شادمانی، در معاملات بسیاری از عقده‌های درونی را، از بین می‌برد. و لبخند به روی برادرت، صدقه محسوب می‌شود.

و هر جا تمدن جدید، در فنون معاملات واسلوب اداره‌ی کارها، ابداع گردد، از این دو اصل، سهولت زندگی، اشاعه شادمانی، یا سعادت در زندگی هرگز خارج نمی‌شود.

روح اقتصادی محمدﷺ : وقتی که از آن، مختصر سیره و زندگی، حضرت محمدﷺ فارغ می‌شویم، با سؤالی که در تمام دنیا معروفیّت دارد، رو در رو خواهیم شد. و آن عبارت است، از: روح اقتصادی محمدﷺ کدام است؟

در جواب می‌گوییم: روح اقتصادی محمدﷺ، همان عدالت است و قانون آن

۱ـ سوره نسائ آیه ۱۴۷

۲ـ سوره بقره، ایه ۲۳۷

این گفته خداوند بزرگ است: ﴿إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾ آنچه که قطعی و مسلم است. خداوند به اجرای عدالت فرمان می‌دهد[1]

هر کاری که در بین مردم منجر به عدالت شود، از آنهایی است که خداوند به آن فرمان داده است و اگر به ظلم و ستم منتهی گردد، از آنهایی است که خداوند آن را منع نموده است.

اسلام به نامها و شعارها توجهی ندارد، بلکه واقعیّت و حقیقت اشیاء را می‌خواهد. آیا این عدل است، یا ستم؟ پس هر نظامی اقتصادی که عدالت را، به تحقق رساند، آن حق است. و هر نظامی که در بین مردم، ستم روا دارد، آن باطل است.

اینجا است که اقتصاد اسلامی، (مانند درختی بارور است، ثمرش را، در هر زمان، به فرمان پروردگارش، اعطا می‌کند.[2]

سراسر دنیا را فرا گرفت، روزی که سایه لوای خود را انداخت، یاری دری، یاریش را داد، که نظم اقتصادیش را،به تحرک، درآورد و زندگی را، فروکش نکرد.

و کسی در آن روز خود، نگفت: که اسلام از یاری دادن ما، به آنچه که از نظم زندگی می‌خواستیم، ناتوان بود.

و به راستی سخنانی که هم اکنون ما می‌شنویم، چیزی است، بر می‌گردد به رسوبات استعمار در نفوس و روان ما. معلوم و مشخص است، این ملّت روزی ضعیف شد و در برابر دشمن فروتن و ناتوان گردید، این بود،که تمدن آنها را پایمال و ناپدید نمودند و تمدن و افکار خود را جایگزین آن کردند.

و معقول نمی‌باشد، که استعمار به ما بگوید: اقتصاد شما، با هر زمان سازگار است. معقول آن است، که بگوید: اقتصاد، همان اقتصاد غرب است و بس.

سالها گذشت و نسلها بر این فهم و شعور نشأت یافتند، تا جایی که گمان بردند، که این واقعیت و حقیقت است. حق هم دارند. زیرا جز آن را نشنیده‌اند، و در

۱ـ سوره نحل، آیه ۹۰

۲ـ اشاره به آیه (۲۴و۲۵) سوره ابراهیم

زندگیشان جز آن، با چیزی دیگر، رابطه و سروکاری نداشته‌اند. و این است، همان سرّ، مردمانی که دهنشان از تعجب وا می‌شود، وقتی که می‌شنوند، یکنفر می‌گوید: اقتصاد ما توانایی دارد و آنچنانکه می‌خواهم، در نظم زندگی، ما را یاری دهد.

آنچه که مسلم است، اصل فلسفه اقتصاد محمدﷺ همان تحقق عدالت است. و این عدالت چیزی نسبی است. زیرا چیزی که در آمریکا عدل محسوب می‌شود، در مصر ستم می‌باشد. مثلاً مزد کارگری روزانه در آمریکا پنج(دلار) باشد، ولی در شهر دیگر مانند شهر مصر، بعنوان فاحش‌ترین ستم نمایان می‌شود. چون محتوا و راستای هزینه زندگی برابر هزینه زندگی آمریکا نمی‌باشد.

پس عدالت در نظام مشترک اقتصادی، اجتماعی محمدﷺ اصل ثابتی است. و آن سیّال و روان است. متحجّر و خشک نمی‌باشد. با جامعه متبلور و درخشان است.

هر اجتماعی مشکلات خود را می‌داند، و به آنچه که در آن است، آگاهی دارد. پس او به اصلاح خود، و تنظیم شئونات و کارهایش سزاوارتر است.

اسلام به انسانها می‌گوید: عدالت را در بین خودتان اجرا، و به آن جامه‌ی عمل بپوشانید. من جز این را از شما نمی‌خواهم. عدالت را محقّق نمائید و بعد هر طورکه می‌خواهید باشد[1].

اسم آن را، سوسیالیست، کفایت اجتماعی، عدالت اجتماعی و تعاون و همکاری و هر اسم و نام دیگری که می‌خواهید بر روی آن بگذارید. زیرا مهمّ هدف است، و هدف همان عدل و تحقق عدالت است.

اسلام در این مبدأ همتا و هم مثل، و همچنین در نظام جهانی نظیر و همانندی ندارد.

آنچه که معلوم است. نظام سرمایه‌داری، از اینکه: از نظام کمونیستی، در چیزی اقتباس کند، بشدت متنفرّ است و بطور کلی از آن، ترسی در دل دارند، آنچنانکه

۱ـ مسلم وقتی که عدالت اجرا شود، دیگر انحرافی پیش نخواهد آمد.م

بچه‌های شما از لولو می‌ترسند.

و همچنین معلوم و مسلم است، که نظام کمونیستی، در این مورد با نظام سرمایه‌داری معامله به مثل می‌کند. و او به هیچوجه اجازه نمی‌دهد، سرمایه‌داری، در هیچ شرطی از شرایط، در جامعه کمونیستی نفوذ کند. و به جمهوریهایش می‌گوید: این اعمال برژواهای استعمارگر است.

در صورتی هر دو اردوگاه، در این، دچار تشطط و اشتباه شده‌اند. زیرا هر چیزی هم دارای خیر، و هم دارای شرّ است، و امکان ندارد، یک شی واحد، شرّ، یا خیر، مطلق باشد. و این بدان معنی است که کمونیست نمی‌پذیرد در نظام سرمایه‌داری چیز نیکی وجود داشته باشد. و همچنین نظام سرمایه‌داری اعتراف به چیز نیکی در نظام کمونیستی نمی‌کند.

و این چنین مفهوم می‌شود، که تعصب چشم هردوی آنها را کور کرده، و محسنات یکدیگر را نمی‌بینند.

و این حق و واقعیّت نیست. چیزی است که اسلام آن را نمی‌پذیرد. اسلام بزرگ می‌گوید ﴿وَ لاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَئَانُ قَوْمٍ عَلَىٰٓ أَنْ لاَ تَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ حسادت و خشمتان نسبت به مردمان دیگر وادارتان نکند، که عدالت را اجرا نکنید، عدالت را بکار گیرید، آن نزدیک‌تر است به تقوا و پرهیزکاری[۱]

خشم شما نسبت به دیگران سبب نشود که وادارتان کند، عدالت را اجرا نکنید حق را زیر پا کنید. عدالت را بطور کلّی در گفتار و کردارتان، چه با دشمنان و چه با دوستان بالتساوی، اعمال نمایید.

و بدین وسیله اسلام، ادیان سابق قبل از خود، و تمدنهای گذشته، و افکاری که همزمان آن، بر روی زمین می‌زیست، بلعانید.

اندیشه‌ای وجود نداشته است که اسلام آن را نگشاید و بر میزان کتاب خدا و سنّت پیامبرش عرضه ندارد و نسنجد. اگر آن اندیشه و تفکر نیک بود به نظام خود

۱ـ سوره مائده، آیه ۸۰

می‌افزود و مورد استفاده قرار می‌داد. و اگر بد بود، آن را رها و دور می‌انداخت، چون با سرشت آن منطبق نمی‌شد.

اسلام همه‌ی نظامها را هضم می‌کند : اسلام انضمام محسنات اقتصادی نظام سرمایه‌داری، یا کمونیستی را به نظام اقتصادی خود ممنوع و مردود نمی‌دارد.

چون حکم اسلام عادلانه است. و بطور یقین می‌داند، که در هریک از آنها، هم محاسن و هم معایب وجود دارد. و این حکمت اقتضا می‌کند که محاسن را هر کجا یافت، اتخاذ گردد و معایب در هر شرایط دور انداخته شود. و این اسلوب اسلام است، چه در علم، چه در فنّ، چه در اقتصاد، چه در جنگ و چه در صلح.

تشریع و اسلوب است، که با زندگی و ادامه حیات رشد می‌کند. در طول و عمق همه افکار فرو می‌رود و شعاع خود را بر آن فرود می‌آورد، اگر آن را نیک یافت، فرو می‌برد و در خود هضم می‌کند و جز نظام خود قرارش می‌دهد. و اگر آن را بد یافت، دورش می‌اندازد، بدون اینکه برایش متاسف گردد.

پس وقتی که از نظام سرمایه‌دار، چیزی که با اقتصاد اسلامی هماهنگ باشد، اقتباس کنیم، یا از نظام کمونیستی چیزی را، اقتباس کنیم، که منافی اسلام نباشد، کسی نباید بی‌تابی کند.

یک شرط واحد : اینجا داخل قانونی دیگر، از قوانین اقتصادی محمدﷺ می‌شویم، آن قانونی است، که شيء مورد اقتباس، نباید حلال را حرام، و حرام را حلال نماید. و این یگانه شرطی است که اسلام برای گرفتن هر چیزی، از نظام غیر از اسلام در نظر گرفته است.

و هر وقت این شرط پایدار باشد، ما می‌توانیم آنچه که میل داریم از نظامهای دیگر، اختیار، و در زندگی خود وارد و مورد استفاده قرار دهیم.

این قاعده‌ی طلایی اسلام است که مشکلات کارها را در اقتصاد ما حل می‌کند و موقعیّت آن در شریعت ما است.

چون در اسلام بزرگ در همه موارد فرمان به گذشت و بخشش داده شده است.

مثلاً وقتی می‌بینیم در نظام کمونیستی نظم زیبایی از لحاظ تعاون، وجود دارد، می‌توانیم آن را مورد استفاده قرار دهیم. اما به این شرط که حلالی را حرام، یا حرامی را حلال نکند.

یا اینکه در نظام سرمایه‌داری روش نوظهوری را در مورد تأمین اجتماعی یافتیم، مادام حلالی را حرام، یا حرامی را حلال نکند، می‌توانیم آن را در نظام اقتصادی و اجتماعی خود داخل کنیم و مورد استفاده قرار دهیم.

می‌توانیم نظام تأمین اجتماعی را وارد نظام خود نماییم، ولی مسئله «ربا» را باید از آن حذف کرده و کنار بگذاریم، و آنچه که با اصول اسلام مباینت دارد، تعدیل نمائیم، سپس آن را کاملاً تطبیق دهیم تا به نهایت درجه اطمینان رسیم.

و همچنین، با دنیایمان همگام می‌شویم و بر راه هدایت، ازکتاب خدا (قرآن) و انوار سنّت پیامبرش، با آن عمل می‌نماییم. و این خود تکامل عاقلانه و آگاهانه می‌باشد.

و اما اگر با نظمی دست و پاشکسته و درست و نادرست، حرکت تکاملی داشته باشیم، آن چیزی است که دخلی به فلسفه اقتصادی محمدﷺ ندارد و از اعمال عقلاً هم خارج می‌باشد.

و آن قاعده از اسلام است، آن را، (اقتباس محاسن نظامهای دیگر)، بصورت خلق و عادت، در می‌آورد، و با زندگی هر جا که حرکت کند، می چرخد. و در این صورت است، که گفته‌اند: هر جا مصلحت ایجاب کند، قانون خداوند است.

پس کسانی که از اسلام، به نام واپس مانده، عیب جویی می‌کنند، یا به نظامی خشک و جامد، متهمش می‌نمایند، و در حالی که هم دروغ می‌گویند، باید بدانند، که اسلام، تا حیات بقاء دارد، زنده است و همراه زمان رشد و نمود می‌کند و ما به آنان می‌گوییم: هر نظام اقتصادی در دنیا که مورد پسند شما باشد، بعد از کنار گذاشتن، آنهایی که اسلام، مقرر نداشته است، و آنهایی که با شرایط منطبق نمی‌باشد، ما با نظام خود تطبیق می‌دهیم. سپس به شما می‌گوییم این نظام از اسلام

است. پس کجا می‌روید؟ و چه جوابی دارید؟ فقط عدل و اجرای عدل، و روح این شریعت با گذشت را می‌خواهیم.

امت مانند بدن انسان است : وقتی که این موارد را به پایان رساندیم، با مبنای اقتصاد کامل محمدﷺ روبرو میشویم. و در برابر ضرب المثل شکوهمندی که برای جامعه‌اش زده است قرار می‌گیریم. «مثل مؤمنان در دوستی و ترحم و عواطفشان نسبت به یکدیگر مانند بدنی است، وقتی که عضوی از آن به درد آید، سایر عضوها را، در حال بی‌خوابی و شب‌بیداری به یاری خود می‌خواند.»(۱)

این همان فلسفه اقتصادی محمدﷺ است، که عمومی و فراگیر می‌باشد.

امّت مانند یک پیکر یک بدن است، پیکر، یا بدن واحدی.وحدت در تعاون، همکاری و پشتوانه همدیگر، برای هدف واحدی این پیکر واحد، دارای عوامل تخریب و عوامل ساختاری است.

عوامل ساختاری و بنائی بدن را نگاه می‌دارد و عوامل تخریب کننده به ضعف و نابودی آن منجر می‌گردد. فلسفه اسلام برای محافظت امت از عوامل هدم ممانعت می‌کند و امکان تقویت را به عوامل ساختاری می‌دهد.

عوامل هدم به معاصی و گناه، و عوامل ساختاری، به اطاعت و عبادت تعبیر می‌شود. اسلام وقتی که چیزی را حرام می‌کند، به این علت است که فرد و امت را نابود می‌کند. چون امت جز مجموعه افراد نیست. وقتی که او فرمان به اطاعت می‌دهد بخاطر این است، که در عبادت و اطاعت بناء و ساختار فرد، و ساختار امت وجود دارد.

مثلاً مشروبات الکی را حرام می‌کند، چون عامل انهدام فرد و سرانجام انهدام امت است. یا مثلاً به ادای زکات فرمان می‌دهد. چون ذات فرد را می‌سازد و امت را، از روشهای تخریب کننده محافظت می‌کند.

و اینچنین هر چیزی به بناء و ساختار منجر شود مشروع، و هر چیز به تخریب و

۱ـ اصل متن حدیث در صفحه (۱۳۸) نوشته شده است.

انهدام منتهی گردد، ممنوع کرده است. وتمام فرمانبرداریها و نافرمانیها در این دایره دور می‌زنند.

و آن بدان سبب است، که اسلام نظرش به جامعه، مانند نگاه کردنش به بدن انسان است. آن‌چنانکه هر سمی و هر بیماری ای، به نابودی بدن انسان منتهی شود، معصیت و تمرد هم به نابودی و هلاکت جامعه کشانده می‌شود.

و بنابراین است که فلسفه اقتصادی محمدﷺ به اطاعت تمام افراد در آن فرمان میدهد. زیرا آن ساختار امت را نیرومند می‌کند و تولید را بالا می‌برد. و همچنین تمام افراد را از ارتکاب معصیت بر حذر میدارد زیرا آن هم امت را ضعیف می‌کند و هم تولید را پایین می‌آورد.

و ازکسی پنهان نمی‌باشد، که فرد راست و درست کار، چندین برابر فرد منحرف تولید می‌کند. و بدین وسیله فلسفه محمدﷺ بر کل فلسفه‌های اقتصادی جهان برتری دارد.

نظام سرمایه داری و کمونیستی و سایر نظامهای جدید و قدیم، بامعصیت و اطاعت فرد، مانند ابزار تولید، برخوردی نمی‌کنند و توجهی ندارند آنها از او تولید می‌خواهند و او وظیفه‌اش در خلق و زندگی شخصیش فقط همان است.

آن نظامها، چگونه صاحب حیوان، به حیوان می‌نگرد، به او نظر می‌کنند. فقط از او تولید می‌خواهند، و بجز آن به چیزهای دیگری کاری ندارند.

اما محمدﷺ به عنوان و شخصیت انسان، به انسان می‌نگرد. اول انسانیت و شخصیت انسانی او، و سپس تولید او را می‌خواهد و اگر تولید با قوام انسانیت متباین باشد، تولید او دارای ارزش و بهایی نمی‌باشد.

صاحب صنعت در امریکا، اندازه معین تولید یومیه را، از کارگری می‌خواهد دیگر به سایر اخلاقیات، و رفتار او، در جامعه، کاری ندارد.

اما اسلام اول از انسان می‌خواهد فاضل، آگاه و دانا باشد بعد از آن کار را به واگذار می‌کند. و سرانجام تولید انسان فاضل و آگاه‌برتر از تولید انسان غیر فاضل می‌باشد

اسلام کثرت تولید را با حفظ انسانیت می‌خواهد. اما نظامهای مادی صرف سود و تولید، و حدود، مشخصه آن را می‌خواهند. و آن عالم را در این عصر جدید به سوی حیوانیت سوق می‌دهد.

مثلاً توجهی به تولید، سود و کار کردن در مشروبات الکلی ندارد ولی اقتصاد جدید به آن، و بدتر از آن مادام سودی عائد شود، توجه کامل دارد. و اینجا است که حد فاصل و امتیاز در بین نظام مشترک مقدس محمدﷺ، و اقتصاد خالص مادی عالم جدید، کاملاً دیده می‌شود.

اقتصاد جدید می‌گوید: بزرگ‌ترین سود به کمترین کار و اما اقتصاد محمدﷺ می‌گوید: اول رضای خداوند بزرگ، سپس مقررات. و رنج در مرحله سوم.

اقتصاد محمدﷺ حرص و آرزویش بر انسانیت است، درست مانند پزشک که آرزویش بهبود بیمار است. اما اقتصاد جدید حرص برای شفای بیمار ندارد. بلکه مبالاتی به کشتن و مردن او ندارد، مادام به سودی اضافی منجر شود.

به دست خودت کار کن : اقتصاد محمدﷺ وقتی کار را بر کل افراد جامعه واجب و بطالت را نسبت به همه حرام می‌کند به غایت درجه خود می‌رسد.

حضرت رسول اکرمﷺ فرموده‌اند (بر هر مسلمانی صدقه الزامی است) گفتند :ای پیامبر خدا، اگر کسی برایش امکان نداشت؟ فرمود: (بدست خود کار کند، هم خود بهره برد و هم صدقه را انجام دهد.) گفتند اگر ممکن نشد؟ فرمودند: (نیازمندان را یاری دهد). گفتند اگر ممکن نشد؟ فرمودند: (کار نیک را انجام دهد واز انجام کار بد کوتاه آید. این برای او صدقه است.)(۱)

این خود محمدﷺ است مقرر می‌دارد که بر هر مسلمانی صدقه لازم است، بر او لازم است از مال و ثروت خود سهمی را برای اجتماع هزینه نماید. و این ابتدای احساس تکفل افراد جامعه نسبت به نیازمند، و بر انسان حقی برای دیگران واجب است.

۱ـ بخاری: فتح الباری ج ۳ ص ۲۳۹.

وقتی که گفتند: ای پیامبر خداﷺ اگر ممکن نشد؟ فرمودند: بدست خود کار کند. در صورتی مالی نداشته باشد، از آن صدقه دهد لازم است کار کند، تا اینکه انسانی غیر باطلِ مثبت و در زندگی تولید کننده باشد.

از این فرمان دادن به کار کردن چه نتیجه‌ای گرفته می‌شود؟

به خودش نفع می‌رساند. این اولین فایده کارکردن است که بخود آن کسی که کار می‌کند نفع می‌رساند، از دیگران بی نیازش می‌کند، و دیگر سر بار افراد جامعه نمی‌شود.

سپس چه صدقه می‌دهد؟ یعنی از دسترنج خود، پس از رفع نیاز خود، مقداری را بعنوان صدقه بدیگران میدهد.

گفتند: اگر امکان نداشت چه؟ یعنی انسان چکار کند اگر امکان نداشت از کسب دست خود چیزی بدست آورد ؟

نیازمند دردناکی را یاری دهد، آنوقت در اجتماع انسان مثبتی خواهد شد.

گفتند: اگر آن هم امکان نداشت چه؟

فرمودند: کار نیک انجام دهد وازکار زشت دوری نماید، این خود صدقه است.

همه انسانها باید به مفهوم این حدیث همیشه جاودان، از احادیث حضرت رسول اکرمﷺ تأمل و تفکر نمایند و بنگرند، که چگونه رسول خداﷺ اقتصاد، که موردی صرف مادی است ،با اخلاقی که صرف روحی است، با هم آمیخته است واز ترکیب آن دو، راه بزرگ را برای زندگی شرافتمندانه اتخاذ کرده است.

براستی محمدﷺ هیچوقت به کسی اجازه بطالت را نداده است. چون بطالت عامل تخریب بناء و ساختار اجتماع وامت است.

انسان عاطل و باطل در جامعه، مانند سلول مرده‌ای است در بدن، باید او را مشغول کرد، تا بوسیله کار متحول گردد و از مرگ، به سوی حیات رود.

او اجازه نمی‌دهد بطالت سبب شود، بی کار بعنوان عنصر انهدام، بر انگیخته شود. مخصوصاً وقتی برابر گفته خودشﷺ، (کار نیک انجام دهد از کار بد دوری

نماید، آن برای او صدقه است)، به طرف سازندگی و خیر اندیشی متوجهش می‌کند.

و اگر وقتی شرایط بر بیکاری انسان حقیقت یافت، بایستی صبر کند، کار نیک انجام دهد، از کار بد دوری جوید، تا گشایشی از طرف خداوند بزرگ فراهم شود

این علاج روانی دیگری است، که در اسلوب اقتصادی محمدﷺ وارد می‌شود.

سؤال (گدایی) نکنید : محمدﷺ گدایی کردن و سؤال کردن را حرام می‌کند، چون از قبل بطالت و تنبلی را حرام کرده است.

از ابی هریره روایت شده است. که پیامبرﷺ گفت: «به آن خدا سوگند که جان من در دست او است، اگر یکی از شما طناب را بردارد و کوله باری هیزم را بر پشتش حمل کند، بهتر از آن است که از کسی سؤال کند، به او هم بدهد یا ندهد.»(1)

این موضع‌گیری و نظر و اندیشه او در مورد سؤال کردن است. او بشدت سؤال کردن را دشمن میدارد. کسی که می‌رود و چوب را جمع آوری و بر پشتش حمل می‌کند، از کسی که پیش دیگران دست توقع را دراز می‌کند معتبرتر است زیرا حضرتشﷺ کرامت و عزت انسان را می‌خواهد، و سؤال پستی و خواری می‌آورد

پس بالاتر از این و آن، سؤال کردن نوعی بطالت و تنبلی است. و آن تنها این نیست که کار را پیدا نکند، بلکه بدتر از آن، این است که انگل و سربار زندگی مردم می‌شود.

این تفکر و نظر رسول خداﷺ است، در مورد سؤال و گدایی کردن که ما را در این مورد به تفکر و تأمل وا میدارد.

وقتی که می‌بینیم ملت به لشکری از گدایان و سؤال کنندگان در آمده است، بهتر نیست، به سبب و عاملی که او را به این حالت توهین‌آمیز در آورده است، فکر کنیم؟

مثلاً چه چیز و چه عاملی ملت مصر را به لشکری از گدایان متحول نمود؟ آنچه که واقعیت است، میلیونها بشر، به دنبال کار، برای یافتن لقمه‌ای بزی و نمیر که

۱ـ بخاری: فتح الباری ج ۱۱ ص ۲۶۱ ج ۳ ص ۲۶۱ ج ۵ ص ۳۶ ج ۴ ص ۳۴۶

استعمارگران، بدهن آنها بیندازند، از شرق بسوی غرب سرازیر شده‌اند.

چون استعمارگر حق آنها را غارت کرده است و گروه قلیلی از زمین داران و صاحبان سرمایه را، از غارت، آنچه که مانده تأمین نموده است. و میلیونها گرسنه سرگردان پریشان حال را، که برای نگاهداری خود جز ادامه سؤال و گدایی، راه نجاتی برای آنان شناخته نمی‌شود رها نموده‌اند. این حالت را، رسول خداﷺ نمی‌پسندد و مردود می‌دارد. چون خواری و ذلت، خلایق و تضییع حق ملتها را دوست نمی‌دارد و مکروه می‌داند.

پس الزامی است که دولت برخیزد و آن اموال را از دست استعمارگران، و استغلال‌گران (به بند بردگی کشندگان مردم) درآورد و به مردمان محرومی که صاحب مال و زمین بوده‌اند و بر خلاف میل خود، به سؤال روی آورده‌اند برگرداند.

و بر دولت لازم است ملت را، بجای ملتی سؤال‌کر و مغلوب، به ملتی کارگر و پر کار متحول نماید.

چه واقعیت گفته است حضرت رسول اکرمﷺ وقتی گوید (خداوند بزرگ، سه چیز را بر شما دشمن می‌دارد: قیل و قال (بحث و گفتگو) ضایع کردن مال و کثرت سؤال «گدایی»)(۱)

کار کردن گناهان را می‌آمرزد : جز اینکه محمدﷺ دستور کار کردن را می‌دهد، از بطالت و بی کاری، برحذر می‌دارد، و به عفو و بخشش ، فرمان میدهد و سؤال کردن و گدایی را ممنوع می‌دارد، این محمدﷺ دست زدن به هرکاری را نمی‌خواهد. فقط کار درست و سالم را می‌خواهد. اجازه هر کسبی را نمی‌دهد، فقط برای کسب پاک و سالم اجازه می‌دهد.

خداوند بزرگ در قرآن می‌گوید: ﴿أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ﴾ ازکسب پاک و حلالتان در راه خدا انفاق کنید(۲) و می‌گوید: ﴿وَ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾ از

۱ـ بخاری، فتح الباری ج ۱۱ ص ۲۷۵ و ج ۳ ص ۲۶۶

۲ـ سوره بقرهو ایه ۲۶۷.

روزیهای پاک و حلالی که به شما داده‌ایم بخوردید.(۱)

و این صراحت دارد که صدقه، اگر از مال حرام باشد، مورد قبول واقع نمی‌گردد. چون مال حرام ملک صدقه کننده نمی‌باشد و تصرّف در آن ممنوع است و دادن صدقه از آن، تصرف در آن است. و اگر قبول گردد، الزامی است، از یک وجه واحد، هم مأمور به، و هم منهی عنه باشد. این هم محال است(۲). و بنابراین انفاق بسیاری از اغنیاء و ثروتمندان این سرزمین که در طول عمر خود، از آن اموال غارتی به انجام آن اقدام کرده و در خلال این نهب و غارت اموال مردم را صدقه داده‌اند، مردود می‌باشد و مقبول واقع نمی‌شود.

و ضمناً فقرا را فریب میدادند، که می‌گفتند: مردی خوب است. حاشا وکلاّ. که او و امثالش، هرگز مردخوبی نبوده‌اند و خداوند صدقه آنها را که از مال حرام بوده است، نمی‌پذیرد.

اینها حق این ملت بی نوا می‌باشد، از او دزدیده شده است. و سپس به انفاق و صدقه بعضی از آن اموال، که از او دزدیده‌اند فریبش می‌دهند.

قال تعالی: ﴿وَلاَ تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ﴾(۳) قصد و اراده مال فاسد و نامشروع را نکنید، که از آن در راه خدا انفاق نمائید.

آنچه که مسلم است محمدﷺ می‌خواهد حق همه صاحب حقها گرفته شود قال تعالی: ﴿و أُمِرْتُ لِأَعْدَلَ بَيْنَكُمْ﴾ به من فرمان داده شده است که در بین شما عدالت را بر قرار کنم.(۴)

و بالاخره، صدقه باید از شخص راضی، امیدوار، نه مظلوم، و نه ظالم، صورت پذیرد.

و حضرتشﷺ کار حلال را بزرگ می‌شمارد و می‌گوید: (کسی که شب را، بر اثر کار حلال به رنج و خستگی بگذارند، بخدا سوگند، خداوند از او راضی شده است.

۱ـ سوره بقره. آیه ۵۷ و ۱۷۲
۲ـ به عبارتی ساده هم درست و هم نادرست باشد.
۳ـ سوره بقره ۲۶۷.
۴ـ سوره شوری آیه ۱۵.

و مورد بخشش او، شب را روز کرده است. و خواستن حلال بر هر مؤمنی واجب می‌باشد)[۱]

حالتی که ما داریم، چقدر به آن موضوع، که پیامبرﷺ خبر داده است شباهت دارد.

ابو هریره رضی الله عنه از پیامبرﷺ روایت می‌کند، که فرموده‌اند (زمانی بر مردم می‌آید، کسی توجه نمی‌کند، آنچه که بدست آورده است، حلال است یا حرام.[۲]

و ما فعلاً در این زمان زندگی می‌کنیم. وضمناً بر دولت لازم است، که در بین این متخلفین و سرنوشت و مقدرات ملت تحولاتی را ایجاد نماید. و به آنهایی که اموالی را بدست می‌آورند و توجهی نمی‌کنند، که از حلال است، یا حرام، اجازه اینچنین کاری راندهد، و آنان را از غارت اموال ملت باز دارد. و آن ثروت راکه بر اثر غفلت از دست ملت ربوده‌اند از چنگشان در آورد.

نه سروری نه بردگی : معرور روایت می‌کند، در (ربزه) ابوذر غفاری را رضی الله عنه دیدم که جامه‌ای نو پوشیده بود وغلامش هم جامه‌ای نو پوشیده بود. علت را پرسیدم، در جواب گفت: مردی را سرزنش کردم، یعنی به مادرش مسخره‌اش کردم. رسول خداﷺ، به من گفت: «اباذر به مادرش مسخره‌اش می‌کنی؟ تو مردی هستی جاهلیت در وجودت مانده است. برادرانتان خدمتکاران شما هستند خداوند زیر دست شما قرارشان داده است. پس کسی که برادرش زیر دستش باشد، باید طعامی که خود می‌خورد به او دهد، و لباسی که خود می‌پوشد، به او بپوشاند، و به انجام کاری که بر آنان چیره شود وادارشان نکند، اگر به انجام کار سخت مجبورشان کنند، باید یاریشان دهند[۳]».

بلی: معرور در(ربذه) محلی است در نزدیکیهای مدینه، به ابوذر غفاری که به تنهایی در آنجا می‌زیست بر خورد می‌کند. می‌بیند لباس نوی را پوشیده است

۱ـ بخاری، فتح الباری ج ۱ ص ۲ـ بخاری، فتح الباری ج ۴ ص ۲۴۹
۳ـ بخاری: فتح الباری ج ۱ ص ۳۸۳ و ج ۵ ص ۱۳۱

وغلامش لباسی مانند لباس او را بر تن دارد معرور اسرار همانندی لباس او و غلامش را که در میان اعراب مرسوم نبود، می‌پرسد، چون اقدامی که ابوذر کرده بود، برخلاف معمول بود.

ابوذر در جواب، به او گفت که او مردی را در عهد حضرت رسول اکرمﷺ که به مادرش مسخره و سرزنش کرده، و به او گفته است: ای پسر سیاه (می‌گویند بلال بوده است). پیامبرﷺ به او می‌گوید: (ای ابوذر به مادرش مسخرّاش می‌کنی؟) پیامبرﷺ وقتی که فرمودند برادرانتان عائله شما هستند، یک اصل جاویدان را برای کل انسانها اعلام نمودند.

یعنی آنهایی هستند کارهای شما را روبرا می‌کنند و راست و درستش می‌نمایند و برای انجام آن بر می‌خیزند و زحمت می‌کشند.

سپس عیان و بیان نمود، که خداوند آنان را در زیر دست شما قرار داده است. بعد توضیح داد و دستور برخورد با آنان را بیان کرد و گفت: «کسی که برادرانش زیر دستش باشند، باید از غذائی که خود می‌خورد به آنان دهد».

گفت: از چیزی که خود می‌خورد باید به آنان دهد، تا مطابقت کامل بر قرار شود، آنچنانکه گفت: لباسی که خود می‌پوشید، به آنان بپوشاند، نگفت طعامی که طعم می‌کند. چون طعم به معنی چشیدن است، نه خوردن. اگر می‌گفت از آنچه که خود طعم می‌کند به او بدهد این اوهام پیش می‌آمد، که لازم است از آنچه که خود می‌خورد، چیزی هم به او بدهد که بخورد. یعنی تفاوت و امتیاز بین غذایی خود و زیر دستان نباید باشد.

سپس می‌گوید، از لباسی که خود می‌پوشد، به او دهد که بپوشد. و مساوات کامل در لباس و غذا و سایر خوردنیها.

کار تنها به این تمام نمی‌شود. می‌گوید: به انجام کاری وادارشان نکند که توانائی آن را نداشته باشند. یعنی نباید از آنان تکلیف مالا یطاق کند و به کارهای شاق و از حد توان خارج مجبورشان نماید و این دستور و فرمان تخفیف کار نسبت به مردم است

سپس می‌گوید: اگر به انجام کار سنگین وادارشان کنند، باید یاریشان دهند. یعنی در صورتی که طبعاً کار سنگین باشد، باید تا پایان و اتمام کار آنان را یاری داد و مساعدت کرد.

این سرگذشتی جاویدان از جامعه گرایی اجتماعی محمدﷺ است. آن سرگذشتی که به کل جهان ارسال می‌شود و می‌رسد، عالی‌ترین دستوری که در بین کار فرما و کارگر جامی گیرد و جایگاهی دارد.

و ابوذر رضي الله عنه برای انجام و تطبیق آن در مورد خود سبقت گرفت و از دو لباس جدیدش نتوانست خود بدون غلامش از آن استفاده کند. خود یکی را پوشید و غلامش دیگری را

آیا به اصطلاح، (سوسیالیست) دنیای جدید به این حد رسیده است؟ خداوند میداند نه هرگز.

آیا آنجا قانون و قدرتی بود که ابوذر را به اجرای این کار وادار کند ؟نه هرگز.

آیا عصا و چوب تو سری‌ای بود، که او را به انجام آن مجبور نماید ؟نه هرگز. اما و اما. تنها محبت خدا و رسول اوﷺ بود که آنان را بانجام این کارها وادار می‌کرد.

فقها می‌گویند: این خبر (حدیث)، انسان را به نیکی با مزد بگیران، خدمتگزاران، ضعیفان و همچنین دواب وادار می‌کند. و لازم میدانند که نسبت به آنها کمال نیکو کاری را داشت و به کار طاقت فرسا وادارشان نکرد، در غیر این صورت، باید یا خود صاحب کار، یا بوسیله دیگران آنان را یاری داد، تا کار بدون ایجاد مشقت به اتمام رسد. و باز در این فرمان برتری برای مسلمان نسبت به دیگران وجود ندارد. اگر چه غلام (عبد) یا از جمله ضعفاء باشد. زیرا خداوند بزرگ می‌گوید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاكُمْ﴾ براستی گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پرهیزکارترین شما است.[1]

ادلّه در ظاهر به فرمان محبت نسبت به ضعفاء و یاری آنان و منع کردن از تحقیر آنان و احترام نسبت به آنان خود را نشان می‌دهد.

۱ـ سوره حجرات. آیه ۱۳.

و در این فرمان مستحب بودن غذا و لباس دادن، از آنچه که خود می‌خورد، میپوشد، صراحت دارد و مستحب است ویژگی خاصی برای زن و فرزند خود و برتری نفس خود، در زندگی، بر آنان قائل نشود.

در این خبر منع تکلیف کار فرما ازکار شاق و طاقت فرسا، یا عدم توان ادامه آن معین و معلوم است. نظر به اینکه منع بدون خلاف، برای تحریم است، اگر دست به چنین اقدامی زد، باید او را چه بوسیله خود، و چه بوسیله دیگران یاری دهد، چون در این خبر می‌گوید (اگر به آنان تکلیف کردید، باید یاریشان دهید).

در حدیث برادر شامل (غلامان) هم خواهد شد.این ادراکات و دریافتهای فقها از این حدیث شریف بر حسب گذشت حیات و زندگی آنان بود.

اما ماهم اکنون، در این حدیث قانونی عمومی را می‌بینیم که رابطه بین صاحبکار و کارگر را منظم می‌نماید.

قانونی که مقرر می‌دارد، موظفین، مستخدمین و کارگران، و بطور کلی هر کسی که نزد دیگری کاری می‌کند. اول و قبل از همه چیز، برادران صاحب کار و سرمایه هستند. پس قانون و قاعده اول برادری است.

سپس این قانون مقرر می‌دارد که آن کارگران نسبت به سرمایه‌ها، آن کسانی هستند که نگاهش میدارند و حفاظتش می‌کنند، اصلاحش به عهده آنان است. آنان اند که در آن تولید را ایفاء و ادا می‌کنند. و در منافعش شریک می‌باشند.

این قانون مقرر می‌دارد، که حکمت الهی مقتضی است، کارگران و صاحبان کار باید باشند، نه به خاطر برتری اینان و نقص و کمبود، آنها. بلکه ناموس طبیعت و نظم و عمومی اقتضای آن را دارد. و الزامی نیست یکی بر دیگر تعالی و برتری داشته باشد.

و این قانون مقرر میدارد، کارگران از آن غذایی که صاحب کار می‌خورد، تغذیه نمایند.

این قانون بطور شگفت‌انگیزی بین کار فرما و گارگر مساوات را بر قرار می‌کند و

آن مساوات از این گفته حضرت رسول اکرمﷺ اتخاذ و اشتقاق یافته است: (کسی که برادرش زیر دستش باشد باید از آنچه که خود می‌خورد و می‌پوشد، به او بخوراند و بپوشاند). این قانون مساوات را در خوراک و پوشاک که دو ستون اساسی زندگی هستند بین کارگر و کارفرما برقرار می‌نماید.

سپس قانون مقرر داشته است که صاحبکار. کار شاق ومالایطاق را به کارگر تحمیل نکند و اگر اتفاق افتاد کار سخت را به آنان واگذار کرد، بهر وسیله باید آنان را در انجام آن کار، یاری دهد.

این، قصه و سرگذشت بزرگ و عظیمی است، اصل بزرگ و عظیمی را در نظام مشترک اقتصادی ،اجتماعی محمدﷺ معتبر می‌شمارد. و این استحقاق را دارد، در قانونی که دولت، برای حکمیت و رفع اختلاف بین کارگران و صاحبان کار، مورد استفاده قرار میدهد، آورده شود.

قانونی است، تساوی بین صاحبان سرمایه و کار گران را، در ضروریات زندگی صریح و مورد توجه قرار می‌دهد.

مال در رأی و نظر محمدﷺ : پیامبر فرموده‌اند (براستی این مال سبزه‌ای شیرین است، چه خوب همراه وهمرازی است برای مسلمان، که از آن به بی‌نوایان و یتیمان و درماندگان درراه خدا، اعطاکند و بخشش داشته باشد.و براستی کسی آن را به غیر حق بگیرد و ببرد، مانند کسی است که می‌خورد و سیر نمیشود و روز قیامت بر او شهادت می‌دهد.)[1]

یعنی کسی ثروت و مالی را بغیر حق تصرف کند، از حرام بدست آورد، یا بدون نیاز آن را تصاحب نماید و حقوق واجبه آن را برابر فرمان شرع ادا نکند ، درست مانند کسی است، که می‌خورد ولی سیر نمی‌شود.

یعنی هر اندازه،از آن را بدست می‌آورد،رغبتش از دیاد می‌یابد، و هر آنچه که در دستش قرار می‌گیرد و به بالاتر از خود می‌نگرد، به رقابت می‌پردازد.

۱ـ بخاری: فتح الباری ج ۱۱ ص ۲۱۵ و ص ۲۱۶

آنچه که مسلم است. کسب مال از غیر راه حلالش، مبارک نمی‌باشد و خداوند بزرگ از آن رفع برکت می‌کند. یعنی خیر و نفعی را در آن قرار نمی‌دهد.

براستی مال نزد محمدﷺ رفیق خوبی برای مسلمان است. چون مال پایه و قوام زندگی و ادامه حیات است.

اما بشرطی حق آن ادا شود و به بی‌نوایان و یتیمان و مسافران درمانده در راه خدا داده شود.

براستی هر کس مال را کسب کند واز راه حرام و غیر حق گرد آوری نماید، او حریص و طمّاع است درست مانند کسی است که می‌خورد ولی سیر نمی‌شود.

ابن عباس رضی الله عنه روایت می‌کند می‌گوید: از حضرت رسول اکرم شنیدم، می‌گفت: «اگر بنی آدم لبالب دووادی (دره) ثروت را انباشته کند، در جستجوی وادی سوم است، چیزی جز خاک شکم بنی آدم را سیر نمی‌کند، خداوند می‌پذیرد توبه کسی که توبه کند[1]».

(جز خاک شکم بنی آدم را سیر نمی‌کند) کنایه از مرگ است. چون مستلزم آزمایش و امتحان است. مثل اینکه گفته شده است: سیر نمی‌شود، کسی که از خاک آفریده شده است. مگر به خاک.[2]

(می‌پذیرد خداوند، توبه کسی که توبه کند) یعنی از انجام و ادامه معصیت پشیمان شود و به آن برنگردد، برای توبه موفقش می‌نماید.

قال تعالی: ﴿أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾ شما را مشغول کرده است برتری جویی در مال و ثروت و فرزند و جمعیت تا جایی قبرها را هم بعنوان جمعیت قبیله بحساب می‌آوردید.[3]

مال در رأی رسول خداﷺ سبزی شیرین است، یعنی نیک و لذت بخش و

۱ـ بخاری، فتح الباری ج ۱۱ ص ۲۱۲
۲ـ چشمان تنگ دنیا دار را یا قناعت پر کند یا خاک گور. سعدی علیه‌الرحمه؛ مترجم
۳ـ سوره تکاثر آیه‌های یک و دو

دوست داشتنی است، مانند نظر قرآن، آیا محمدﷺ جز مبلغ قرآن است؟

مال برای انسان همدمی زیبا است و اما همدم خطرناکی هم هست، وقتی که به آرزوهای ویرانگر تبدیل گردد. «آیا بیشتر هست»؟

براستی آنهایی که جز به جمع آوری ثروت و مال و انباشتن به این دست و آن دست خود، فکر نمی‌کنند، و توجهی ندارند که حلال است یا حرام. و حق ملتی که درمیان آنها هستند ادا نکنند، دولت باید سرکشی آن‌ها را محدود کند و آرزو، و شهواتشان را به لحاظ حفظ حق ملت که سبب رقابت مکارانه و غدارانه آن‌ها گردیده است، مهار نماید، تا حق آن ملّت تضییع نشود.

قال تعالی: ﴿إِنَّمَا أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ براستی اولاد واموالتان سبب فتنه و آزمایش است.

پیامبرﷺ فرموده‌اند (هر امتی فتنه ای دارد، فتنه امت من مال است)

بدبختی بردگان مال : ابو هریره روایت می‌کند، که حضرت رسول اکرمﷺ فرمودند (هلاک می‌شود برده‌ی دینار و درهم، و پارچه پشمی، اگر به او داده شود، راضی و اگر داده نشود ناراضی می‌باشد)(۱).

حضرت محمدﷺ به مفاد این حدیث اساس فلسفه و رأی خود را در مورد مال و ثروت وضع و اعلام می‌نماید.

او وقتی که می‌گوید (هلاک می‌شود بنده دینار و درهم)، هلاکت و بدبختی، صاحب طلا و نقره را، ثابت می‌کند. بنده دینار، کسی است، خواهان آن، خدمتگذار آن، حریص و آزمند در جمع‌آوری آن، حافظ و نگاه دارنده آن، مثل اینکه برده و بنده آن است.

مال دوست را به برده دینار و درهم تخصص داد. برای اینکه غوطه ور شدن و فرو رفتنش را در محبت دنیا و آرزوهای آن مانند اسیری که رهایی را نمی‌یابد، اعلام می‌نماید.

۱ـ بخاری: فتح‌الباری ج ۱۱ ص ۲۱۲

نگفت: مالک دینار یا جمع کننده دینار، چون ملک دار شدن و جمع آوری آن ازدیاد بر قدر نیاز و حاجت باشد، مورد مذمت است. و پیامبرﷺ وقتی که بدبختی و هلاک این صنف را مقرر می‌دارد، فقط تنفر از بردگی انسان را برای مال، مورد نظر دارد.

زیرا خداوند انسان را برای بندگی خود آفریده است، نه برای بردگی مال و ثروت. کسانی که عمر خود را در راه بردگی طلا صرف می‌کنند، مردمانی بدبخت و شقاوتمند در دنیا و آخرت هستند.

آنان در ذات خود بدبخت و شقاوتشان این است که راهنمایشان. پشت سرشان قرار دارد.

سپس حضرتشﷺ همچنان شقاوت و بدبختی کسی که برده و بنده‌ی (قطیفه) جامه‌ای است از مخمل ریشه‌دار، و (خمیصه) لباسی است پشمی سیاه رنگ مربع شکل، اعلام می‌دارد.

آن دو لباس نمونه خود بزرگ بینی بی محتوا بودن و ابهت ظاهری می‌باشند.

و همچنین بدبختی خوشگذرانانی که مظاهر زندگی آنان را فریفته و برده‌ی خود گردانیده و بطور کلی طاقات و نیروی خود را متوجه آنها کرده‌اند مقرر و اعلام می‌کند. آنان کسانی هستند که مظاهر زندگی اسیرشان کرده است و خود گمان می‌کنند، که آن سرمایه شان می‌باشد، آنان بدبخت و در معرض هلاکت قرار دارند.

پس معنی و مفهوم این چیست ؟وظیفه نهایی او در ورای این کدام است ؟

معنی و مفهوم آن، محمدﷺ، مقرر می‌دارد، جامعه وقتی که جامعه‌ای باشد برده‌ی آرزوهایش، از مال و ثروت، لباسهای فاخر، خودنمائیهای دروغین آن، هلاک می‌شود، و هلاک کننده هم می‌باشد، جامعه‌ای خراب و بدبخت است.

چرا؟

عظمت امّتها و ملتها، دارای تکالیف، و عواقب سخت و ناگواری را بدنبال دارد. امت بزرگ، امتی است، عظمت وادار و ملزمش می‌کند که جهادگر باشد. جهاد،

مستلزم آمادگی است آمادگی مستلزم تمام امکانات در این راه است.

کسی که شرف و رفعت مشغولش دارد، از مظاهر و خود نمایی غافل می‌شود. و کسی که خودنمایی مشغولش کند، از دلاوری چشم می‌پوشد. و برای ملت چیزی، از خوشگذرانی کشنده‌تر نمی‌باشد. آن به شبهه مردها تبدیلش می‌کند، نه مرد.

و زنان را به زنانی گردنکش، فتنه‌انگیز، روی و موی آزاد، که فکری جز ادای شب نشینیها و رقصها، و از بین بردن اموال، نمی‌کنند، تبدیل می‌نماید.

حضرتشﷺ خوشگذرانی را نمی‌پسندد. آن را از روی فهم و ایمان و بطور عیان، نمی‌پسندد. نمی‌پسنددش، چون خوشگذرانی عامل انهدام جامعه است. در این میان گفته خداوند بزرگ کافی است: ﴿وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيراً﴾(۱) وقتی که اراده کنیم سرزمینی را نابود کنیم فرمان می‌دهیم به امیران و خوشگذرانان، از خداوند اطاعت کنند، پس آنان تمرد می‌کنند وعصیان می‌نمایند و تهدید ما نسبت به آنان تحقق می‌یابد و آنان را محو و نابود می‌کنیم.

آنچه که مسلم است سرانجام خوشگذرانی، هلاکت و نابودی است.

و بنابراین است که محمدﷺ می‌خواهد امّتش جهادگر و سخت‌گیر باشند. این است که اقتصادش به قناعت و بردباری و سختی در زندگی، دعوت می‌کند، تا امّتش بر سایر امّتها، تعالی و برتری را پیدا کنند.

آیا محمدﷺ امّتش را به سختی زندگی و مخالفت با خوشگذرانی و رفاه، دعوت می‌کرد. که برای او خانه مجلّلی بسازند و در آن راحت زندگی کند؟ نه هرگز. آنچه که مسلم است محمدﷺ، بعنوان پیشوا در زهد و پرهیزکاری، و صبر و بردباری در سختیها، و راهبری سخا و جوانمردی، زیست و هر آنچه که در دست داشت، برای فقراء و زندگی کردن آنان می‌خواست.

و او همان رهبری جاودان، و همان اسوه‌ی حسنه، از لحاظ حقیقت جویی و

۱ـ سوره اسراء، آیه ۱۶

صدق و صداقت بود. به دستهای مبارک کار می‌کرد، و در کارهای عمومی و خصوصی، از هر نوع و راستایی، شرکت می‌کرد.

برای ما، موقعیت او در روز واقعه خندق کافی می‌باشد.

انس روایت می‌کند:

مهاجر و انصار، اطراف شهر مدینه را می‌کندند و خاکش را بر روی شکمشان به بیرون می‌بردند می‌گفتند: ما به محمدﷺ بیعت کرده‌ایم و اسلام را پذیرفته‌ایم و تا ابد باقی نخواهیم ماند. (این مفهوم یک شعر است که در آن روزها در حین انجام کار فردی و جمعی بر زبان می‌راندند و می‌گفتند) مترجم.

و پیامبرﷺ در جوابشان می‌گفت: خداوندا. خیری جز خیر آخرت نیست و از انصار و مهاجر مبارک گردان.

برّاءرضی الله عنه می‌گوید: روز احزاب پیامبر راﷺ دیدم، خاک را حمل می‌کرد، و در حالی که خاک سفیدی روی سینه و شکمش را پوشانده بود، می‌گفت:

«اگر تو نبودی، ما هدایت نمی‌شدیم، صدقه نمی‌دادیم و نماز نمی‌خواندیم تو بر ما آرامش نازل فرما، و ما را ثابت قدم گردان اگر با ما رودررو شدند، باطلها بر ما تجاوز و ستم کردند، وقتی که خواستند، آشوب کنند، از ما دور گردان».

(مفهوم سه شعر است که حضرت رسول اکرمﷺ در روز خندق می‌فرمودند. مترجم)

و باز او روایت می‌کند و می‌گوید: روز خندق پیامبر را دیدم، خاک را حمل می‌کرد وگرد و خاک موهای روی سینه‌اش را پوشانده بود، در حالی که او مردی پرّ مو بود.(۱)

این است، همان محمد، پیشوای کارگران، از هیچ کاری تکبر نمی‌کند، اگر هر چه کوچکتر باشد. آیا هم اکنون در این دنیا کسی دیگر مانند او پیدا می‌شود. خدا می‌داند که نه.

۱ـ بخاری، فتح‌الباری، ج ۱۳ ص ۱۹۰ و ج ۷ ص ۳۲۲ و ج ۶ ص ۳۵

رقابت بر انفاق : جُبَیْرِبن مطعم می‌گوید: وقتی پیامبرﷺ با مردم از حُنین بر می‌گشت من هم با او بودم. مردم عرب دور پیامبر را گرفتند و از او سؤال می‌کردند و می‌خواستند تا جبراً و اضطراراً او را به درخت «سمره» رساندند. و ردایش روی آن افتاد و گیر کرد. پیامبرﷺ ایستاد و گفت: ردایم را بیاورد. اگر به تعداد خارهای این درخت عضات نعمت باشد، بین شما تقسیم می‌کنم. پس شما نمی‌توانید، مرا بخیل، دروغگو یا ترسو پندارید.[1]

(سمره) درختی است بلند، شاخ و برگ باز و متفرّق،کم سایه، برگی کوچک و پرّ خار و چوبهای سخت. (عضات) درختی است خاردار مانند: درخت سدر.

این حدیث اصل فلسفه اقتصادی محمدﷺ است و رقابت مردم را بر انفاق، مقرّر می‌دارد. و نشان می‌دهد که ملّت حقوقی را بر دولت دارد. و دولت وقتی که این حق را داشته باشد که از اغنیاء، اموالی را بگیرد و به بی‌نوایان برگرداند، ملّت، هم حق دارد، از دولت، در مورد انفاق بپرسد و درخواست کند، که انفاق چگونه بوده است، اموال دولتی چگونه اداره می‌شود، آیا اداره کردن آن خوب است یا بد. چون ملّت حق، مال، و حقّ سخن و حقّ وصایت اداره کننده‌ی، مال را دارا می‌باشد.

اعراب در مورد غنیمت از پیامبر(ـص) سؤال می‌کردند، و می‌خواستند آن را تقسیم کند، تا اینکه جبراً، به درخت پرّ خاری برخورد کرد و ردایش روی آن پرتاب شد و گیر کرد.

پیامبرﷺ فقط فرمودند: «ردایم را بیاورید». سپس به آنان اطمینان داد: اگر به تعداد خارهای این درخت نعمت باشد، بین شما تقسیم می‌کنم. و براستی این مال حق شما است باید در بین همگی تقسیم شود.

سپس به آنان آرامش خاطری می‌دهد می‌گوید: مرا بخیل و دروغگو و ترسو نمی‌بینید.

۱ـ بخاری فتح‌الباری ج ۶ ص ۱۹۴• قوم عرب قبل از اسلام، بیشترشان بی ادب بودند حضرت محمدﷺ، با آن اخلاق حسنه خود، در کمال بردباری، آنان را، متمدن و مؤدب بار آورد. مترجم

بخیل نیستم که حق شما را به شما ندهم. آن را مانند ستمکاران، وقتی که حق ملّت را می‌بلعانند و فقط برای خود خزانه می‌کنند، برای خودم تنها و بدون شما، نگاه دارم.

دروغ‌گو هم نیستم، آنچنانکه روش و اسولب سیاست مداران دنیا است، که تنها به وعده خالی و پوچ و بی محتوا، به ملت دروغ می‌گویند، و آنچه که گفته‌اند، هیچوقت اجرا نمی‌شود و تحقق نمی‌یابد.

ترسو هم نیستم تا از حقّ مظلوم غافل شوم واز مردم بگیرم برای ستمکاران. مانند حاکمانی که با اقرباء برضد ضعفاء هماهنگ می‌شوند.

فلسفه‌ای است عالی و متعالی از دین شریفی صادر می‌شود و به هیچوجه دروغ را نمی‌شناسد. بلکه بیشتر و بالاتر از این، پیامبرﷺ سخت‌گیری ملّت را باتمام بشاشت و سرور بر خود می‌پذیرد.

انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند و می‌گوید: با حضرت رسول اکرمﷺ، که بردی (لباسی) نجرانی پرّ حاشیه پوشیده بود، راه می‌رفتیم. مردی اعرابی آمد و حاشیه برد را گرفت و بشدت هر چه تمام‌تر، آن را کشید. وقتی که به بالای شانه مبارک اوﷺ نگاه کردم، حاشیه ردا، از روی آن کنده شده بود. سپس گفت: دستور ده، از اموالی که نزد تو است، به من بدهند. پیامبرﷺ به او نگریست و خندید و گفت: مقداری را به او بدهند.(۱)

این چه اخلاقی است؟ : کجا است، کدام است؟ آن حاکمی که، به فردی عامی و عادی از ملّت اجازه دهد، لباسش را هر چه تندتر و سخت‌تر بکشد و بشدّت برگردنش اثر گذارد. کجا است؟ آن حاکمی، که در برابر یک فرد خیابانی، که اقدام بچنین کاری کند، آرام باشد.

کسی جز محمدﷺ وجود ندارد. این همان فرق و امتیازی است که بین محمد و سایر افراد، خود نمایی می‌کند.

۱ـ بخاری: فتح الباری، ج ۵ ص ۴۷ و ۴۸

او دوست می‌داشت، ملتش، محاسبه‌اش کنند و از او حقشان را بخواهند. و به چنین کاری، خوشوقت می‌شد و آن را دلیل وجود خیر و منفعت، در امّتش می‌داند. و بدین علّت است که خندید و شادمان گردید. شادمانی محمدﷺ به بیداری و آگاهی ملّتش در محاسبات او.

اما سایر سیاستمداران غیر از محمدﷺ بر ملّت سخت می‌گیرند و مورد اذیّت و آزارشان قرار می‌دهند، در صورتی که آنان را مورد محاسبه قرار دهند.

و امّا سایر سیاستمداران غیر از محمدﷺ،می‌خواهند، خدایگانانه زندگی کنند و هر کاری که می‌خواهند انجام دهند و مورد بازخواست واقع نشوند.

اما رسول خداﷺ آنچنان نبود، بنده‌ای از بندگان خدا بود. و مردم را یکسان و مساوی می‌دید و خود، در برابر هر انسانی حساب را پس می‌داد.

سپس بیا و به سخن مرد بنگر: «فرمان بده از مال خدا به من دهند». «دستور ده به من دهند» خود تعبیری ارجمند وگرامی دارد و بر نفس بزرگ و بالا، دلالت می‌کند. خود را خوار نمی‌داند و سؤال نمی‌کند، به محمدﷺ پیشنهادی می‌کند و می‌گوید: «برای من دستور بده». سپس می‌گوید: «از مال خدا». این ادراک عجیبی است، از یکفرد عادی، در مورد حقیقت زندگی، و حقیقت مال و ثروت. زیرا مال در نظر او مال خدا است، نه مال محمدﷺ نه مال کسی، یا کسانی دیگر، بلی، مال مال خدا است. پس وقتی که مال، مال خدا باشد، مال عموم است همگی در آن حقی دارند. کسی حق ندارد، بدون دیگران، از آن بهره‌مند شود. این چه فهم و ادراکی است، از یک اعرابی؟

مدرسهٔ محمدﷺ است و او ناچیزترین دانش‌آموزان. پس بزرگان و کامل‌تران آن، چگونه باید باشند؟

این اعرابی ساده فیلسوف است. فیلسوفی ربّانی، بافلسفه‌ای بزرگ و عظیم.

به خاطر اینها بود، محمدﷺ خندید و شاد و مسرور گردید. سپس فرمان داد مقداری از بیت‌المال، به او عطا شود.

بلی او صاحب حقّ بود، نه گدا، یا طفیلی. این همان ملّت بود، و آن هم بیداری آن ملّت. آنان بیدار و دیگران خوابیده بودند. حاکم را در قبال کارهای بزرگ و کوچک، زیر سوال می‌بردند.

اگر این شگفت‌انگیز باشد، شگفت‌انگیزتر از آن، حاکمشان بود که به این کارها شاد و مسرور می‌شند.

رئیس دولت از دسترنج خود می‌خورد: ابو هریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قرآن (قرائت = خواندن) برای داود علیه السلام سبک و آسان بود. فرمان زین کردن اسبش را می‌داد. تا آن زین می‌شد، او قرآن را می‌خواند. و فقط از دسترنج خود می‌خورد»[1] قرآن در این حدیث، قرائت زبور و تورات منظور می‌باشد، نه کتاب آسمانی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم. قرآن بر قرائت اطلاق می‌شود. و قرآن هر پیامبری، کتابی است، که به او وحی شده است.

قبل از اینکه الاغش زین شود، قرآن را می‌خواند این طی زمان فقط برای حضرت داود علیه السلام بود. این راهی، جز ادراک فیض ربانی ندارد.

و جز از دسترنج خود، تغذیه نمی‌کرد: و آن هم از مزد ساختن زره‌های جنگی بود که بدست خود از آهن می‌ساخت و می‌فروخت.

قال تعالی: ﴿... أَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ أَنِ اعْمَلْ سَبِغَتٍ...﴾ به او یاد دادیم نرم‌کردن آهن را. تا از آن زره‌های بزرگ را بسازد.[2]

این عادت داود بود، و اخلاق او، از بزرگترین اخلاق حاکمان بود. داود با وصف اینکه پیامبری از پیامبران خدا و پادشاهی بزرگ، با ملک فراوان، قدرتی بزرگ، بر قوم بنی اسرائیل، دوری می‌کرد، که سربار ملّت باشد. پس صنعت زره‌سازی را آموخت و از دسترنج خود می‌خورد.

دلیل این کار بزرگ و پرعظمت چیست؟

دلیل آن: کار بر هر فردی لازم است: زیرا کار تحقیق اندیشه آزمایش، در زندگی،

۱ـ بخاری، فتح‌الباری، ج ۶، ص ۳۵۳

۲ـ سباء، آیه ۱۱

و تحقیق توجیه پیامبرﷺ، برای هر فرد از افراد امّت است.

و آن بزرگوارﷺ کسی را، به ادعای اینکه به کار نیاز ندارد، از کار معاف نمی‌کند. چون فراغت به فساد و فساد کردن منتهی می‌شود.

آنهایی که سرزمین به وجود آنان مبتلا شده است، ایشان را باطل و تنبل ارثی می‌نامیم، باید منقرض شوند، یعنی بر آنان باید سخت گرفت، تا از روی ناچاری و اضطرار، به کار روی آورند و از خلوتخانه مرگ، به خلوتخانه حیات و زندگی درآیند و در بنای کشور، شریک شوند. و آنان باید، بدانند که کار بر آنان فرض و واجب است. و از حضرت محمدﷺ بهتر نمی‌باشند، که روز خندق، خاک را حمل می‌کرد، و از داودعليه السلام برتر نمی‌باشند، که با دستهای خود، زره جنگی را می‌ساخت. و از پیامبران برتر نیستند. پیامبری نبود که چوپانی نکند. و آنان باید متحول شوند و یاد بگیرند.

فلسفه اقتصادی محمدﷺ وقتی که کار را بر همه افراد جامعه واجب می‌کند، به سوی هدفی بزرگ می‌رود. باید هر فردی، حرفه‌ای داشته باشد و از آن، نان بخورد. و همچنین به هدفی که الغاء و انحلال آنهایی است که طبقه متکبر نامیده می‌شوند، و تصور می‌کنند که کارکردن ننگ و عار است، و حق آنان است، که در ناز و نعمت باشند و دیگران کار کنند، منتهی می‌شود.

و همچنان به هدفی که سقوط سروران اهل سلطه، به راستایی که در آن، آلام و دردهای واقعی ملّت و مشکلهای طبیعی، آنان را، علاج می‌کند، منجرّ می‌گردد.

و براستی محمدﷺ وقتی که با یارانش، خاک را بر می‌داشت و حمل می‌کرد و این کار ساده را، ادامه می‌داد، می‌خواست، آنچه که از ضیقت و شدّت زندگی، که احساس می‌کنند، علاج نماید.

او بدین وسیله می‌توانست مشکلات جامعه‌اش را، به راه حلّی واقعی که از درک واقعی دردهای مردم، سرچشمه می‌گرفت، حل و فصل نماید.

و این چیزی است که بر همه فرمانروایان الزامی است، بر او لازم است، در

راستای زندگی متوسط مردم، به زندگی خود ادامه دهد و دردهای آنها را علاج نماید و در این صورت می‌تواند مشکلات اجتماعیش را پیدا کند.

فلسفه ساخت و ساز نزد محمدﷺ : مردم در مورد این عنوان متعجب می‌شوند و می‌گویند: آیا محمدﷺ برای ساخت و ساز، و طرح و نقشه آن، فلسفه‌ای دارد.

بلی ما شگفت‌انگیزترین نقشه، و اعلاترین فلسفه ساخت و ساز و کارها و تأسیسات عملی او را به آنان تقدیم می‌داریم.

خداوند، کسی که بیشتر از حدی او را، از سرما و گرما، بپوشاند و در انظار مردم ستر عورت نماید، بسازد و فراهم کند، سرزنش و مذّمت کرده است و در قرآن می‌گوید: ﴿أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ. و تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ﴾[1] آیا در هر راه و جای و مکانی خانه‌های بلند و مرتفعی را می‌سازند که کاری بیهوده و بی فایده می‌کنید. و آنها را بعنوان حصار محافظت و قصور عیش و افتخار، انتخاب می‌کنید، به این آرزو که جاودان باشید.

«مصانع» بمعنی و مفهوم: قصرها است. حضرت رسول اکرمﷺ، فرموده‌اند: «بنی آدم، آنچه که از مال و ثروت را در خاک، هزینه می‌کند (ساختن قصرهای مجلل)، برای او مفید و باقی ماندنی نیست. و از آن پاداشی بدست نمی‌آورد». و اما کسی، آنچه که نیاز دارد، که از سرما و گرما و برف و باران او را بپوشاند و محافظت کند، بسازد، برای او مباح است. و سلف و گذشتگان هم چنین می‌کردند.

حضرت رسول اکرمﷺ فرمودند: «از نشانه‌های قیامت، یکی این است، که چوپانان بادیه، خانه‌هایشان را بزرگ و مرتفع بسازند»[2]

چوپانان، بز و گوسفند چرانان هستند، یعنی بی‌نوایان بادیه نشین می‌باشند که دنیا برایشان بسط می‌یابد (ثروتمند می‌شوند) و به ساخت و ساز، خانه‌ی بزرگ و

۱ـ سوره شعراء، آیه‌های ۱۲۸ و ۱۲۹

۲ـ بخاری، فتح‌الباری، ج ۱، ص ۱۰۰ و ۱۰۱، مسلم ج ۱، ص ۱۶۲ و ۱۶۵

مرتفع مباهات و افتخار می‌کنند.

ابن عمرؓ، گفت: با پیامبرﷺ مرا دیدید. خانه‌ای را با دست خودم ساختم که برایم از باران و گرمای خورشید، سرپناه شود. و فردی از آفریدگان خداوند مرا یاری نداد.[1] کسی مَرا یاری نداد.: یعنی در ساخت و ساز این خانه، کسی به من هیچگونه کمک و مساعدتی نکرد. چون تنها به دست خودم آن را ساختم، برایم هزینه چندانی نداشت.

از این نصوص، و نصّهای دیگر، اندیشه‌ای در مورد فلسفه محمدﷺ، در چهارچوب ساخت و ساز خانه‌ها و بناها، ایجاد و روشن می‌شود. وقتی خداوندبزرگ و دانا می‌گوید: ﴿و تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ﴾[2] قصرها را می‌سازید، به این امید که جاودان باشید. قصرها را مذمّت و سرزنش، و انسانها را تمسخر می‌کند. انسان تو می‌خواهی جاودان باشی. قصرها را می‌سازی و فوقش صد سال در آن زندگی می‌کنی، و سرانجام خواهی مرد و آنها را پشت سر خود جا می‌گذاری.

بلی. اگر خداوند بزرگ برای این زندگی ابدیت را می‌خواست، اندیشه آن زندگی را، براساسی غیر ازاین اساس، وضع می‌نمود. برای انسان ممکن می‌ساخت، که خانه را از طلا و نقره بسازد، نه ازگل و گچ و بتون.

بلی اگر خداوند زندگی انسان را، ابدیت اراده می‌کرد، اینچنین قرارش می‌داد و توانایی آن را هم داشت. زیرا آفریدن طلا و نقره برای خداوند بزرگ مهمتر از آفرینش خاک، نبود، بلکه ساده‌تر و سبک‌تر بود.

و اما خداوند پاک و منزّه، زندگی را فانی و ناپایدار، اراده نمود و ارادهٔ او در این زندگی ناپایدار، فقط آزمایش و امتحان انسان است، و سایر نیازمندیهای اولیه حیات لازمه این امتحان و آزمایش است. بنابراین است که خداوند بزرگ، به گفته خود (به این امید که جاودان باشید)، انسان را سرزنش می‌کند.

۱ـ بخاری، فتح‌الباری ج ص

۲ـ سوره شعراء، آیه ۱۲۹

و محمدﷺ، آن را می‌داند. و اسرار زندگی را در ماورای آن، که همگی توانایی دانستن آن را نداریم، می‌داند.

فلسفه او در ساختمان سازی و ساخت تأسیسات، به سادگی و تواضع و فروتنی دعوت می‌نمود. دعوت می‌نمود ساختمانها، ضرورتی برای محافظت، از بارش، سرما، گرما و پوشش انسان، از دید مردم، باشد.

جز این را نمی‌پسندید. از بناهای افتخارآمیز و خود بزرگ بینی، و تزئینات اسراف آمیز دوری می‌نمود.

آیا در این فلسفه اندیشه اقتصادی نهاده شده است؟

بلی. اندیشه‌ای شکوهمند، عمیق، استوار و محکم، در آن موجود است. آنچه که معلوم است، اغلب مردم، همان بی‌نوایان هستند. و آن بی‌نوایان هم نیاز به سرپناه دارند، و درآمد مردم هم معین و مشخص است.

و اگر ملت، اغنیا را رها کنند، قصرهایی را به میل و آرزوی خود بسازند، به این معنا است، که آنان بخش گسترده‌ای، از اموال مردم را، برای خود، تعطیل و بلوکه می‌کنند و در آن چیزهای که نفعی ندارد، به کار می‌برند مانند: تزئینات و نقوش بی فایده و منفعت.

به معنی دیگر، غالبیت مردم فقیرند. سرپناهی که آنان را از سرما، گرما و بارش و انظار مردم، نگاه دارد، نخواهند توانست به دست آورند.

بنابراین محمدﷺ مردم را به ساده سازی دعوت می‌کند. و این به صرفه‌جویی سرشار و هنگفتی، که امکان توجیه آن، به نفع فقراء می‌باشد، منجرّ می‌شود. سپس به تواضع و فروتنی انسان، در برابر خداوند بزرگ کشانده می‌شود. آن تواضعی، که انسان را پاک، غیر مغرور به دنیا و اموال دنیایی، و یادکننده‌ی مرگ، قرار می‌دهد. و سرانجام به عدم حسادت و کینه توزی، در ما بین انسانها منجر می‌گردد.

تو نمی‌دانی چه آتشی در درون فقراء، وقتی که، در کنار قصرهای بزرگ و بلند اغنیاء عبور می‌کنند، افروخته می‌شود.

فلسفه اول آن، فلسفه اصلاح است. سپس فلسفه اقتصاد. و بالآخره فلسفه آن، واقعی است، نه خیالی.

و سرانجام بر می‌گردیم، به این ملّتمان. آن ملّتی که استعمار به فسادش کشاند و به دو قسمت تقسیمش کرد. قسمتی، کم و ثروتمند و غنی، و قسمتی، فراوان فراوان و فقیر. کاخ اغنیا را می‌بینی مثل اینکه بهشت پرسایه و نعمت است. کوخ فقرا را می‌بینی، در روستاها، یا در شهرها، مثل اینکه قبر زندگان است.

اختلاف فراوان است. آن خانه ستمگران، و این کلبه ستمدیدگان

من می‌خواهم دلایل فساد زندگی اجتماعی گذشته جامعه عربی خودمان را، که همان مقارنه و موازنه، بین کاخ اغنیاء، و قبور، یا خانه‌های فقراء است، بیان نمایم و توضیح دهم.

کجاست، خانه‌ی روستای مصری، نسبت به قصر مصری؟ مقایسه و مواجهه‌ای برای موازنه در بین آنها وجود ندارد. اگر این قصرها، تا حدودی ساده و بدون تجملات ساخته می‌شدند، مسئله مسکن، و خودکفایی برای دولت، از لحاظ تأمین هزینه، تا برای فقرائ و اغلب این ملّت، خانه را بسازد، تحقق می‌یافت.

و اما سروران خوشگذران، به آن قصرها افتخار می‌کنند و می‌بالند. و می‌خواهند، بر روی زمین، بدون حق، علو مقام بدست آورند.

دولت می‌بایست برای تأمین مسکن، از راهنماییهای حضرت رسول اکرمﷺ پیروی می‌نمود.

بر دولت لازم است، وقتی که خواست بنایی عمومی را، چه در مجتمعها، شرکتها، مراکز، مدارس، باید تا آنجایی توانایی دارد، ساده بسازد.

باز برای دولت الزامی است، وقتی که نقشه‌ای برای ساختمان‌سازی بخش خصوصی طرح و پیاده نمودند، ساختمانهای باعظمت را بطور مطلق، وقتی برای جامعه مفید نباشد و صاحب آن میلیونها میلیون را، در تزیین آن، مصرف نماید، ممنوع کند.

آیا امکان ندارد، به هزینه‌ی این نقش و نگار، خانه‌هایی را برای فقراء و درماندگان ساخت؟

نظر محمدﷺ به رقابت : حضرت محمدﷺ نظر و فکری بی مانند در مورد رقابت داشت، نه به معنا و مفهوم اقتصاد دانان معاصر. رقابت مورد نظر، نزد اهل اقصتاد امروز، رقابتی آزادانه، در تجارت است، که به شکوفایی آن منتهی می‌شود.

و اما محمدﷺ، به رقابتی که سران اهل اقتصاد را به فتنه کشانده است، به نظری عمیق‌تر، و از لحاظ منزلت مهمتر، نظر می‌اندازد. او می‌بیند که این رقابت به نابودی دین، و تبدیل شدن انسان، به درنده‌ای گرسنه، که در جستجوی شکار می‌باشد، اگر چه در دهن برادرش باشد، منجر می‌شود.

حضرت رسول اکرمﷺ فرموده‌اند: «به خدا سوگند، از فقر شما نمی‌ترسم، اما از شما می‌ترسم، که دنیا برایتان بسط و توسعه یابد، آنچنانکه برای کسانی که قبل از شما بودند توسعه یافت و به رقابت خطرناکی پرداختند، و نابود شدند. آنچنانکه آنان نابود شدند، شما هم نابود شوید.[۱]

گفته‌اند: رقابت در دنیا به هلاکت و نابودی دین منجر می‌شود.

«رقابت» همان رغبت است، در چیزی، و منحصر و منفرد شدن به آن.

براستی رسول خداﷺ بشدّت در مورد اینکه دنیا برای امتش بسط و توسعه یابد، و ثروت و مال در دستش فراوان گردد، می‌ترسید.

بسط و توسعه دنیا، انسان را به رقابت، در جمع‌آوری مال، وامی دارد، آنچنانکه قبل از امّت اسلام، اینچنین مسئله‌ای معمول بوده است، رقابت به ارتکاب محرمات و واقع شدن در نافرمانی و تمرّد و گناه، کشانده می‌شود، حرص و آز و طمع، در جمع‌آوری مال خود سبب هلاکت و نابودی می‌گردد.

و چنین شد. این دنیا برای این امّت بسط و توسعه یافت، تا اینکه مشرق و مغرب را بملکیّت درآورد.

۱ـ بخاری، فتح‌الباری، ج ۱۱، ص ۲۰۳

آن چه بود؟

رقابت بود، سپس هلاکت و نابودی.

ما همیشه از آثار پدرمان، از لحاظ ذلّت، خسارت و خواری، رنج می‌بریم.

محمدﷺ در این مورد بر رهبران اقتصادی تفوق و تعالی می‌یابد و اندیشه و نظرش در این مورد عمیق‌تر از اوهامی است، که آنان به آن اعتماد دارند.

آنان برای رقابت، بعنوان اینکه راهی به تولید خوب و خوبتر، و قیمت بیشتر و سود فراوان‌تر است، کف می‌زنند.

و اما محمدﷺ برای این رقابت کف نمی‌زند، آنچنانکه دیگران به آن شادی می‌کنند، شاد نمی‌شود. چون به منفعت عمومی، دعوت و راهنمایی می‌کند، و آنان به مال فراوان، توجه دارند.

محمدﷺ به مردم دستور می‌دهد که کار کنند، و به جهاد و تلاش و فعالیّت در زندگی تحریکشان می‌نماید، و اما به آنان هم می‌گوید: از رقابتی که به مصیبت در پیشگاه خداوند بزرگ، و هلاکت و نابودی خودتان منجر گردد، دوری جوئید.

فرق بزرگی است بین نگرشی و نگرشی دیگر، و بین اندیشه‌ای، با اندیشه‌ای دیگر. بلکه بالاتر از بین نور و ظلمت.

گرامی‌ترین مردم نزد محمدﷺ : از ابوهریره روایت شده است: که از حضرت محمدﷺ پرسیده شد: گرامی‌ترین مردم کیانند؟ فرمودند: «پرهیزکارترین آنان در پیشگاه خداوند»(۱).

وقتی که از گرامی‌ترین مردم پرسیدند، گفتند: از گرامی‌ترین گرام به ما خبر بده گفت: «پرهیزگارترینشان». چون پرهیزکار، در آخرت، بزرگوار است. و آن همان فلسفهٔ بزرگ محمد است، در مورد مردم. و آن میزانی است که ارزش و توان آنان، به آن، موازنه می‌شود.

بلی او به انسان می‌نگرد، آیا تقوا دارد، یا ندارد؟ آیا به خداوند ایمان دارد؛ از

۱ـ بخاری، فتح‌الباری، ج ۶، ص ۳۲۴

نافرمانیش پرهیز می‌کند؟ یا به او ناسپاس است و در معصیّت او واقع می‌شود. اگر مؤمنی متقی است، نزد او انسان حساب می‌شود. و اگر ناسپاس و گناه‌کار است، نزد او، با هیچ چیز، برابر نمی‌باشد و چیزی هم نیست.

اینجا هم امتیاز محمدﷺ از سران اقتصاد، در ارج و ارزش گذاشتنشان نسبت به مردم، که به آنان، بعنوان ابزاری از ابزار تولید می‌نگرند، شناخته می‌شود.

اما محمدﷺ مقیاسی از نور دارد و دارای شعاعی است، که بر انسان اعمالش می‌کند. در این صورت یا نورانی است و روشن، یا ظلمانی و تاریک.

این اندیشه در زندگی اقتصادی عالم مقامی عالی دارد. چون امروز دنیای بشریّت، به سبب آنچه که شیاطینهای استعمارگر، از فلسفه‌های شیطانی، ساکنان جهان را به دو گروه سفید، دارای حقوق، و سیاه محروم از حقوق بشری، تقسیم نموده‌اند، از الام و دردهای حادّی رنج می‌برند.

و جهانیان، از آن اندیشه خبیثانه، که غرب برای اینکه گردن آفریقائیها و آسیائیها را فرود آورد و خوار کند، ابداع نموده است، رنج می‌برند.

مدعیان واهی و خیالی، در امتیاز مرد سفید، و استحقاقش برای سعادت و سروری بر روی زمین، گمانها می‌برند، فلسفه‌ها می‌بافند و هزارها کتاب را تألیف می‌کنند.

آنان بدینوسیله مجرم و گناه‌کار شناخته می‌شوند. با اراده خداوند، در آفرینش و آفریدگاریش، مخالفت می‌کنند، آن اراده‌ای که به صدای رسا، ندا می‌دهد و می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَاالنَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثَىٰ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَاللهِ أَتْقَاكُمْ﴾[1] ای مردم ما شما را آفریده‌ایم از نرّ و مادّه‌ای (مرد و زنی) و به ملّتها و قبیله‌ها تقسیمتان کرده و قرارتان داده‌ایم. تا همدیگر را بشناسید، براستی گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پرهیزکارترین شما است.

بلی ایشان مجرم‌اند. جرمها و گناهان خود را در فلسفه قرار می‌دهند و از روی

۱ـ سوره حجرات، آیه ۱۳

فلسفه توجیه می‌کنند، تا شکار را فریب دهند و کشتن آن را مباح جلوه دهند.

اما محمدﷺ آنچنان نبود. او گرامی‌ترین مردم را، پرهیزکارترینشان، در پیشگاه خداوند بزرگ می‌دید و بحساب می‌آورد. او اعتباری، برای رنگها، نسبها و سلالها، قارّه‌ها، و هیچ چیزی از آن چیزهای گمراه کننده، قائل نبود.

مردم از آدم‌اند و آدم هم از خاک، پس کجا است، امتیاز و تعالی و برتری؟ غرب گناه‌کار، به انسانهای رنگین پوست، آن سلاله عظیم، از آلام و دردهای بشریّت، نظر خود را متوجه نمود.

چه بسا ملّتهای آفریقایی، به سبب آن فلسفه گناه‌کارانه، آزادیشان به هدر رفته است. کرامتشان سلب گردیده است و ثروتشان به سرقت رفته است. و کم نیستند ملّتهای آسیایی، بوسیله آن فلسفهٔ گمراه کننده، بر آنان تجاوز شده است، حقشان پایمال گردیده است و اقتصادشان نهب و غارت شده است، و ملّتهای آسیا وآفریقا، همیشه رنج‌آلام، آن جرایم را می‌کشند.

و اما محمدﷺ، بین مردم تساوی حقوق، و برادری را، با وجود اختلاف رنگهایشان، برقرار می‌نماید.

وقتی که آن نظریه کریمانه، همان اساس و پایه‌ی معاملات، بین دولتها، و اساس و پایه‌ی علاقه، بین ملّتها باشد، قانون تبادل بین آنها، همان مساوات و برابری و معامله مثل به مثل و نظیر به نظیر است.

در این صورت است که هر ملّت، آمادگی تصاحب ثروت خود را پیدا می‌کند، و منفعت کشورشان، به ملّتشان بر می‌گردد. و دیگر استعمارگر و استعمار شده،و ستمکار و ستمدیده‌ای مفهومی ندارد.

این اسلوب ارزشمند، اثر فراوانی،در سیاست بین‌المللی، و موضعگیریهای اقتصادی دارد.

این حدیث، اندیشه پیامبر را، در مورد انسان و مقیاس و معیار او برای همه انسانها، نشان می‌دهد.

سهل بن سعد ساعدی روایت می‌کند و می‌گوید: مردی بخدمت حضرت رسول اکرمﷺ رسید. و حضرتﷺ به مردی که نزد او نشسته بود، گفت: نظرت در مورد این مرد چیست؟ گفت: مردی است، از اشراف به خدا سوگند، لایق است، اگر خواستگاری کند، به نکاحش در می‌آورند. و اگر شفاعت خواهد، شفاعت می‌شود. پیامبرﷺ ساکت ماند. سپس مردی که نزد پیامبرﷺ بود رفت. حضرت رسول اکرمﷺ، از مرد تازه وارد پرسید، رأیت در مورد این مرد چه بود؟

در جواب گفت: ای رسول خدا. این مردی از بی‌نوایان بود. این شایسته نیست، اگر خواستگاری کند، به او زن دهند. یا اگر شفاعتی خواست، یاری شود. و اگر سخن گفت، به سخنش گوش داده شود. پیامبرﷺ فرمودند: او بهتر از پرّ زمین، از کسانی مانند این است.» (اشاره به مرد تازه وارد).

پس از موازنه محمدﷺ آگاه شدی. او به میزان حقیقت موازنه می‌کند، نه میزان ثروت، رنگ، نسب و حسب.

نظر محمدﷺ در مورد اغنیاء : ابوذر گفت: با حضرت رسول اکرمﷺ در گرمای مدینه راه می‌رفتیم. کوه «احد» روبروی ما بود «فرمودند: ای ابوذر. گفتم: در خدمتم ای رسول خداﷺ، گفت: اگر به اندازه این کوه «احد» طلا داشته باشم، شادمان و مسرورم نمی‌کند. سومین، روز از من که گذرد، از آن دیناری نزدم نمی‌ماند، جز چیزی که برای دین منظور کنم، جز اینکه در بین بندگان خداوند، آنچنان و آنچنان بگویم (دستهایش را به این طرف و آن طرف و پشت سرش تکان می‌داد.) سپس رفت و گفت: بیشترین آنها کمترین روز قیامت‌اند، جز کسی که بگوید: اینچنین و اینچنین و اینچنین (دستهایش به طرف راست، چپ، جلو و پشت سر تکان داد.)، و گفت: و کم اند کسانی آنچنان باشند.)(۱)

«سومین روز از من که گذرد»، منظور سرعت تقسیم آن، بدون تأخیر است، که چیزی باقی نماند، تا روز سوم.

۱ـ بخاری، فتح‌الباری، ج ۱۱ ص ۲۳۱

و جز اینکه در مورد آن، آنچنان و آنچنان بگویم، منظور هزینه کردن آن برای مردم است. زیرا آنچه که مسلم است، حضرت محمدﷺ، برای همراهش، ابوذر غفاری، احساسات کریمانه، و حقیقت نظر و گرایش و اندیشه خود را در مورد مال و ثروت، بیان می‌کند. وقتی که حضرت رسول اکرمﷺ، به کوه «احد» نگریست و به ابوذر گفت: به قدر این کوه «احد» طلا داشته باشم مرا شادمان نمی‌کند، شب بود.

بلی. آن او را مسرور نمی‌گردانید و شادمان نمی‌کرد. زیرا محمدﷺ گرد آورنده مالیات و اموال و ثروت نبود، بلکه، برای راهنمایی و هدایت به انجام کار نیک و مژده به نیکوکاران مبعوث شده بود.

شخصی مثل محمدﷺ مشتاق و آرزومند مال و ثروت نیست و به آن رغبتی ندارد. چون به سوی خداوند مشتاق‌تر، و به آنچه که نزد او است راغب‌تر بود.

محمد بزرگوارﷺ و صادق بود، و خود از صدق برتر، وقتی که این را می‌گوید، و وقتی که از احساس خود برای همراهش ابوذر پرده بر می‌دارد. صادق بود. زیرا نفوس قدسی دارای چیزها و مطلبهایی برتر و با ارزش‌تر از مال و ثروت، و برتر از دنیا، هستند. چگونه آنچنان باشد؟ در حالی که آن نفس شریف‌ترین و مصفّاترین نفسها بود. پس حضرتﷺ به دستش، به پیرامون خود، راست و چپ و عقب و جلو، اشاره می‌کند. بدین معنا که اموال را به اطرافیان نیازمند می‌بخشد.

آن حضرتﷺ، این مال را نزد خود بیشتر از سه شبانه روز نگاه نمی‌دارد. بلکه از جمیع جهات بین مردمان توزیع می‌کند.

سپس آن قانون جاودان زندگی جاوید را، برای عموم مردم بیان می‌کند و می‌گوید: آنان (بیشتر اغنیاً) از لحاظ نصیب روز قیامت، در اقلیّت هستند. برای آنهایی از لحاظ ثروت اکثریّت دارند، در روز قیامت، از لحاظ نصیب (رحمت الهی) در اقلیّت‌اند. آنچه که مسلم است، اغنیا در دنیا، از لحاظ نعمت آخرت کمترینانند، پس گروهی از ثروتمندان و متمولان را استثناء می‌کند و می‌گوید: جز کسی که بگوید: آنچنان و آنچنان و آنچنان.

یعنی جزکسانی که از مال خود بین بندگان نیازمند، توزیع می‌کنند و دستشان در یمین و یسار و پشت سر، و جلو خود برای رفع نیاز محتاجان باز است.

جز آن دسته از اغنیاء ، که بزرگمنش، سخاوتمند و بخشنده هستند. به تأدیه صدقات روی می‌آورند، و در همه‌ی کارهای خیر و منفعت عمومی دستشان باز و دارای بذل و بخشش‌اند.

جز آن ثروتمندانی، که بیشتر اموال خود را، جز آنچه که ماندنش الزامی می‌باشد، در راه خدا هزینه می‌کنند. سپس بیان می‌کنند که این صنف، کمیاب‌اند. و می‌گوید: و کم‌اند امثال آنان.

و چه کسانی از اغنیاء دست به اینچنین کارها می‌زنند؟

کم‌اند. خیلی کم‌اند. آنان نسبت ناچیزی از اغنیاءاند. اما سایر متمولان و ثروتمندان، مریض‌اند و می‌گویند: آیا بیشتر هست؟

همه شما مسؤل هستید : از شگفت‌انگیزترین آنچه که، در فلسفه اقتصادی محمدﷺ است، آن مبداء، بزرگ، کم نظیر است.

پیامبر خداﷺ فرموده‌اند: «همه‌ی شما، راهبر هستید و مسئول رعیت خود می‌باشید امیری که راهبری مردم را به عهده دارد، در برابر مردم مسئول است. مردی که سرپرستی خانواده را به عهده دارد، مسئول آنان است. زنی که در خانه، عهده‌دار فرزندانش می‌باشد، مسئول آنان است. عبدی که محافظت اموال آقایش را به عهده دارد مسئول آن است. و بدانید همه‌ی شما، راهبر و همه شما مسئول زیر دستان خود می‌باشید.»(۱)

هیچ مرزبندی، و هیچ تاکیدی بر انجام کارها، و هیچ مسئولیت عمومی عظیمی، یافت نمی‌شود، که از این مرز بندی مهمتر.

هر انسان مسئولیت زندگی را در قبال خود، و در قبال کلّ اجتماعش به عهده دارد. راهبر، رئیس جمهوری یا امیر، جز آنان، سایر رؤسا، مسئول مردم، مسئول

۱ـ بخاری، فتح‌الباری، ج ۵، ص ۲۹۱ و ابوداود، ج ۲، جزء ۳، ص ۱۳۰

همه ملّت هستند، چه از لحاظ محافظت، و چه از لحاظ تخریب و تضییع.

حکومت لذّت نیست، قدرت نیست، غارت نیست، افتخار نیست، و اما مسئولیّت سنگینی است که کوه از سنگینی آن فرار می‌کند.

کافی است که حاکم، در پیشگاه خداوند، در مورد آنهایی که رهبریشان را عهده‌دار شده است، مورد سؤال قرار خواهد گرفت، که نسبت به آنان چه کرده است، عدل، یا ستم.

و براستی رهبری، امانت و مسئولیّت است، و چه مسئولیّت بسیار بسیار بزرگی، بی‌نوا و مسکین، راهبر و حاکم مردم، در دنیا به خاطر مردم، در رنج، و در قیامت هم به خاطر مردم در رنج و غذاب است.

مرد در خانه مسئول همسر و فرزندان، و کسانی که اداره آنان را عهده‌دار شده است، می‌باشد، که آیا به نحو احسن هزینه زندگی آنان را تأمین نموده است و در مورد تربیّتشان اقدامات لازم راکرده است یا نه؟

زن در خانه مسئولیّت اداره شوهر و فرزندان را، از لحاظ پرورش اخلاقی به عهده دارد.

سپس حضرت رسول اکرمﷺ این مسئولّت را تعمیم می‌دهد و می‌گوید: بدانید، که همه‌ی شما، راهبر و مسئول هستید.

و این همان مبدأ عمومی مسئولیّت است اگر این تعبیر صحیح باشد، در نظام مشترک اجتماعی حضرت محمدﷺ، حاکم و محکوم در حمل و عهده‌دار شدن این مسئولیّت، یکسان می‌باشند. رئیس دولت مسئول کلّ ملّت است، هر فرد از افراد ملّت مسئول است، که در حدود محدوده‌ای که در آن مشغول می‌باشد، عدالت را اجراکند. و این اندیشه اوﷺ عین همان اندیشه است، که ملّت را به بدن انسان همانند نمود.

وقتی که این مفهوم و معنی را، به گفته‌های خود: «مؤمن برای مؤمن» مانند ساختمانی است، بعضی، بعضی دیگر را نگاه می‌دارد.» و «مؤمنان مانند یک مردند،

اگر سرش درد کند، سایر اعضایش، در خواب و بیداری به یاری او می‌شتابند» و «مسلمانان مانند مردی هستند، اگر چشمش دردکند، تمام اعضایش درد می‌کند، و اگر سرش درد کند، تمام اعضایش درد می‌کند»[1] تأکید کرد، مسئولیّت عمومی است که از نظریه، (امّت یک جسد است) یک احساس دارد و در خدمت یک هدف قرار می‌گیرد و عمل می‌کند، سرچشمه می‌گیرد.

این نظریه بر رئیس دولت واجب می‌کند، که به کل ملّت، مانند یک امّت واحد بنگرد، و همچنین نگرش او نسبت به ثروت ملّت، آنچنان باشد. که نیرویی واحدی است، در خدمت هدف واحدی.

پس وقتی عضوی از آن جسم مبتلا به دردی شد، واجب است کل بدن برای یاری و مساعدت آن آماده شود.

وقتی که دید گروهی از مردم دستشان به غذا و لباس کافی و مسکن لازم نمی‌رسد، برای یاری و امداد آن گروه، به چیزی، از آنچه که دیگر گروهها به آن، تغذیه می‌کنند، بشتابد، به تمام کمال، آنچنانکه به میزان مستقیمی که بر تمام اعضاء بدن، توزیع می‌کند. و این معنا و مفهوم، از نظام اقتصادی و اجتماعی مشترک محمدﷺ، بعنوان اصل عمومی، وقتی که حاکم و محکوم، بخواهند عدالت اجتماعی در بینشان تحقق یابد، به آن مراجعه کنند، معتبر شمرده می‌شود.

و هر فرد از جسم و پیکر، آنچه که کفایتش کند، می‌گیرد، و آن پیکر، هر خدمتی که در توانش باشد، ادا می‌کند. درست مانند سلولی از بدن، که زندگی و حیات خود را از آن می‌گیرد، و نسبت به بدن هر خدمتی درتوان داشته باشد ادا می‌کند.

پس مَثَل زمین داران و سرمایه‌داران، که با ملّتشان هماهنگ نمی‌شوند، مانند پیه و چربی زائدی، در بدن است. لازم است بدن را از آن خلاص کرد و نجات داد، تا بتواند به حیات خود ادامه دهد.

زنجیره‌ی انفاق: حضرت رسول اکرمﷺ فرموده‌اند: «از نفس خودت شروع، و

۱ـ صحیح مسلم، شرح امام نووی، ج ۸، ص ۱۳۹ و ۱۴۰

بر خودت انفاق نما، اگر چیزی اضافی آمد، برای خانواده‌ات هزینه کن، اگر از خانواده، اضافی آمد برای بستگان نزدیک هزینه کن، و اگر از بستگان نزدیک اضافه آمد، آنچنان و آنچنان، در روبرو، طرف راست و چپ و پشت سر»[1] بخشش کن.

کدام بیان و کلام، از لحاظ محسنات و محتوا، از بیان و کلام تو شگفت‌انگیزتر است، ای محمدﷺ؟ چیزی را ترک نکرده‌ای، جز اینکه برای مردم بیان و روشن نموده‌ای؟ حتی انفاق، آن امر مادی خالص، که آن را به یک امر ربّانی متعالی متحوّل نموده‌ای.

از نفس خودت شروع و بر آن انفاق کن:

بالاترین و مهمترین مراحل و مراتب انفاق، آن است که شخص به تأمین و تغذیه خود اقدام کند، تا نیازمند و ناتوان و عاطل و باطل نشود. پرورش ذاتی، لازمه‌ی همه‌ی انسانها است. تا بتواند مسئولیّتی که عهده‌دار آن است تامین کند. چون بعد از خود، افراد خانواده، زن و فرزند، تأمین می‌شوند. و این مرحله دوم انفاق است.

و اگر از هزینه خانواده اضافی آمد، مصرف بستگان نزدیک می‌شود. وقتی که از دایره کوچک خانواده، از لحاظ تأمین هزینه فراغت حاصل کردی، به دایره‌ای دیگر، که دنباله آن است، بستگان نزدیک، نزدیک‌تر، و نزدیک‌تر، توجه کن. این اقدام حفاظی برخانواده است، توجیهی است، که از نفس اندیشه، سرچشمه می‌گیرد، اندیشه‌ای که مردم همگی جزء یک خانواده هستند.

سپس چه؟ آنچه که می‌آید و مشاهده می‌کنی، عجیب‌تر و شگفت‌تر و شگفت‌انگیزتر است.

اگر چیزی از هزینه خانواده اضافی بود، آنچنان و آنچنان، در جمیع جهات، در روبرویت در اطراف راست و چپت، بین مردم تقسیم کن.

انتقال مرحله سوم، به دایره سوم، به طور کلّی به دایره خانواده بشریّت، در تمام جهات، در میان تمام بشریت. تا مسئولیّت هر فرد در قبال جامعه، و جامعه در قبال

۱ـ مسلم، شرح امام نووی، ج ۴، ص ۸۳

فرد فرد، دقیق عملی شود. این یعنی چه؟ آیا این نور است؟ براستی سرم گیج می‌رود، دور می‌زند.

بلی محمدﷺ حقی را بر زبان می‌راند که دنبال آن باطلی نخواهد آمد، چه در زمان خود، و چه بعد از آن.

براستی سرم نزدیک است، از تنم جدا شود. و آن این است که در، دریای نورانی او شناور می‌شوم و به نهایت آن نمی‌رسم، و ابتدای آن را هم نمی‌شناسم.

مردم، یاریم دهید. با من همفکر شوید. حدیث را، باری دیگر، و بارهای دیگر، بخوانید. فکر و عقل خودتان را، در آن رها کنید، شاید شما به آن برسید.

آنچه که مسلم است رسول خدا، بزرگترین اصل از اصول اجتماع را، و آن همان خانواده است، از جهت حفاظتش بر رحم و قرابت، و بر برادری عمومی، بشریت و انسانیّت محافظت می‌کند و نگاه می‌دارد.

کلیه آن موارد، در یک سلسله منطقی واقعی، که با حیات و زندگی مربوط می‌شود و آنچه که پروردگار زندگی و حیات را، راضی می‌کند، می‌گذرد و حرکت می‌نماید.

و آن سلسله: اول خود، بعد خانواده‌ات، سپس بستگان نزدیک و سرانجام جامعه بشریّت.

اوﷺ وقتی که می‌گوید: از نفس خودت شروع کن، بر خودیّت و شخصیّت ذاتی فرد تأکید می‌کند. و به آن، شخصیّت را محافظت می‌نماید.

اوﷺ به این قواعد، شخصیّت ترا حفظ می‌کند. آنچنانکه زاهدان و رهبانان و داعیان انحطاط: از جمله مأیوسان و بیچارگان، ادعا می‌کنند، شخصیّتها را، کأن لم یکن نمی‌کند. و بعد از آنکه، منیّت (من بودن) را برای تو مقرر و تثبیت نمود آن منیّت را به سمت بذل و بخشش متوجّه می‌کند. و ترا به انفاق و تأمین هزینه زندگی، خانواده، فرمان می‌دهد.

وقتی که ترا، به آن مرحله رساند، به دائره‌ای وسیع‌تر، دعوتت می‌کند، به

بستگان، وقتی ترا، به آن درجه و میزان رساند، مانند موشک میان برد، رهایت می‌کند و می‌گویدت: آنچنان و آنچنان، در جلو و رو در رویت کل بشریّت قرار دارد و میدان برای انفاق، باز و آماده است.

اعمال بالاتر و متعالی‌تر : حضرت رسول اکرمﷺ فرموده‌اند: «اعمال و انجام کارها فقط، بستگی به نیّت دارد، و برای هر کس، آن‌چه که نیّت او بر آن است نزد خداوند قرار دارد، کسی که هدفش دنیا باشد، به آن می‌رسد، یا زنی باشد، که به نکاحش در آورد. پس هدفش، آن است، که بسویش می‌رود»[1]

اعلانی کلی، کامل و تمام، به عموم مردم، در سطحهای مختلفشان. محمدﷺ قضیه را تفکیک می‌کند تفصیل می‌دهد. و مسئله تمام بشر را می‌گوید: ای مردم، من فرستاده و رسول خداوند بزرگ هستم، به سوی شما، و برای راهنمایی شما. به این بیان گوش فرا دهید، قبل از اینکه، از اینحالت و زندگی، رحلت کنید، به تمام توان و قدرت گوش فرا دهید. تا همگی در جریان و شهادت کار خودتان باشید.

براستی کارها به نیّت بستگی دارد. تمام کارها. کوچک و بزرگش، عظیم و حقیرش. همگی یک سرّ و یک رمز دارند، و آن نیّت انسان است، وقتی که شروعش می‌کند، و وقتی که انجامش می‌دهد.

برای هرکس، آن است، که در نیّت دارد. هر انسان، نزد خداوند بزرگ، پاداش به نیّت کار و عملش دارد.

کسی که هدفش خدا و رسول خدا باشد، عملش به سوی خدا و رسول خداست. کسی به انجام کارش رضای خدا را بخواهد، خدا از او می‌پذیرد، و پاداش می‌دهد. پس چه؟

اگر کسی هدفش دنیا باشد، به آن می‌رسد. کسی که کوشش و تلاشش، برای بدست آوردن مادیات و گردآوری اموال باشد، یا زنی که بخواهد نکاحش کند، کوشش دنبال چیزی باشد، که ظرافتش او را جلب کرده و می‌خواهد به دستش آورد

۱ـ بخاری، فتح‌الباری، ج ۱ و ۱۲، ص ۱۱۰ و ۳۷۵

و از آن بهره‌ور شود، نزد خدا نصیبی ندارد، زیرا در این تلاشش رضایت پروردگارش را، منظور نداشته است.

خورشید را دیده‌ای که در روز صاف آسمانی بالا می‌آید، ظلمتها را متفرق می‌کند؟

محمدﷺ هم در آسمان انسانیّت، بعنوان چراغی نورانی بر می‌افروزد و ظلمات خلایق را متفرق می‌کند و به دور می‌راند.

اوﷺ آنچنانکه پروردگارش توصیفش کرده است: **﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً و داعياً إِلَىٰ اللهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُنِيراً﴾**[1] ای پیامبر ما ترا فرستاده‌ایم، بعنوان شاهد (اسوه) و مژده دهنده و بیم دهنده (در قبال انجام کارهای نیک و زشت) و دعوت کننده به سوی خداوند به اذن او و بعنوان چراغی نورانی در حال نورافشانی و تلولؤ چراغ نورانی و روشن کننده‌ی راه انسانیت و بشریّت است.

در این کلمات به هر چیز، اشاره شده است، درست آنچنانکه خورشید، آسمان را شعله‌ور می‌کند و آنچه که تاریکی در دنیا وجود دارد، از میان بر می‌دارد، محمدﷺ هم، راه را روشن می‌کند و ظلمت نادانی را در پیش پای بشریّت بر می‌دارد.

آن بی‌نوایان، آن کمونیستها، آن سرمایه‌داران، یا آن متفکرین، که تنها و تنها، به عقل خودشان مغرور شده و فریب خورده‌اند و به گمان و بحساب خودشان، به حقیقت رسیده‌اند و در حالی که به آن نرسیده‌اند، ما را بشدت می‌خندانند.

مثل آنان درست مانند مثل بخارهای است که بر روی آب پراکنده بوسیله هوایی برانگیخته می‌شود و نابود و متلاشی می‌گردد و دوام و ثبات را از دست می‌دهد.

اما محمدﷺ، بر روی بلندترین قله‌ها می‌ایستد و از اعلی‌ترین آسمانها طلوع می‌کند و به اذن پروردگارش بر عموم بشریت نورافشانی می‌کند. کسی از او نور بگیرد، بیناتر می‌شود، و کسی نگیرد کور می‌شود و نادان.

۱ـ سوره احزاب، آیه‌های ۴۵ و ۴۶

آنان خنده‌ی مرا به جوش و خروش می‌آورند، وقتی که میخوانم، آنچه که می‌نویسند، و آنچه که تألیفاتشان را به آن املأ می‌کنند، و آن‌چه که یاوه سرایی می‌کنند. می‌گویم علّت چیست، که آنان نمی‌توانند مفهوم این حدیث را بفهمند، علّت چیست که می‌کوشند چراغ ناتوان و ضعیف خود را برافروزند؟ در حالی خورشید محمدﷺ عالم را روشن و منورگردانیده است در دلشان جز کبر و نخوت چیز دیگری نیست.

اگرکبر و نخوت نبود، گروه‌گروه و صف صف، پیش می‌آمدند و می‌پرسیدند: ای محمدﷺ چیست این مفاهیم شگفت‌انگیز، که می‌گویی. به ما بیاموز، آنچه که خداوند به تو آموخته است.

اگر پیش می‌آمدند، او را نسبت به خود، با رحم و مهربان می‌دیدند و دیگر در تاریکی گمراهی نمی‌ماندند، وگوش می‌دادند، او را، که می‌گوید: «کارها بستگی به نیّت دارد.» و لذا تمام کارهای خود را، بر این اساس تنظیم می‌کردند. و در دنیا و آخرتشان خوشبخت و سعادتمند می‌شدند. اما بشدّت از او روی بر گرداندند.

بدانید: ای غولهای کفر، در شرق تاریک، و غرب مغرور. برگردید. توبه کنید، از کبر و نخوت درآیید. به سوی خدا برگردید. و به سوی او بشتابید، و از آن تاریکی و گمراهی بیرون آیید. از آن کبر و نخوتی که محرومتان کرده است، به نوری که محمدﷺ به آن مبعوث شده است، خود را رهاکنید. در این صورت است، می‌بینید و درک می‌کنید، که حق همراه اوست.

براستی این معارف، و این علمها، و این فلسفه‌ها و این سوسیالیستها، و این سرمایه‌داریها، و این موضع‌گیریها و جهت‌گیریهای مختلف، و.. بطور کلی بازیهای بچگانه است. در هر شرایطی کامل بودن آن را تصور نمائید، آنچه که محمدﷺ آورده است، از آن کامل‌تر است. و آن را بعنوان راهنما گمان برید، آنچه که محمدﷺ قانون‌گزاری کرده است پایدارتر و هدایت کننده‌تر است.

آن بدان علّت است که او بی‌خود و برای خود حرف نمی‌زند، بلکه آنچه که

می‌گوید: باو وحی شده است، از طرف پروردگارش، او راه را برای بشریّت روشن می‌کند. تا هر انسان زندگی خود را بر مبنای دلیلی روشن، آغاز کند، کسی که خداوند بزرگ اراده کند، در دنیا و آخرت به او پاداش خیر خواهد داد.

کسی که هدفش وجهی از وجوه دنیا باشد، او سهمی از پاداش ندارد و از منفعت دنیا و آخرت بی نصیب می‌باشد. پس انسان باید زندگی را بطور کلّی متوجه خداوند نماید. اما اگر مانند حیوان کورکورانه بگذرد و در درّه‌های آن، سرگردان باشد، سرانجامی را از آن درک نمی‌کند، و ابتدای آن را نمی‌تواند به یاد آورد، همچنانکه فلاسفه ماتریالیست، در مورد انسان اراده می‌کنند و تصور می‌نمایند. آن چیزی است، حضرت محمدﷺ مردودش می‌داند.

کمونیستها پیشرفته نمی‌باشند، آنچنانکه گمان می‌برند. بلکه مرتجع و بدترین مرتجعین هم می‌باشند. آن گمان و خیال است. می‌خواهند بشریّت را به پائین و پست‌ترین صفات به ناچیزترین خیالات و به تاریکترین نظامش برگردانند.

می‌خواهند. انسان به عمیق‌ترین ظلمات و تاریکیها برگردانند، به جایی که پروردگارش را انکار کند.

پس کدام ارتجاع، از آن ارتجاع که آنان گمان می‌کنند، برتر است.

اما محمدﷺ می‌خواست کلّ بشریّت را، به جلو پیش ببرد، می‌خواست آن را تا آن حدّ که پروردگارش را بیابد، بالا ببرد و متعالی کند، آن پروردگاری، که او را آفریده و آراسته کرده است.

پس اگر عاقلانه فکر می‌کنید، کدام مرتجع است و کدام پیشرفته؟ آن کسی که انسان را تا پائین‌ترین مراحل تفکر (تا اسفل سافلین) فرو می‌راند، تا انکار وجود پروردگارش، یا آن کسی که انسان را تا متعالی‌ترین مراحل، بالا می‌برد؟ تا رسیدن به پروردگارش. براستی کدام یک؟

محبت : پیامبر فرموده‌اند: «هیچکدام از شما ایمان نخواهد داشت، مگر آنچه که

برای خود دوست می‌دارد برای برادر دینیش دوست داشته باشد»[۱]

جامعه، جامعه محبّت است، نه جامعه کینه و نفرت. جامعه‌ی رحم و مهربانی است، نه جامعه بی محبتی و نامهربانی. جامعه‌ی انس و الفت است. نه جامعه‌ی بغض و حسادت.

و محمدﷺ در آن جامعه ندا داد و گفت (هیچیک از شما ایمان نخواهید داشت) یعنی ایمان مسلمانان به خدا و رسول خدا کامل نمی‌شود و نزد خداوند، بعنوان مؤمن اعتبار ندارد، مگر اینکه (برای برادرش، دوست داشته باشد، آنچه که برای خود دوست می‌دارد)

تعبیری است عمیق، و دقیق به شناگری ماهر و روشنایی طولانی نیاز دارد. تا به حقیقت و لبّ آن دست یابیم در آن است، آنچه که در آن است .

در آن است که بشریت همگی جز و یک خانواده و همگی برادر هستند. بدین علت است فرمودند (برای برادرش) نگفت: برای دیگران یا برای مردم.

براستی برای برادرش، آنچنانکه که پروردگارش، در کتاب کریمش یادش داده است: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ براستی مؤمنان برادر همدیگر هستند.[۲]

وقتی بشریت یک خانواده باشد. واجب است، ارزاق روی زمین را بین خود توزیع نمایند درست مانند افراد یک خانواده که همگی از ذخیره‌ی خانواده استفاده می‌کنند. در نظام اسلامی هر فرد حق دارد تا حد کفایت خود از در آمدش بهره برداری کند و برای سایر برادرانش تا حد کفایت منظور نماید. اگر درآمد به حّد کفایت همگی نرسید، از روی عواطف، ترحم، مودت، و برادری در بین آنان تقسیم کند و احساس همیشگی در بین باشد: (دوست داشته باشد برای برادرش، آنچه که برای خود دوست می‌دارد)

و آنچنانکه برای خود دوست می‌دارد بحد کافی بهره برداری کند، برای برادرش دوست داشته باشد، تا رفع نیاز بهره‌مند شود، بر او واجب و الزامی است. آنچنانکه

۱ـ بخاری، فتح‌الباری، ج ۱، ص ۴۸ و ۴۹

۲ـ سوره حجرات. آیه ۱۰

برای خود دوست می‌دارد، که مورد سستم واقع نشود. بر او لازم است که بخواهد، برادرش مورد ستم قرار نگیرد.

بلی : بخواهد، برادرش مورد ستم قرار نگیرد و همچنانکه آرزو دارد که خود در زندگی خوشبخت شود، بخواهد، برادرش هم خوشبخت و سعادتمند باشد.

و این، چشمه‌ای است، جاری و تا ابد کجروی ندارد. و از لحاظ خیر و رحمت و برکت فوران می‌کند و میجوشد.

مارکسیستها و سرمایه داران، چنین چیزی را درکجا دارند ؟

به آنچه که در توان می‌باشد : حضرت عایشه رضی الله عنها می‌گوید: حضرت رسول اکرم ﷺ، وقتی که به آنان (یاران) به انجام هرکاری فرمان می‌داد، به آن حدی که در توان بود، فرمان میداد. گفتند: ما مانند تو نیستیم ای رسول خدا. خداوند بزرگ نافرمانیهای اول و آخر ترا مورد بخشش قرار داده است. خشمگین می‌شد، حتی نشانه خشم از چهره‌اش نمایان می‌گشت. سپس می‌گفت: (براستی پرهیزکارترین شما پیش خداوند و عالم‌ترین شما به خدا من هستم)(۱)

آسان گرفتن در اعمال به آنچه که در توان است و می‌تواند آن را انجام دهد فرمان او بود همچنانکه که پروردگار متعال درکتابش قرآن کریم، به او آموخته است ﴿لا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا﴾ هر کس به اندازه توانش مورد تکلیف قرار می‌گیرد(۲)

وقتی به آنان دستوری میداد، برای انجام کارها به اندازه توانائی دستور می‌داد.) عایشه بزرگوار دختر آن بزرگوار رضی الله عنها، آن زنی که با حضرت رسول اکرم زیست و در خواب و بیداری با او بود، برای ما از سیاست اجتماعی حضرتش ﷺ بازگو می‌کند و بازگو می‌کند از دستورهایش. و کارها را تا حد توان و طاقت انجام دادن. رفق و ملایمت، رحمت، رأفت، دادگری، لطف و محبت، و از... و از...

این سخن برای تو شیرین نیست؟ براستی پیامبر ﷺ ما فوق همه اینها بود. یارانش با او مجادله می‌کردند و می‌گفتند که ما مانند تو نیستیم، ای رسول خدا. ما را

۱ـ بخاری: فتح الباری ج ۱ ص ۶۰ ۲ـ سوره بقره آیه ۲۳۳

آزاد بگذار که بالاتر از توان و طاقت خودمان تکالیف را انجام دهیم. ما را آزاد بگذار، که در پیشگاه خداوند،کارهای بزرگتری را انجام دهیم، که بوسیله‌ی انجام آن تکالیف به او نزدیک شویم زیرا خداوند بزرگ بی أمریهای اول و آخر ترا مورد عفو و بخشش قرار داده است ما را آزاد بگذار. تو مردی هستی، که خداوند آنچه که از تو گذشته است، ازگناهان و آنچه که اگر بعداً پیش آید بخشیده است و با این وصف تو در عبادت می‌کوشی و می‌کوشی.

چه قدر نیازمندیم، در حالی که خطاکار هستیم، به تلاش بیشتر، و انجام اعمال و تکالیف بیشتر، باین امید خداوند بزرگ از ما راضی شود.

جواب و فرمان پیامبرﷺ چه بود؟ آیا گفت بروید و بالاتر از توان خود و طاقت خود، تکالیف را انجام دهید ؟

نه هرگز. بلکه خشمگین می‌شد، خشم از چهره‌اش آشکار بود، از آنچه که می‌گفتند به شدت خشمگین می‌شد. چون نسبت به آنان مهربان رئوف بود. پس رحم و رأفت جاویدانه خود را بیان می‌کند و میگوید:(براستی پرهیزکارترین شما و داناترین شما به خداوند بزرگ من هستم).

بلی. پرهیزکارترین آنان بلکه پرهیزکارترین تمام مردم، حضرت محمدﷺ است. اوکسی بود که حق تقوای خدا را داشت وکسی بود که به هیچوجه نافرمانی خدا را نکرد. این خشمگین شدن برای چه بود ؟

چون اوﷺ جواب می‌داد و بشریت می‌بایست در سطحهای مختلف گوش فرا می‌داد.

و عالم‌ترین شما به ذات خداوند من هستم) هر کجا؟ از اینجا که پیامبر ﷺ متقی‌ترین انسانها بود ،در پیشگاه خداوند، چون عالم‌ترین انسان بود. از لحاظ شناخت خداوند بزرگ.

این چه عظمتی است ؟این دریای بیکرانی از نور است، که امواج پرتو اندازش به آفاق ابدیت موج می‌زند.

محمدﷺ کدام است ؟چیست محمدﷺ ؟محمد عالم‌ترین، با معرفت‌ترین انسان به عظمت وذات خداوند بزرگ است.

بلی. بعداً هم بلی. سپس هم بلی. و.......

نسبت به فردی که خداوند انتخابش کرده است، هدایتش نموده است، به مقامش رسانده است، دوستش داشته، مورد عطا وبخشش قرارش داده است، برتریش داده است. به او آموخته، آنچه که از پیش نیاموخته بود، برای او ملک و ملکوت و جبروتش و رحمت و قهرش را مکشوف کرده است، او رابه سیر وگردش شبانه هستی برده است. و به عالم کبریا (معراج) رساندش، وتاقاب قوسَیْن، بخود نزدیک کرد و نشانه‌های عظمت خود را به او نمایاند، چه گمان و نظری؟. و تا چه حّد و نهایتی، علم او و شناخت او به خداوند، راه یافت.

محمدﷺ شناختی را از خداوند بزرگ داشت. و چیزی را از او می‌دانست، اگر یک قطره از بخار آن می‌چکید برای همه مردم تا آن روز قیامت کافی بود.

و باین دلیل است، چیزهایی، از خداوند بزرگ میداند،که خشیتش از خداوند و تقوایش برای خداوند است.

انسان نزد محمدﷺ ابزاری نیست، نهایت درجه طاقت و توان بگردد، تا آخرین حد تولید کند، اگر چه هلاک و نابود شود.

نه هرگز. در همه کارها و تکالیف، به مدارا با وجود خودشان، دعوتشان می‌کند. حتی هم در تقربات و عبادات خداوند، از اعمال تا حد توان، مکلف می‌باشند. فرمایش پیامبر اکرمﷺ در این مورد برای ما کافی است، (دوست داشتنی‌ترین دین نزد خداوند دینی متمایل (حنیف) به سهولت است)

یعنی محبوب‌ترین دینها نزد خداوند بزرگ دینی حنیف اسلوب و روشی حنیف یعنی مسائل از باطل، به سوی حق، که در آن سختی و ضیقت برای مردم وجود نداشته باشد.

حق عموم: حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند (به من فرمان داده شد، که با مردم بجنگم تا شهادت دهند و بگویند: ﴿اشهد أن لا إله إلاَّ الله وَ أَنَّ محمداً رسولُ‌الله﴾ نماز را اقامه کنند و زکات را ادا نمایند وقتی که اینها را انجام دادند، خونشان واموالشان از طرف من محفوظ می‌ماند، جز به حق وحسابشان به خداوند است[۱].

او به همه مردم اعلام می‌کند که خداوند به او فرمان داده است، که با همه آنهاکه شهادت نمی‌دهند ﴿لا اله الا الله محمد رسول‌الله﴾. بجنگد

چرا و برای چه؟ زیرا ﴿لا اله الا الله﴾ همان هدف نهایی آفرینش مردم است. آفریده شدند، تا آن هدف را بشناسند و تکرارش کنند و بر زبانش آورند. واگر آن رامحقق نکنند وبه تحقیق نرسانند، بر پیامبر الزامی است با آنان بجنگد و برخداوند است او را یاری دهد.

مردی آمد و حق در دست دارد و مردم را به سوی آن دعوت می‌کند. اگر تمرد نمودند، بر سر آن، با آنان می‌جنگد زیرا اصرار او براین است که آنان را از طریق اجرای این حق، بالابرد ومتعالی نماید و عقل آنان را رشد وترقی دهد.

پس چه؟ و بر سر چه با آنان می‌جنگد؟

نماز را اقامه کنند و زکات را ادا نمایند. امتیازی بین این و آن نیست و نماز حق خداوند بر بندگان و زکات حق بندگان بر بندگان است، حق فقیر بر اغنیا و حق عموم بر قدرتمندان است.

گفته‌اند حکم متمرّدین ادای زکات درست مانند حکم ترک کنندگان نماز می‌باشد و بدین علت بود حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه وقتی که بر مسند خلافت نشست، با متمرّدین ادای زکات وارد جنگ شد و به آن، بر وجوب جنگ، با مانعین نماز و زکات استدلال نمود.

این همان نکات مثبتی بود که محمد ﷺ آوردش، و دولت بزرگ خود را، دولت حق و محبت و دولت عدالت را بر آن تأسیس نمود.

۱ـ بخاری. فتح الباری ج ۱ ص ۶۴ ج ۳ ص ۲۰۶

مسئله، مسئله آزادی شخصی، آنچنانکه خیالپردازان، گمانشان می‌رود، نیست. نه هرگز. این طور نیست ∙ دولت قدرت خود را در اجرای حق اعمال می‌نماید. و عقیده خود لا اله الا الله را رعایت می‌کند و اجازه فرق و شکست آن را به کسی نمی‌دهد. و اگر کسی از دور یا نزدیک به آن آسیب رساند، با او می‌جنگد یا کلمةالله پیروز می‌شود، یا بر سر پیروزی آن به شهادت می‌رسد

پس مراقبت از مردم را الزامی، می‌داند، آیا آنان از فرمان الله اطاعت می‌کنند و نماز می‌خوانند. یا مردمانی بیهوده و عبث می‌مانند و به زبان لا اله الا الله را می‌گویند و در اعمالشان اثری از آن مشاهده نمی‌شود. اگر بر آن تأکید کرد و آنان نماز را نخوانند بشدت مورد مؤاخذشان قرار می‌دهد. در صورتی تمرد نمودند جنگ و کشتار با آنان قطعیت می‌یابد.

پس از سرزمینش مراقبت می‌کند. زکات اموال خود را ادا می‌نمائید. اگر به ادای آن اقدام کنند، خون و مالشان محفوظ و در امان است و در حصار حفاظت قرار دارند. اگر از ادای آن سرپیچی کردند قهراً و جبراً، از آنان می‌گیرند. و اگر تمرّد نمودند، جنگ با آنان الزامیّت دارد.

بنگرید مفید و مثبت است. انقلاب بعد از انقلاب است. این همان دولت حضرت محمدﷺ است دولت حق است به حق دعوت می‌کند مطابق حق است به حق بر دست منحرفین می‌زند.

اینها مفاهیمی متعالی هستند، بالاتر و متعالی‌تر از سطوح دولتی معاصر، بطور کلی و عمومی اینها بالاترین مراحل پیشرفت هستند، اگر به عقل مراجعه شود.

همه را مورد سؤال قرار می‌دهیم : قَالَ تعالی: ﴿فَوَرَبِّکَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ به پروردگارت سوگند مورد سؤال قرار می‌دهیم آنها را در قبال کارهایی که انجام می‌دهند.(۱) این مسؤلیّت و احساس مسؤلیّت است.

در برابر چه کسی؟ در برابر قانون؟ در برابر دولت؟

۱ـ سوره حجر. آیه‌های ۹۲ و ۹۳

نه هرگز. نه در برابر دولت. نه در برابر قانون نه در برابر هیچ. فقط در برابر الله. براستی او میخواهد خست درون همه این مخلوق، که انسان نامیده می‌شود بردارد و نابود کند. می‌خواهد جز دل و ضمیر خود او، راه چیره شدن و تسلط یافتن دیگران، بر او قرار نگیرد و باز نشود. می‌خواهد آزاد و آزاده‌اش قرار دهد، چوب دستی بر سرش، مانند چوپان عصایش را، بر سر گله‌اش بلند می‌کند و آنها را می‌راند، بلند نشود.

نه نه نه هرگز

می‌خواهد بزرگوار و محترم باشد، بر نفس خود رقیب شود، می‌خواهد فقط بر خوف از الله متمرکزش کند، آن هم از طریق فکر، تمرکز یافتن سؤالات خداوند، بر سر او، در روز قیامت. که چه وقت این مفهوم در نفس او استقرار می‌یابد و از پروردگارش، خوف در دلش ایجاد گردد و نفس خود را از هوا و هوس محافظت کند.

آن روز است که نظام از روی فرمانبرداری عشق به آنچه که در پیش خداوند است، و خوف از عقاب او، نه از خوف قدرت سلطان، یا هر انسان که در بین مردم پایدار می‌شود.

گفته‌اند: معنا و مَفهوم آن این است، نسبت به اعمالشان، مورد سؤالشان قرار می‌دهم، تمام اعمال آنان.

بنگر و بدان هر کاری که تو انجام می‌دهی، خداوند در مورد آن، از تو سؤال خواهد کرد. آیا تو از آن کارت رضای خدا را می‌خواسته‌ای؟ آیا در آن کار نیّت خیر داشتی، یا بد؟ یا کار خیر، یا کار بد؟

پایه و اساس بزرگ و مبارکی است، که ساختار امتها، بر آن و بر منفعت و اقتدار و قدرت آن بنا شود. مانند سایر دولتها نیست که ساختار حکومت خود را بر تاریکی کفر و فساد اعمال و بنیانگذاری می‌کنند.

خداوند بزرگ می‌گوید ﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾

آیا کسی خانه خود را بر پرهیزکاری در پیشگاه خدا و رضای او بنا نهد، بهتر است، یا کسی خانه‌اش را بر لبه چاهی آماده سقوط که بوسیله آن به آتش جهنم فرو افتد ؟و (بدانید) خداوند ستمکاران را هدایت نمی‌کند.(۱)

محمدﷺ انفاق را به عبادت متحول می‌کند : حضرت رسول اکرمﷺ فرموده‌اند (براستی تو هر چیزی را انفاق کنی، مادام هدفت رضای پروردگارت باشد، حتی آنچه که در دهان همسرت می‌گذاری در قبال آن پاداش می‌گیری.)(۲)

اوﷺ زندگی را به عبادت متحول و تبدیل می‌کند. انفاق اموال راکه عملی مادی محض است به عملی روحی زیبا، که انسان را در پیشگاه پروردگارش متعالی می‌نماید، تبدیل و تغییر میدهد.

این همان توجیه و راهنمایی با ارزش و مفیدی است، برای انسان در همه کارهایش، و راهنمایی است، در همه چیز به ارزشهای عالی.

«تو هر چیزی را انفاق می‌کنی» آن انفاق هر چیزی که باشد کم یا زیاد یک سکه واحد، یا میلیونها میلیون سکه، خوردنی، یا نوشیدنی، لباس، یا هر آنچه که به درد بخور باشد.

«هدف از آن انفاق رضا الله باشد» در وقت انفاق خداوند بزرگ هدف اصلی و رضای او منظور نظر باشد.

«پاداشی برای آن قطعی است»، بطور حتم در برابر آن پاداشی در پیشگاه خداوند بزرگ ثبت شده است.

«حتی چیزی که در دهان همسرت می‌گذاری»، لقمه نان، یک عدد شکلات، یک قاشق شربت، یک عدد خرما، و حتی آنچه که وظیفه داری و هدف از آن اگر چه خیلی ناچیز است رضای پروردگارت، منظور نظر باشد بدون اجر و پاداش نیست.

خبر دارید؟ که حضرت محمدﷺ درِ خزائن رحمت پروردگار را برای بشریّت می‌گشاید و در دست هر کس کلید مخصوصی قرار می‌دهد و به او می‌گوید: هر

۱ـ سوره توبه آیه ۱۰۹
۲ـ بخاری فتح الباری ج ۱ ص ۱۱۲

وقت خواستی می‌توانی درِ خزانه‌های پروردگارت را باز کنی و هر طور میل داری و می‌خواهی از آن برداری. این تو و این کلید. قلبت به یاد پروردگارت باشد و نیّت و ارادت به سوی او. در این صورت خزانه پروردگار برای تو باز می‌شود و از فیض و رحمت فراوان برخوردار خواهی شد

این کلیدی سحری است که حضرت محمدﷺ در اختیار هر انسانی، مجانی قرارش میدهد در مقابل آن نه پاداش می‌خواهد و نه تشکر. آنچنانکه خداوند بزرگ: گوید: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾ بگو ما در قبال آن مزدی نمی‌خواهیم.(۱)

﴿وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ﴾ ما ترا فقط بعنوان رحمت برای جهانیان ارسال داشته‌ایم.(۲)

هر وقت و هر زمان، در طول زندگیت، چیزی را، از اموالت، در راه خدا بذل و بخشش کنی، در هر جهتی از جهات، کافی است، در انفاق کردنت، رضای خداوند را در خاطر داشته باشی

و همه اینها را به اجر و پاداش، مانند نماز، حج و کل عبادتها، نزد خداوند، منظور می‌شود

فقط کافی است. کلید را بچرخانی و خداوند را بخواهی چه رحمتی است که محمدﷺ برای ما آورده است، وقتی که ما چیزی را از اموالمان انفاق می‌کنیم، به هر صورتی، این به عبادت ارزشمندی، نزد خداوند تبدیل می‌شود و آن را می‌پذیرد و در روز قیامت به آن پاداش می‌دهد.

چه فرق و امتیاز فراوانی است بین این نور که حضرت محمدﷺ، اعمال مادی خالص ما را به آن می‌پوشاند و به نیروی روحی ارزشمندی متحولش می‌کند و بین آن ظلماتی که ماتریالیستها، اعمال ما را، در آن فرو می‌برند و تاریکی بر تاریکی را بر آن می‌افزایند؟...

سبقت در دانش اندوزی : انسانی یافت نمی‌شود به پیشرفت علمی، دعوت

۱ـ سوره فرقان. آیه ۵۷.

۲ـ سوره انبیاء. آیه ۱۰۷

کند، آنچنانکه حضرت محمدﷺ دعوت کرده است.

خداوند بزرگ در قرآن کریم می‌گوید: ﴿يَرْفَعِ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ والَّذِينَ أُتُوا الْعِلْمَ دَرَجٰتٍ﴾ بلند مقام می‌دارد، خداوند بزرگ، کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کسانی که علم را آموخته‌اند بدرجات بلندی.(۱)

اگر دو مرد، دو انسان، در ایمان مساوی و یکسان باشند، آن یکی برتر است که عالم‌تر است، گفته‌اند، در این آیه خداوند، عالم را مدح و تمجید کرده است. به این مفهوم است، که خداوند بزرگ، کسانی که ایمان آورده و علم را هم آموخته‌اند، بر کسانی که فقط ایمان آورده‌اند و علم را نیاموخته‌اند به مراتب در دینشان، درجاتی را برتری داده است. البته به شرطی و در صورتی که، فرمانی به آنان داده شده است اجرا نمایند. عده‌ای می‌گویند: در ثواب و کرامت برتری دارند. عده‌ای می‌گویند: در دنیا فضل دارند. در هر شرایط عالم برتری دارد.

خداوند بزرگ تا آخرین حد و مرز پیشرفت علمی، دعوت می‌کند و در قرآن می‌گوید: ﴿رَبِّ زِدْنِی عِلْماً﴾ پروردگارا بر علم و دانشم بیفزا.(۲)

گفته‌اند: خداوند به پیامبرش فرمان نداده است: در هیچ چیزی، جز علم، زیادی و اضافی را خواستار باشد.

پیامبر گفته‌اند: (جز در دو چیز نباید حسادت برد. یک حسادت به مردی که خداوند مال فراوانی را به او عطا کرده است و او هم در انفاقش در راه حق توانمند است و آن را هلاک می‌کند (مصرف می‌کند). دو حسادت به مردی که علم و حکمت را آموخته است، به آن قضاوت می‌کند و تعلیم می‌دهد.(۳)

یعنی در هیچ چیزی از چیزها چه کم، چه زیاد، چه با ارزش، چه بی ارزش، حسادت در هیچ شرایطی در شریعت اسلام جایز نمی‌باشد، جز آن دو مورد:

مردی مال خود را در راه خدا انفاق می‌کند و مردی با توان علمی و حقوقیش که

۱ـ سوره مجادله آیه ۱۱ ۲ـ سوره طٰه. آیه ۱۱۴

۳ـ بخاری فتح الباری ج ۳ ص ۲۱۵. صحیح ترمذی، ج ۴ ص ۳۳۰

دارد، قضاوت کند و تعلیم دانش دهد.

گفته‌اند: در این عبارت دو کلمه مبالغه‌آمیز وجود دارد. یکی تسلط (مسلط شدن) که به چیره شدن و غلبه و قهر نفس به حسادت فراوان، دلالت می‌کند.

دیگری لفظ هلاک، دلیل بر اتمام مال و عدم بقای آن است.

«در راه حق»، یعنی او تمام مالش را از بین می‌برد همه را در راه خدا به نفع عموم مردم انفاق می‌کند.

«مردی که خداوند به او علم و دانش و حکمت داده است»، یعنی قرآن یا علم کامل را باو عطا کرده است (باین اعتبار که قرآن قله مرتفع علوم است) آن مرد بوسیله آن علم و حکمت هم قضاوت می‌کند وهم تعلیم می‌دهد. آن هم بر دو مبالغه، شامل است:

یک: حکمت که بر علم و آگاهی دقیق و محکم دلالت می‌کند.

دو: قضاوت بین مردم، و تعلیم و تربیّت آنان، که اینها از خلافت نبوّت می‌باشند. سپس لفظ حکمت اشاره‌ای است، که به کمال علمی و به کمال عملی منجر می‌شود.

این است، آن حسدی که پیامبر اسلام، مباحش کرده است. بلکه در واقع آن حسد بمفهوم خود حسد نمی‌باشد، درست برانگیختن ملتها و انسانها است، به رقابت و مسابقه درکارهای خیر و مفید، در بذل و بخشش مال در راه خیر و منفعت و...، رقابت میکنند، و برای حکمت آموزی و دانش بیشتر، و پیشرفت علمی، از همدیگر سبقت می‌گیرند.

حضرت محمد(ص)چگونه آتش درون فقراءرا به نور متحول کرد

بی‌نوایان نزد پیامبر آمدند و گفتند: صاحبان مال و ثروت، بوسیله اموال خود، بدرجات عالی و نعمتهای پایدار دست یافته‌اند، نماز می‌خوانند، آنچنانکه ما می‌خوانیم روزه می‌شوند همچنانکه ما روزه میشویم. و آنان از لحاظ اموال که بوسیله آن به حج می‌روند عمره می‌کنند صدقه میدهند و به جهاد می‌روند:

در جواب فرمودند (گوش کنید چیزی (وردی) را بشما می‌گویم، اگر به آن توجه کنید و یادش، بگیرید، به آنان که جلو شما هستند می‌رسید وکسی بعداز شما به آن دست نمی‌یابد و شما بهترین آنانی که در میانشان هستید، جز کسی که، آنچنان عمل می‌کند ﴿سبحان الله﴾ و ﴿الحمدلله﴾ و ﴿أَللهُ أَكْبَرْ﴾ را بعد از هر نماز هر یک سی وسه (۳۳) بار بگوئید.[۱]

جماعتی از بی‌نوایان صحابه رسول خداﷺ از جمله ابوذرغفاری ابودردا و... به عنوان چهره‌های مردمی در حال اعتراض و به نمایندگی همه رنج دیدگان به خدمت پیامبرﷺ رسیدند.

آمده بودند برای حل مشکلشان، پیش مردی که به او ایمان آورده بودند، برای برطرف‌کردن آن مشکل حاضر شدند وگفتند: صاحبان ثروت و مال ،اموال فراوانی را به انحصار خود در آورده‌اند مقام عالی و رفیع و نعمت پایدار را در پیشگاه خداوند، بدست آورده‌اند مانند ما نماز می‌خوانند و در خواندن آن با ما رقابت

۱ـ بخاری فتح الباری ج ۲ ص ۲۶۰ الی ۲۶۲. مسلم شرح امام نوری ج ۴ ص ۹۹

می‌کنند و ما هیچ فضل و برتری، در نماز خواندن، بر آنان نداریم

در روزه و روزه داری، هم با ما در رقابت اند و ما هیچ از آنان مقدم‌تر نیستیم. و بالاتر از این که مانند ما، انجامش می‌دهند بر ما برتری و زیادتی از لحاظ مال و ثروت دارند، که از طریق آن به حج و عمره می‌روند و بارها و بارها، این فرض و سنت را تکرار می‌کنند و ثواب را بدست می‌آورند و بر قربت آنان به خدا افزوده‌تر می‌شود.

جهاد می‌کنند و بوسیله این ثروت که دارند خود را برای جهاد آماده می‌کنند، و بوسیله بذل و بخشش دل دیگران را برای جهاد در راه خدا یاری می‌دهند انفاق می‌کنند، صدقه می‌دهند و پاداش عظیم و بزرگ نصیبشان میشود. ولی ما راهی به آنها نداریم حضرت رسولﷺ با این انقلاب که درمیان قاطبه مردم تهی دست شعله‌ور شده بود چگونه برخورد نمود، در برابر آتشی که در قلوب رنج دیدگان و تهی دستان، زبانه کشیده بود چگونه اقدام کرد؟

در جواب گفت چیزی را به شما می‌گویم اگر آن را فراگیرید به کسانی که از شما جلوتر هستند می‌رسید و مقام و درجات آنها را بدست می‌آورید. و کسی به این درجات و ثواب شما نمی‌رسد. و بهترین کسان می‌شوید، در بین مردمان. مگر آن ثروتمندانی که کار شما را انجام دهند در این صورت آنان یا مانند شما می‌باشند، یا از شما برترند آنچه که به شما می‌گویم: بعد از اتمام هر نماز تکرار کنید.

۱ـ تسبیحات: یعنی اول بگوئید: ﴿سُبْحانَ الله﴾ چون اقرار است به نفی نقائص از خداوند بزرگ و تأکید و تصدیق به پاکی و منزهی ذات مقدس او.

۲ـ حمد: بگوئید: ﴿الحمدلله﴾ چون اثبات کمال خداوند بزرگ را متضمن است و تأکید و تایید اینکه حمد فقط شایسته حقّ تعالی است.

۳ـ تهلیل بگویید: ﴿لا اله إلّا الله﴾ چون تصدیق به یکتایی و وحدانیت خداوند بزرگ است

۴ـ تکبیر: بگوئید: ﴿أللهُ أَكْبَرُ﴾ زیرا اقرار و اعتراف است به اینکه کسی که پاک و منزه است حمد و ستایش فقط سزاوار او است یکتا و یگانه است و مثل و مانند

ندارد. بزرگوار و بزرگوارتر است

گفتند: گفتن اینچنین کلماتی، با این سهولت و سادگی، و بدون رنج و زحمت، با آن کارهای شاق و صعب: که در جهاد و امثال آن پیش می‌آید، چگونه مساوی یکسان می‌باشد؟

این ایراد، اینچنین ردّ گردید :

حقیقت اداء این کلمات اخلاص است. مخصوصاً در مورد «حمد» در حال فقر و دست تنگی که از برترین و پرمشقت‌ترین کارها است.

سپس پاداش و ثواب الزامی نیست که برابر با رنج و مشقت باشد. ایا ندانسته‌ای در ادای کلمات شهادتین ثواب و پاداشی وجود دارد که در بیشتر عبادتهای با رنج و مشقت وجود ندارد

اغنیا و ثروتمندان رقابت می‌کنند : بعد از آنکه حضرت محمدﷺ گروه معترضین را به آن توجیهات توجیه و قانع نمود چه اتفاقی افتاد؟

مسئله‌ای لطیف و ظریف پیش آمد بزار از ابن عمر رضی الله عنه روایت می‌کند بعد از آنکه فقرا، در مورد تفضل و برتری اغنیاء شکایت کردند و جواب قانع کننده را از حضرت رسول اکرمﷺ شنیدند و به آنچه حضرتشﷺ گفته بود دست به اقدام زدند.

اغنیاء هم آن را شنیدند و مانند آنان ورد و ذکر را بدقت دنبال هر فرض نماز تکرارکردند. فقراء وقتی که از موضوع آگاه شدند مجدداً نزد حضرت رسول اکرمﷺ رفتند و گفتند: برادران ثروتمند ماهم: آن ورد و ذکر را می خوانند دیگر همانندی بین ما و آنان وجود نخواهد داشت: جواب چه بود؟

حضرت رسول اکرمﷺ فرمودند:

«این فضل و رحمت خداوند است به هر کس بخواهد اعطا می‌کند. ای گروه فقراء آیا رازی را برای شما بیان و بر ملا کنم؟ آنچه که مسلم است فقرای مسلمین نصف روز که پانصد سال است» قبل از اغنیاء داخل بهشت الهی می‌شوند

صحابه ثروتمند قضیه را شنیدند و بیشتر به رقابت پرداختند، می‌گفتند آنچه که آنان می‌گفتند.

مجمع صحابه، چه مجمع عجیبی، چه تربیت متعالی و رفیعی، آنان برای بدست آوردن آخرت نه دنیا چه رقابتی باهم داشتند. مقیاسها و کمیّتهایی هستند که هیچوقت آنها را در میان آن کسانی که به این نظام معاصرشان که ظلمت و رؤیاهای خیالی را بر زندگی مردم افزوده است، می‌بالند و مغرور شده‌اند، نمی‌یابید.

همه مردم در مورد دنیا و مال دنیا در آرزوهای نفسانی، در رقابت هستند، جز آنان جز یاران کرام پیامبر اسلامﷺ آنان در ماورای این زندگی، در چهار چوبه‌ی آخرت به رقابت پرداختند. فقراء نزد پیامبر اسلامﷺ شکایت می‌بردند که اغنیاء از طریق مال بوسیله صدقه و انفاق از ما پیشی گرفته‌اند. او هم ایشان را به ذکر آن تسبیحات ارزشمند، که در پیشگاه خداوند، اجر و پاداشی بزرگ‌تر از انفاق اغنیاء برایش در نظر گرفته شده است، متوجه می‌کند.

سپس به طور ناگهانی آگاه می‌شوند که اغنیاء در تکرار آن تسبیحات از آنان سبقت گرفته‌اند. تا در پیشگاه خداوند از آنان پیشی بگیرند.

این همان مجتمعی بود که محمدﷺ بوجودش آورد. و آن همان رقابتی بود، که ایشان را بر آن تربیت کرد.

اینها قصه‌های باقی ماندنی و جاویدان ایام و اعصار هستند، برای همه مردم، روشن و بیان می‌کند که محمدﷺ حقد و حسادت طبقاتی را هر چه بهتر معالجه می‌کرد.

آتش در دل محرومان شعله ورگردید که چگونه اغنیاء برای لقاءالله از آنان پیشی می‌گیرند. که چگونه اموالشان به آنان امکان می‌دهد که اعتبارشان نزد خداوند بزرگ بالا رود.آیا حضرت محمدﷺ آن آتش را خاموش نمود، و یا مانند حکومتهای ستمکار، وقتی که ملت بر می‌خیزند، و حقوق خود را مطالبه می‌کنند، مورد تهدیدشان قرار می‌دهند، آنان را تهدید نمود ؟یا به آنان سخنان سخت را گفت و

آتش درونشان را بیشتر شعله‌ورتر کرد؟

نه هرگز او جبار درشت خوی و غلیظ القلب نبود، بلکه رؤف ومهربان بود.آن آتش را، در درون آنان به نور تبدیل کرد. آن هم از طریق تسبیحاتی که در پیشگاه باریتعالی موج می‌زند ونزد او اعتبار می‌یابد.(۱)

بلی مسئله، مسئله نبوّت، رسالت، و چیزی است، مافوق تمام مفاهیم بشریّت، و این همان امتیاز است بین نبوت، وقتی که امراض نفسی را معالجه می‌کند، و بین سایر مردم وقتی بیماری نفسی را معالجه می‌نمایند.

انبیاء بطورکلی آن دلهای بیمار را به نور قدسی خودشان بر افروحته می‌کنند، به قلبهای سالم و صحیح متحولش می‌کنند.

در حالی آن ستمکاران بر قلبی که مرض دارد، جز فساد را نمی‌افزایند

پیامبرﷺ اغنیاء را فدا ننمود تا فقراء را راضی نماید و همچنین فقراء را فدا نکرد تا اغنیاء را راضی کند.

بلکه اغنیاء را راهنمائی کرد که نفوس خود را بوسیله بذل و بخشش نسبت به فقراء پاک نمایند. و فقراء را راهنمایی کرد، که حق خود را منصفانه و عادلانه از اغنیاء بگیرند. و اینان و آنان را، از راه محبت و برادری به هم نزدیک نمود برای طلب رضایت خداوند بزرگ سپس همه را به سوی خداوند بزرگ متوجه نمود، که همگی می‌گفتند ﴿سبحان الله، الحمدلله، لا اله إلّا الله، ألله اكبر﴾(۲)

حقوق عمومی چگونه ادا می‌شد ـ عقبه روایت کرده است: پشت سر حضرت رسول اکرمﷺ در مدینه نماز عصر را خواندیم و سلام داد و سپس به سرعت بر خاست و روی سروگردن مردم گام بر می‌داشت و خود را به حجره‌ی یکی از زنانش رساند. مردم از سرعتش ترسیدند. وقتی برگشت، دید که مردم از سرعت او در شگفتی فرو رفته‌اند، فرمودند: مقداری طلا نزد ما بود خوشم نیامد آن رانگاه دارم

۱ـ مسلم شرح امام نوری ج ۴ ص ۹۹

۲ـ به صفحه (۳۱۶) مراجعه شود.

گفتم آن را تقسیم کنند.)[1]

سخنی است، حدیثی است، که به اعلا درجه عظمت رسیده است. محمدﷺ با یارانش نماز عصر را اقامه می‌کند سپس به سرعت بر می‌خیزد و بر سرگردن صفوف به هم پیوسته مردمان پشت سرش، قدم بر می‌دارد و خود را به حجره یکی از زنانش می‌رساند مردم در دریای شگفتی و تعجب و ترس فرو می‌روند که پیامبر به چه علت دست به چنین حرکتی زد؟ چه خبر مهمی بود؟ چه مسئله‌ی خطیری اتفاق افتاده است ؟وقتی که بر گشت دید مردم در تعجب و شگفتی قرار گرفته‌اند. احساس کرد که این شگفتی از سرعت رفت و برگشت او است، که بدون فاصله پس از سلام نماز صورت گرفته است. که چه عجب مسئله‌ای پیش آمده است؟

فوری به صدور بزرگ‌ترین بیانیه‌ای که رئیس دولت بطور مطلق صادر می‌نماید، به تعجیل اقدام می‌کند و می‌گوید:

«یادم آمد مقداری طلا نزد ما است» یعنی که زکات شرعی است و به منزل ما آورده‌اند «خوشم نیامد در آخرت ماندگارم کند» و فکرم را بخود مشغول نماید واز توجه و اقبال و روی آوردن به خداوند بزرگ مرا به خود وادارد.

«به تقسیم آن فرمان دادم» که بین بی‌نوایان زودتر و سریع‌تر تقسیم شود.

این چه مسئله‌ای است :

این سرچشمه‌های مقدسی است: نورها بر نورهایش شعله ورمی شوند و تلؤلؤ کنان می‌درخشند. مقدار خیلی کم و ناچیز از طلاکه مردم به عنوان زکات اموالشان جدا کرده‌اند، محمد را در پیشگاه پروردگارش در حالی که با مردم نماز می‌خواند، یاد آوری کند، که آن را در بین مردم توزیع نکرده است. در خوف قرار می‌گیرد از مسجد خارج می‌شود فوری دستور توزیع آن را، بین صاحبان حق صادر می‌کند این همان احساس شریف اوست که در قبال مردم و ملتش دارد.

این اموالی که جمع آوری می‌شود و نزد او می‌آورند این زکات، آن صدقات نباید

۱ـ بخاری: فتح الباری ج ۳ ص ۲۳۲

حتی برای یک لحظه نزد او باقی بماند. الزامی است که فوری بین بی‌نوایان و ناتوانان توزیع و تقسیم گردد. خیلی خیلی و خیلی احساس رفیعی است.

محال است که همه مردم به مقام او ارتفاع یابند. مقام محمدﷺ مقام یگانه‌ای است. او می‌داند که این صدقات همان چرک اموال و بدن مردم است، آن را خارج می‌کنند، تا بوسیله آن خود و اموالشان را پاک و تصفیه نمایند. و به هیچوجه نباید نزد او بماند و نباید منافقین پیش خود بگویند، محمدﷺ اموال عمومی را نزد خود نگاه می‌دارد.

نباید یک لحظه در مورد آن اموال از فرمان خدا کوتاه آمد. و نباید آن را پیش خود نگاه دارد. و در پیشگاه خداوند مورد باز خواست قرار گیرد. چرا و برای چه آن را فوری به آن دهانهای گرسنه نرساند؟

این چه احساسی است؟ چه عظمتی است؟ چه نوع قانونگذاری است ؟و چه زیبایی و لطافتی است؟

چشمه‌ای است از لحاظ قانونگذاری، هدایت و راهنمای، رحمت برای جهانیان و عالم دنیا و آخرت، منفجر می‌شود و فوران می‌کند

نه نظام کمونیستی نه سوسیالیستی نه سرمایه داری و نه هیچکدام از آن نظامهایی که بر قلب بشر، بزرگی می‌نماید، به آنجا و به آنجا و به آن چیزی که محمدﷺ ارتقاء یافت و رسید، نمی‌رسند.

مناعت طبع داشتی؟ ای پیامبر خداﷺ -نپذیرفتی، که آن درهمها و دینارها، لحظه‌ای نزد تو ماندگار شوند و با قی بمانند. به سرعت خود را به آن رساندی و بین مردم توزیعش نمودی. مثل اینکه نافرمانی بود. «دور از وجود مبارک». به همه مردم آموختی و فهماندی که ملّت حق مشخصی دارند. و بر دولت واجب است، نسبت به ادای آن حق اقدام کند.

و هیچ قدرت و نیرویی بر رری زمین حق ندارد بین مردم و حق و حقوق آنان، در این مال (صدقات و زکات) تحوّل و تغییری ایجاد کند.

و تو به آنان فهماندی، و تو ای سید اول و آخر، و ای سرور بزرگواران، زندگی می‌کنی و چیزی، از اموال و املاک، در تملک نداری.

آنهایی که بین لایه‌های طلا و نقره که از خون مّلت ناتوانشان جمع‌آوری کرده‌اند، زندگی می‌کنند و گمان می‌برند، که امت محمدﷺ هستند، این را بشنوند.

کلمه‌ای که از دهانشان خارج می‌شود، سنگین است. هرچه که می‌گویند دروغ است.

چرا این «میلیونر» می‌گرید : برای «عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه که روزه بود، غذایی را آوردند. در این وقت گریست و گفت: «مصعب بن عمیر رضی الله عنه» که کشته شد، از من بهتر بود، وقتی شهید شد، او را در جامه‌اش، کفن کردند، سرش را می‌پوشاندند، پاهایش لخت می‌شد، پاهایش را می‌پوشاندند، سرش لخت می‌شد. و حمزة بن عبدالمطلب، از من بهتر بود و او هم شهید شد. پس دنیا برای ما بسط یافت، آنچنان که بسط یافت. و مال دنیا به ما اعطا شد، اینچنین که اعطاء شده است، سپس گریه رادوباره سر می‌دهد و غذا را ترک می‌کند[1]. این گریه، جز آنان،(اصحاب محمدﷺ،) که بر انوار تربیّت او. تربیّت یافته بودند، از چه کسانی سر می‌زند؟

«عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه» صحابه رسول‌اللهﷺ، یکی از آن ده نفر (عشره مبشّره) که حضرتش در دنیا مژده داخل شدن به جنت را به آنان داد، و یکی از سابقین اولین مهاجرین، به این دین، یکی از میلیونرهای اصحابه رسول خداﷺ، وغنی‌ترین مرد، آن مجتمع.

این مردکه بزرگی و عظمت در اطرافش جمع بود. مژده بهشت را با بزرگان به او داده بودند. و صاحب میلیونها، از مال دنیا بود. این مرد، که این حادثه عجیب و غریب از او سر می‌زند.

روزه بود. روزه سنّت، نه واجب. این اولین نور و اولین درخششی بود، از

۱ـ بخاری، فتح‌الباری، ج ۳، ص ۱۱۰

شخصیّت او. نمی‌زیست، آنچنانکه میلیونرهای، جهان زندگی می‌کنند و می‌زیند. بیهوده گویی را سر می‌دهند، دست به کارهای عبث می‌زنند، مشروب می‌خورند، می‌رقصند، زمین را پر از فسق و فجور و شرارت می‌کنند.

نه هرگز. او، غنی، شاکر و سپاسگذار، در پیشگاه پروردگارش، شب را در عبادت و شب زنده‌داری، و روز را، در روزه و سپاسگذاری به سر می‌برد.

از اموال خود بالاتر از حدّ معمول و توان و طاقت بشریّت بود، بذل و بخشش می‌کرد. حتی یک کاروان از مال التجاره خود را که بر می‌گشت، در راه خدا، صدقه می‌کرد.

بلی روزه بود. وقتی که آفتاب غروب کرد و وقت افطار رسید، غذا برایش آوردند، تا روزه را بشکند و افطار کند.

چه اتفاقی افتاد؟

آیا بر سر آن می‌نشست، مانند امروزی، آن را ببلعاند و فرو کشد؟ نه هرگز او احساس می‌کرد که این غذا گلوله‌ای آتشین است و تمام بدن او را سوراخ می‌کند.

«گفت: مصعب کشته شد، در جنگ احد، شهید گردید، او یکی از بزرگان صحابه بود پیامبرﷺ او را به مدینه فرستاد، که با آنان قرآن و آداب دین اسلام را بیاموزد. در جاهلیّت یکی از پرنعمت‌ترین مردم، از لحاظ زندگی، خوشپوش‌ترین از لحاظ لباس، و زیباترین از لحاظ زیبایی بود.

وقتی که مسلمان شد، پارسا گردید، زندگی را بر خود تنگ و به نان خشک زیست. ﴿رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللهَ﴾ مردانی در پیمان و میثاق خود، با خداوند، راست درآمدند و راست گفتند[1] در مورد او نازل شده است.

او بهتر از من بود». این سخن را از روی فروتنی، شکسته نفسی گفت. آن چنانکه حضرت رسول اکرمﷺ فرمودند: «مرا بر یونس بن متی، برتری ندهید» برای

۱ـ سوره احزاب، آیه ۲۳

بزرگواری او این کافی است که یکی از «عشره مبشره» است.

«در جامه خود کفن شد وقتی که در میدان جنگ احد شهید گردید. کفنش جامه‌ای خطدار کوچک بود، که جز آن نداشت. اگر سرش را به آن می‌پوشیدند، پاهایش عریان می‌شد، و اگر پاهایش را به آن می‌پوشاندند. سرش لخت می‌ماند. آن لباس او را نمی‌پوشاند. بدن مبارکش، از آن لباس کوچک، بزرگتر بود».

سپس صحابه میلیونر گفت: «حمزه سیدالشهداء پسر عبدالمطلب، عموی رسول خدا ﷺ و برادر، رضاعی (شیری) او، که به اسدالله معروف بود. وقتی که مسلمان شد به اسلام عزّت و عظمت بخشید. در «احد» شهید شد، و به سیّدالشهداء ملقّب گردید.

درست خیلی خیلی بهتر از من بود، در مقام شهادت، در راه خدا، از من پیشی گرفت و به لقاءالله پیوست.

سپس دنیا برای من بسط و وسعت یافت. به ما اعطاء شده آنچه که اعطاء شد...»

خداوند در، دنیا را، از اقطارش، بر آنان (متمولان) گشود، وگنجهای آن را، در بین دو دستشان قرار داد و در آن به میل خود تصرف می‌کردند.

از آن گنج خدادادی سهم فراوانی، بالاتر از تجارتی جهانی، که برای آن خیلی فراوان، در تکاپو باشند، نصیب عبدالرحمن بن عوف گردید.

گفت: «می‌ترسیم نعمتهای ما برای ما تأخیر را، ایجاد کند» خوف او، وگریان او را گرچه (یکی از عشره مبشره به بهشت بود)، از ترس و خوفی بود، که صحابه، از الحاق به درجات علیا و طول حساب وکتاب خوف داشتند.

سپس می‌گرید و غذا را ترک می‌کند، تا جایی که آرزوی خوردن آن را هم نمی‌کند. ترکش می‌کند، نمی‌خوردش، و از سر سفره بر می‌خیزد.

ای وای از این قصه، اگر نسلها همگی، از آن درس می‌گرفتند، از لحاظ تربیّت و هدایت برخوردار می‌شدند. غنی‌ترین مرد، غنایش، او را از خدا بی‌نیاز نمی‌کند. براستی او در حال سبقت گرفتن دائمی بود برای بذل و بخشش مال. به پیروی از

فرمان خدا، در راه خدا مرتب از مال، بذر می‌کرد.(۱)

این بذل و بخشش، از او چیزی کم نمی‌کرد، بلکه بر آن می‌افزود، هرچه بر بذل و بخشش می‌افزود، بر ثروت و غنای او افزوده می‌شد.

این مرد، این مقام را داشت. وقتی که روزه‌اش به اتمام می‌رسید، برایش غذا می‌آوردند، برادران دینیش، که در شهادت و مرگ، که به سوی الله، از او پیشی گرفته بودند، به یاد می‌آورد.

مصعب بن عمیر را به یاد می‌آورد، که از او غنی‌تر و ثروتمندتر بود، همه اموال خود را ترک و جاگذاشت و پیرو محمد ﷺ گردید. از ثروتش، از مرکز اجتماعیش، از جوانیش،از زیبائیش و از جاه و مقامش گذشت. همه آنها را ترک به دنبال محمد ﷺ افتاد. به مالش که ترکش کرده بود، و به دنیایی که از آن هجرت کرده بود، توجهی نکرد فقط متوجه خدا و رسول خدا گردید.

سپس شجیع‌ترین کسانی بود که مورد کرم خداوند متعال قرار گرفت. در میدان جنگ «احد» شهید گردید. کفنی که وجود مبارکش را بپوشاند نیافتند. جز آن پیراهن ساده، کوتاه، کهنه، که سرش را به آن می‌پوشاندند، پاهایش لخت می‌ماند، پاهایش را به آن می‌پوشاندند، سرش لخت می‌ماند.

بدان ای چشم. چگونه گریه نمی‌کنی که تو واقف به این فنا ناپذیر، و این عظمت و بزرگداشت بودی؟! مصعب: مصعب غنی و بی نیاز... به این حال برگردد. و اما آن، درجات است که خداوند بزرگ می‌خواهد به آن برسند.

سپس این صحابی میلیونر، از برادرش، حمزه سیدالشهداء، یاد می‌کند، که یکی از سران و بزرگان قومش بود، موقعیّت زندگی اشرافی خود را، رها کرد، و با حضرت رسول اکرم ﷺ مهاجرت نمود. و در قلب معرکه شهید شد. عبدالرحمن به چشمان

۱ـ به کتاب قصه‌های شیرین صفحه ۱۲۱، که عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه در جواب به عده‌ای از صحابه کرام رضی الله عنهم، گفت: اگر ده سکه را صدقه دهم، خداوند بزرگ صد سکه، اگر هزار سکه هدیه دهم، ده‌هزار می‌فرستد. مراجعه فرمایند مترجم

خود او را دید، که از جان و وجود خود در راه خدا، گذشت و دنیا را ترک نمود.

عبدالرحمن بن عوف، همه این موارد را، به خاطر آورد، و آنچه که او داشت، اموال و ثروت و تجارت و قدرت و عزّ وعظمت.

سپس فریادی تند و طولانی را سر داد و گفت: «می‌ترسم که نعمتهای ما، تأخیر راه ما باشد، می‌ترسم که این ثروت و نعمت که ما در آنیم، در آخرت چیزی را برای ما باقی نگذارد».

سپس منفجر می‌شود، می‌گرید و می‌گرید، سرانجام غذایش را ترک می‌کند و نمی‌خورد. این یک نمونه است، از اغنیاء و ثروتمندان محمدﷺ، که به تمام جهانیان معرفی می‌کنیم. تا بکوشند، که به او برسند، او را بفهمند و درکش کنند و دنبال او را بگیرند. بدانند که این کار، کار نظام کمونیستی، یا سرمایه‌داری نیست. این کار و احساسی است در ذات و درون خود انسان، در ترکیبات، عقل و قلبش. و جز آن ارزشی برای غنا و فقر وجود ندارد.

انسان گاه غنی و سپاسگذار و گاه، فقیر و ناسپاس است. مدار همه چیز در قلب است. این عالم در لهیب آتش شقاوت می‌سوزد، و در آن باقی خواهد ماند، مگر اینکه بر آن ارزشهای انسانی که محمدﷺ، یاران خود را، بر آن تربیت کرد منتظم شوند. مادام دلهای خود را از اعتقاد و ایمان به خداوند بزرگ لبریز و پر ننمایند، نظامشان و اموالشان، آنان را از خداوند، بی‌نیاز نمی‌کند.

امروز کسی در میان سرمایه‌داران، مانند عبدالرحمن بن عوف پیدا می‌شود؟ یا کسی مانند او غذایش را ترک می‌کند و در پیشگاه خداوند، برای خوف از او، و تقصیر، در ادای حق، می‌گرید؟ کجا است، کسی مانند او، یک مجموعه از اموالش را، در راه خداوند صدقه کند، و بعد از آن ادعا نکند که حقّ خداوند را، در بعضی اموالش، ادا کرده است؟

فاتح امپراطوری فارس می‌خواهد همه مالش را صدقه دهد

سعدبن ابی وقاص رضی الله عنه می‌گوید: سال حجة‌الوداع، حضرت رسول اکرم ﷺ از من، که بشدت بیمار بودم، عیادت می‌کرد. باو گفتم: درد من سخت کاری است. (ثروت فراوانی هم دارم. و وارثی بجز یک دختر ندارم: ایا ثلث مالم را صدقه دهم؟ فرمودند: (خیر). گفتم نصف آن را؟، گفتند: (خیر) سپس فرمودند: (ثلث، ثلث هم زیاد است. تو اگر ورثه‌ات را غنی باقی بگذاری، بهتر است تا اینکه نیازمند باشند و مردم کفاف آنان را دهند. تو اگر هر چیزی به خاطر طلب رضای خداوند، انفاق کنی، حتی اگر چیزی باشد، در دهان زنت قرار دهی، پاداش میگیری.»

گفتم: یا رسول‌الله از دوستان جا می‌مانم؟

فرمودند: (تو جا نمی‌مانی، کارهای درست و اعمال صالحانه را، انجام می‌دهی و به درجه و مقامت افزوده می‌شود. باین امید تو جا بمانی (طول عمر داشته باشی)، تا مردمانی از تو نفع ببرند، و مردمانی ضرر ببینند. سپس فرمودند:

«خداوندا. قبول کن از اصحاب من هجرتشان را، و آنان را به عقبشان بر نگردان، اما بیچاره «سعدبن خوله» پیامبر ﷺ برایش نگران شده وقتی در مکه وفات یافت(۱).

این حدیث بزرگی است. این مرواریدی است، از مرواریدهای انوار حضرت

۱- بخاری، فتح الباری، ج ۷، ص ۲۱۵ و ۸۸ و ۱۸۰ ج ۵ ص ۲۷۹ الی ۲۸۳ ج ۱۱ ص ۱۵۰ صحیح ترمذی ج ۴ ص ۴۳۰

محمدﷺ. همان سعدبن ابی وقاص، کسی بود حضرت عمرؓ خلیفه دوم مسلمین، بعنوان فرمانده کلّ نیروهای مصلح اسلامی، در عراق انتخاب و منصوبش کرد. و فرماندهی سپاه اسلام را در جنگ قادسیه، در پیروزی نهایی، به عهده داشت.
فاتح فروپاشی کلّ امپراطوری فارس بود. که بعد از آن، هیچ صاحب قدرتی از آن بر نخاست.

این صحابی جلیل بزرگوار، قصه خود را با حضرت رسول اکرمﷺ برای ما بازگو می‌نماید.

در سال حجة‌الوداع، سالی که حضرت رسول اکرمﷺ در آن آخرین مراسم حج خود را برگزار کرد، من در مکه، بیمار شدم. بیماری ای، خیلی سخت. حضرتشﷺ، از من عیادت می‌نمود. چون سخت بیمار بودم، در خدمتش به عرض رساندم، دردم گران و کاری است در انتظار شفا به مرگ هستم. ثروت فراوانی هم دارم، و بجز دختری، بعد از مرگ وارثی شرعی ندارم. (این پیش آمد، قبل از اینکه دارای پسری گردد، اتفاق افتاده است). می خواهم $\frac{2}{3}$ ثروت خود را صدقه نمایم.
(احتمال دارد هدف ثلث ما ترک باشد. در روایتی می‌گوید: وصیّت کرد کلّ ثروت را صدقه دهند).

پیامبرﷺ فرمودند: (خیر). یعنی اجازه دو سوم ثروت را ندادند، که صدقه شود. سپس گفت: نصفی از آن را صدق دهم. پیامبرﷺ برای نصف اجازه ندادند. بعد فرمودند: یک سوم، یک سوم را صدق کن. آن هم بسیار است و کم نیست. «اگر وارثان غنی را جا بگذاری، بهتر است، از اینکه وارثین سربار جامعه را پشت سر بگذاری و مردم هزینه زندگی آنان را تأمین کنند». از مردم صدقه بگیرند و دست توقع را پیش مردم درازکنند. «و اگر تو چیزی را به خاطر طلب رضای خداوند، انفاق کنی» پاداش آن را دریافت خواهی کرد. اگر چه، چیزی باشد که در دهان افراد خانواده قرار دهی.»

گفتم: ای رسول خداﷺ می ترسم از دوستان مهاجرم، که با تو مراجعت می‌کنند، جا بمانم؟

فرمودند: «تو جا نمی‌مانی، کارهای درست و عمل صالح را انجام می‌دهی، تا حدی که مقام و درجه را بدست می‌آوری»

در روایتی می‌گوید: گفت: «می‌ترسم در سرزمینی که از آن مهاجرت کردم، بمیرم، حضرت رسول اکرمﷺ در جوابش گفت: و آن نخواهد شد. امید است که تأخیر کنی و دیگران بعضی از تو نفع ببینند و بعضی ضرر». یعنی عمر دراز داشته باشی، هم نفع برسانی و هم ضرر

آنچنان هم شد. بیشتر از چهل سال زندگی کرد[1]، بسیاری از او نفع بردند و خیلیها ضرر. وقتی که «سعد» فرمانده عراق شد، با مردمان زیاد رودررو گردید و از آنان خواست توبه کنند. آنهایی که پذیرفتند و توبه کردند، از او منفعت بردند. و آنهایی که اصرار ورزیدند و لجاجت بخرج داند، از دم تیغ گذشتند.

و حضرتش ﷺ فرمودند: (خداوندا بپذیر از اصحابم هجرتشان را و آنان را به عقب بر مگردان» یعنی برای آنان به اتمام و کمالش برسان. و به ترک هجرتشان، و برگشتشان از آن حال راستین و مورد رضایتشان ناقصش مگردان، که هدفشان ضایع گردد و حالشان بد و ناگوار.

«سعدبن خولة» در حجة الوداع، برابر اظهارات «سعدبن ابی وقاص»، در مکه وفات یافت و پیامبرﷺ برایش، بسیار نگران و دلتنگ گردید.

این گشت کوتاهی بود. تا حدودی سرپوش را از روی این حدیث بزرگ و عظیم برداشت.

عجایب و شگفت‌انگیزهای آن کدام‌اند؟

۱ـ گفته‌اند، اهل علم مجوز نمی‌دهند، کسی وصیت کند، بیشتر از یک سوم ثروت خود را، در راه خدا انفاق و صدقه کنند و کمتر از یک سوم را مستحبّ دانسته‌اند.

۲ـ نظری دیگر، اباحه کلّ ثروت است. آنچنانکه متصوفه، ادعا می‌کنند، عیبی در آن نیست.

۱ـ شاید: «بیشتر از چهل سال دیگر، زندگی کرد»، باشد. ولی مؤلف به همان صورت نوشته است «عاش زیادة علی اربعین سنة»

۳ـ در آن جستجوی صله رحم، و احسان و نیکی با اقارب است.

۴ـ دوست داشتن انفاق، در مراسمهای مفید. در هر شرایط عمل به نیّات است. مباح است، وقتی که هدف رضای خدا باشد، طاعت و عبادت است و برای آن ثواب و پاداش می‌گیرد.

وگاه صدقه و انفاق را، به نیکوترین بهره‌های دنیوی، که در وقت مزاح و شوخی، در عادت وجود دارد، یادآور نموده‌اند. مانند قرار دادن، یک لقمه، در دهن همسر.

وقتی که به دورترین چیزها از طاعت، هدف و قصد رضای خدا باشد، پاداش به دست خواهد آمد. پس اگر قصد طاعت باشد، به طریق اولی، حاصل می‌شود.

۵ـ انفاق، اگر هدف رضای خدا باشد، ثواب و پاداش به آن تعلق می‌گیرد.

تأدیه نفقه به عیال، دو احتمال دارد.

۱ـ اجر و پاداش صدقه، برای او نوشته می‌شود.

۲ـ وقتی که خواست ثروت و مال خود را صدقه دهد، به او مژده داده شده است، آنچه که عیالش از آن استفاده می‌کند، مانند صدقه، پاداش دارد.

۶ـ طلب غنا و بی نیازی، برای ورثه، ارجح‌تر است، تا اینکه، آنان را فقیر و نیازمند، جا بگذاری.

اینها مواردی بودند که در این حدیث شریف به آنها اشاره شده است.

امّا، ما در این عصر حاضر، عصر اتم، عصر سفینه فضایی، و نظام سوسیالیستی، می‌گوئیم: در این حدیث، درخشش و تشعشعات بزرگی وجود دارد، که راه را در جلو پای بشریّت، روشن و نورانی می‌گرداند.

اسلام منع نمی‌کند که انسان غنی باشد، اما منع می‌کند، که طاغی و سرکش شود. و مرد ثروتمند، وقتی که مانند سعدبن ابی وقاص باشد. که به پیامبر ﷺ پیشنهاد می‌دهد. که کلّ ثروتش را به فقراء، و ناتوانان، صدقه دهند و برای ورثه، چیزی باقی نگذارد، مرد بهترین مرد، و مال بهترین مال است. و غنا، آنچنان باشد، بهترین غنا است. و بعد از آن هرچه که بدست آورد، همه را، برای طلب رضای خداوند، به مردم می‌بخشد.

در این گروه از اغنیاء عقده و بغضی وجود ندارد. عقده و جنایت بزرگ، در ثروتمندانی وجود دارد، بخیل، سفیه، ثروتشان را، از مکر و غارت و خدعه، در حصار نفوذناپذیر قرار می‌دهند و محافظتش می‌کنند و از روی بخل و غدر، آن را از مردم منع می‌نمایند. اینان همگی نمونه عقده روانی بشریّت هستند. آنان کسانی اند، خدا و رسول خداﷺ اجازه جنگ را علیه آنان داده‌اند.

یکی دیگر از مفاهیم این حدیث، این است، که حضرت رسول اکرمﷺ برای کل بشریّت بیانیه‌ای بزرگ و خطیر را، اعلام می‌نماید: «هر چیزی برای رضای خدا انفاق کنی، پاداش آن را می‌گیری».

چیزی نیست که انسان از روی اعتقاد و ایمان به خدا، آن را انفاق کند، جز اینکه پاداشی در پیشگاه خداوند دارد. بیانیه خیلی مهمی است. هر انسان می‌تواند کلّ انفاق خود را به عبادت متحول کند. به حسناتی که پاداشش، در پیشگاه «الله» برای او، ذخیره می‌شود تبدیل نماید.

الحق این چه آسان، و چه نیک است.

انسانی وجود ندارد، جز اینکه یومیه، اموالی را انفاق می‌کند، از روی غنا باشد، یا فقر. و هیچ انسانی وجود ندارد، جز اینکه می‌تواند انفاقش را به حسنات تبدیل کند. کافی است آنچه که هزینه می‌کند، کم یا زیاد نسبت به خانواده و بستگان خود یا دیگران، رضای خدا، و عبادت و اطاعت او در نیتش باشد.

و این چنین حضرت محمدﷺ رحمت، نامحدودی برای جهانیان است

و حضرت رسول اکرمﷺ وقتی که سعدبن ابی وقاص در خدمتش عرض کرد، می‌خواهد، دو ثلث اموالش را در راه خدا انفاق کند، بعد، یا نصف آن سپس یاثلث آن، به ثلث موافقت کرد و یادآورش نمود که ثلث هم زیاد است.

براستی آن همان منزلتی است که سعد متوجه آن شد و روی، به آن آورد. یاکسی که به مانند او بود.

زیرا، امثال آن بزرگان، نمونه بذل و بخشش و استقامت اند، در انفاق اموالشان، کل آن، یا اکثر آن، یا سهمی از آنرا در راه خدا، انفاق خواهند کرد، آنان نمونه

همیشگی توجیه پروردگارشان می‌باشند: ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ از آنچه که روزیشان قرار می‌دهم انفاق می‌کنند. نمی‌ترسند و خوفی ندارند که حرص ورزند، یا گمراه شوند، یا بخل و حسادت را بخرج دهند.

براستی ثروتهایشان را، از راه حلال بدست آورده و جمع آوری کرده‌اند، و در هر جهت، در بذل و بخشش آن رقابت می‌کنند.

امثال آنان، رسول اکرمﷺ، به آن نقطه نظر متوجه و راهنمائیشان کرده است که بعضی از ثروتهایشان را بعنوان محبت و ترحم، برای فرزندان و خانواده‌شان بارث بگذارند.

امّا ثروتمندانی، که آن‌چنان نباشند، مانند «ثعلبه» و امثال او حضرت رسول اکرمﷺ حق خدا، و حق ملت را، از آنان می‌گیرد و دماغشان را به خاک می‌مالد.

این همان نبّوت است و این،انوار آن.

ابوذر غفاری از کجا دارای ایده نظام اقتصادی مشترک بود؟

احنف بن قیس می‌گوید :نزد توانگران عرب نشسته بودم. مردی که هیئت، لباس و موهای خشنی داشت، آمد، ایستاد و سلام کرد. سپس گفت: به کسانی که اموال را، گنج و خزانه کرده‌اند، به سنگی که به آتش جهنم داغ شده است، بر پهلویشان زده می‌شود، از استخوان شانه شان خارج، و از شانه شان زده می‌شود و از پهلویشان بیرون می‌رود، بشارت بده.

سپس برگشت و درکنار ستونی نشست. دنبالش رفتم و درکنارش نشستم. و من نمی‌شناختم، که او چه کسی است و به او گفتم: می‌بینم که این مردم از گفته تو نگران شدند؟ گفت: آنان چیزی احساس نمی‌کنند. دوستم به من گفت.

گفتم: دوستت کیست؟ گفت: پیامبرﷺ.

به من گفت: ای ابوذر «احد» را می‌بینی به خورشید نگریستم، چیزی از روز باقی نمانده بود (فکر کردم که رسول خدا مرا، برای انجام کار خود، می‌فرستد). گفتم بلی یا رسول الله فرمودند: چقدر دوست دارم که باندازه‌ی (احد) طلا می‌داشتم و به جز سه دینار همه را در راه خدا انفاق می‌کردم.

اینان عقل را به کار نمی‌گیرند و فکر نمی‌کنند. می‌خواهند تمام دنیا را جمع آوری کنند. نه، نه به خدا دنیا را از آنان سؤال نمی‌کنم و چیزی از آنان نمی‌خواهم و در مورد دین، چیزی از ایشان نمی‌پرسم تا به لقاء الله می‌رسم.[۱]

۱ـ بخاری. فتح الباری ج ۳ ص ۲۱۴

بلی ابوذر نزد جماعتی از تو نگران عرب که به او توجهی نمی‌کنند می‌نشیند و زبان به اعتراض می‌گشاید و می‌گوید. خزانه کنندگان طلا بدانند، سنگهایی که به آتش جهنم سرخ و تفتیده شده است، برسینه‌شان می‌زنند واز استخوان کتفشان بیرون می‌آید و برعکس. و آنان از سخنان ابوذر چیزی نمی‌فهمند. برای تأکید، تکرار کرد و گفت: چیزی را از مال دنیا، از آنان نمی‌خواهم و مسئله و احکامی دینی را از آنان نمی‌پرسم، به آن چیز ناچیزی که از دنیا دارم، قناعت می‌کنم، و آنچه که از معلومات، از پیامبرﷺ یاد گرفته‌ام. کافیم است.

حدیث، زهد و تقوای ابوذر و مبانی اعتقادی او. که مازاد بر نیاز، اگر ذخیره شود، حرام است، بیان می‌دارد.

کنز در لغت، به مال مدفون، گفته می‌شود. هدف ابوذر جمع آوری اموال و ثروتی بوده است، که برای مردم انفاق نشود.

ابوذر از نور معرفت جامی را نوشیده است. وقتی که می‌گوید: اینان عقل را به کار نمی‌گیرند خود در انواری زندگی می‌کند، که رسول خدا به سوی آن راهنمائیش کرده است. آن انواری که برای او کشف و روشن کرده بود، که جمع آوری سرمایه در دستهای طبقه معینی، چیزی است، که بر جنون و دیوانگی دلالت دارد. چون با توجیه حضرت رسول اکرمﷺ تصادم دارد.

این توجیه، و سایر موارد، این سرچشمه‌های نظام یکسانی اقتصادی را در ابی ذر بر انگیخت، که در اعتراض خود فریاد کشید و غرید تا بعدها هم ارکان دولت را به‌لرزش در آورد

رد صدقات سرمایه داران : رسول خداﷺ فرموده‌اند «کسی قیمت یک عدد خرما را از کسب حلال صدقه کند (در حالی که جز از کسب حلال خداوند قبولش نمی‌کند) خداوند به تعجیل و حسن قبول، آن رامی پذیرد تربیتش می‌کند و رشدش میدهد، مانند شما که چگونه، کره را (کره اسب یا، الاغ)، پرورش می‌دهید، تابه

اندازه کوهی می‌شود.»[۱]

جمله‌ی (مانند شما چگونه کره را پرورش می‌دهید) ضرب المثل است، هدف چندین برابر شدن صدقه و ثواب آن است.

صدقه نتیجه عمل است، مادام از مال حلال باشد، محبت خداوند متوجه آن است و به رشد و از دیاد منتهی می‌شود، تا خرما بحد و اندازه کوهی میرسد

مهمترین مسئله دراین حدیث، این است (خداوند بزرگ جز از حلال آن را نمی‌پذیرد).

اهمیّتش باین صورت روشن می‌شود، که بیانیه‌ای است، از طرف حضرت محمدﷺ، که انسان اگر مال حرام صدقه دهد خداوند از او نمی‌پذیرد. مقدار و نوع آن هر اندازه، و هر چیزی که باشد.

پس آنهایی که اموال ناتوانان و زحمت‌کشان را از ستم و تجاوز نهب و غارت می‌کنند، و سپس احساس، نزدیکی به پایان زندگی می‌کنند. حیله را بکار گیرند و بروند و بعضی اموال خود را صدقه دهند، صدقه آنان، پیش خداوند وزن و ارزشی ندارد اگرچه همه آنچه که دارند، در راه خدا بذل و بخشش کنند

چون آن اموال که او صدقه‌اش می‌کند، از خون بی‌نوایان و عرق زحمتکشان جمع آوری شده است.

این حدیث اعمال آن فئودالان و زمینداران را که ثروت و اموالشان از چپاول و غارت جمع آوری کرده‌اند و گمان می‌کنند آنچه که بعنوان صدقه ادا می‌نمایند و در انتظاراند عذاب خدا، از آنان رفع شود، مردود و کأن لم یکن می‌نماید. نه ،نه این امر، بالاتر از اوهام و خیالات است.

کدام صدقه از لحاظ پاداش بزرگتر است : مردی نزد حضرت رسول اکرمﷺ آمد و گفت یا رسول اللهﷺ کدام صدقه از لحاظ پاداش بزرگ‌تر است. در جواب فرمودند.

۱ـ بخاری: فتح الباری ج ۳ ص ۲۱۷. شرح مسلم امام نوری ج ۴ ص ۹۹

(صدقه دهی، در حالی که تو تندرست باشی مالی که صدقه میدهی به خاطر نیازت حرص و آزمندی، در تو وجود داشته باشد، در خوف و ترس فقر قرارگیری آرزو و طمع ثروت و مال در دلت باشد، صدقه تا لب مرگ به تأخیر و عقب نیندازی و(بگویی) به فلانی گفتم چکارکند و به فلانی گفتم، فلان کار را انجام دهد).[۱]

خلاصه مفهوم حدیث و جواب حضرت رسول اکرمﷺ این است: در حال حیات و سلامتی و تندرستی با وجود نیاز، به مال، در راه خدا صدقه دهی، نه در حال بیماری و لب مرگ. چون در این حال مال و ثروت از دست تو خارج شده و در تملک وارث قرار گرفته است. این است مقام و ارزش صدقه، نزد حضرت محمدﷺ. تو در جوانیت، تندرستی کامل داری، حرص و طمعت بر مال و ثروت فراوان است، به خاطر اینکه به هدفهایت برسی، از فقر و تنگدستی می‌ترسی، آرزوی ثروتمند بودن را داری، و تو با این حالات به خاطر طلب رضای خداوند بزرگ، صدقه دهی در پیشگاه او به پاداش بزرگ می‌رسی. این اسلوب تربیتی خیلی خیلی، خیلی بزرگ و رفیع است.

در مرحله جوانی، قدرت، شور و هیجان، علاقه و رغبت و سختی زندگی، در این مرحله محمدﷺ تو را به صدقه دادن، بوسیله کاسته شدن اموالت، برای دیگران و قاطبه‌ی مردم فقیر، متوجه می‌کند.

وقتی که تو در این سن و سال جوانی به این جهت روی آوری، در وجودت احساس عمیقی، بر ضرورت یاری و مساعدت دیگران ایجاد خواهد شد

و وقتی که تو در جوانی متوجه این نقطه نظر شوی، این صفت در طول زندگی ملازم و همگام تو خواهد بود.

وقتی که در بحران جوانی به صدقه دادن خود را عادت دهی، بهتر از آن است که در دوران پیری بخواهی به آن عادت کنی.

اگر عمیق بنگرید در این توجیه، و توجیهات تمدنهای مادی که، بر دنیای جدید

۱ـ بخاری: فتح الباری ج ۳ ص ۲۲۱

ما، فرمانروایی می‌کند، و جوانان را به سوی شهوات دعوت می‌نماید و می‌گوید: از زندگی لذت ببرید، از زندگی لذت بگیرید فرق فراوانی وجود دارد.

آنان، ایشان را، به سوی غرور و خود کامگی و حیوانیت، می‌رانند.و اما محمدﷺ جوانان را به جهت قله‌های نورانی و درخشان زندگی و افقهای مهر و محبت سوق می‌دهد. این کجا و آن کجا ؟

رقابت در جهت انفاق : قال تعالی: ﴿**إِنْ تُبْدوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوها وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ**﴾ اگر صدقه دادن را از فقرا شروع کنی و آشکارا بدهی چه بهتر و اگر آن را در خفاء پنهانی به فقراء بدهید، آن برای شما بهتر است.)[۱]

عامر شعبی می‌گوید: این آیه در مورد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نازل گردید: در مورد عمر نصف مال و ثروت خود را به حضرت رسول اکرم ﷺ تقدیم نمود. به او فرمودند: چقدر را برای خانواده‌ات نگاه داشته‌ای؟) در جواب حضرتشﷺ عرض کرد نصف ثروتم را.

و اما ابوبکر همه ثروتش را تقدیم نمود. حضرت رسولﷺ گفتند چقدر را برای اهل خانه نگاه داشته‌ای ؟در جواب گفتند: وعده خدا و رسول خداﷺ.

عمر گریست و گفت ما به هر در خیری که می‌رسیم، تو، یا ابابکر، در آنجا ایستاده‌ای این چیست ؟این کار بزرگی است، از ابوبکر و عمر(رض) واقع شده است. این ثمر تعلیم و تربیت حضرت رسول اکرمﷺ است، در یارانش.

دنیای بشریت در این مورد چه می‌گویند ؟می‌گویند آنان مردمان بزرگواری بودند؟ چه عظمت و چه بزرگواری ای؟ چه خبر و حدیثی از بزرگواران در این عالم؟

نمی‌توانم در مورد آن سخن بگویم، فقط به همه جهانیان این قصه را اعلام می‌کنم و انتشار می‌دهم. اعلام می‌کنم تا به گوش دل آن را بشنوند. و آن قصه به آنان خواهد گفت: آنان راهبرانی بودند، لازم بود به نور اعمال خود مردم را راهنمایی کنند. اعلام می‌کنم که شرق و غرب بدانند آنچه که کمونیستها و سرمایه داران، مردم

۱ـ سوره بقره آیه ۲۷۱.

را به آن دعوت می‌کنند، وقتی انوار خورشید محمدﷺ شعله ور گردد، آشکار می‌شود، که آن ظلمت است و غبار و هذیان.

و باید بدانند نظام اجتماعی و اقتصادی اسلام: آنچه که او را به مقام راهبری و استادی تمام مکتبهای اقتصادی جهان معاصر می‌رساند این است که از اصول آسمانیش، بدست می‌آورد و بهره می‌گیرد. و آن کار ابوبکر و عمر قطره‌ای است از انوار بحار آسمانی آن.

وقتی که زمین به نور پروردگارش شعله ورشود و کل اصول و روش ما، در این زندگی تلؤلؤ یابد چگونه خواهد بود؟

آنچه که ما می‌دانیم اسلام مقام معلومی دارد : این مسئله از ابوبکر بود وقتی که همه اموالش را صدقه و انفاق نمود.

آیا همه مردم اینچنین توانی دارند؟

نه هرگز. این فقط شخص ابوبکر است

پس چگونه محمدﷺ آن نفسها را در سطحهای مختلف معالجه و تربیت می‌کرد؟

این است و اینجا است که نبوت در انوار، و عظمتهایش، تجلی می‌یابد. می‌بینیم که در ابوبکر تأثیر می‌گذارد و از تمام اموالش گذشت می‌کند و در راه خدا اهدا می‌نماید. زیرا تربیت و پرورش ابوبکر آنچنان بود که توانایی آن را داشت

در عمرؓ آنچنان تأثیری می‌گذارد که نصف مالش را صدقه دهد زیرا او طاقت بیشتر از این را نداشت.

عمرؓ خود می‌گوید: پیامبرﷺ به ما فرمان داد که صدقه دهیم از ثروتی که داشتم، موافقت کردم و گفتم امروز از ابوبکر جلو می افتم لذا نصف ثروتی که داشتم هدیه دادم اما ابوبکر، آنچه که داشت صدقه کرد. پیامبر به او گفت ای ابوبکر چیزی را برای خانواده‌ات باقی گذاشته‌ای ؟ گفت خدا و رسول خدا را برایشان باقی گذاشته‌ام.(۱)

۱ـ ابو داود ج ۱ جزء ۲ ص ۱۲۹. سنن ترمذی ج

جمهور علماء گفته‌اند: کسی در سلامت کامل عقل و بدن، در حالی که بدهکار نباشد.وتحمل اضافه کردن بر آن را داشته باشد ،دارای عیال نباشد یا باشد، ولی با تحمل باشند،اگر تمام اموالش را صدقه دهد، درست است.اگر یکی از این شرایط را فاقد باشد، درست نیست.

حضرت رسول اکرم راﷺ مشاهده می‌کنیم، که نصف اموال را از انصار بعنوان صدقه می‌پذیرد، چون توان وطاقت آن را داشتند.

گویند: مهاجرین وارد مدینه شدند و چیزی نداشتند و انصار اموال خود را با آنان تقسیم کردند.

می‌گویند: مهاجرین بر انصار وارد شدند و انصار هم آنان را پذیرفتند حتی یکی از آنان به عبدالرحمن بن عوف گفت: یکی از زنهای خودم را طلاق می‌دهم تو با او ازدواج کن.

کعب بن مالک، همه اموالش را، می‌خواهد صدقه دهد، پیامبر از او نمی‌پذیرد زیرا می‌بیند که بالاتر از طاقت وتوانش می‌باشد.

کعب خود می‌گوید: گفتم ای رسول خدا همه مالم را بعنوان پشتوانه توبه‌ام صدقه می‌دهم، فرمودند:«بهتر است سهمی از آن را برای خودت نگاه داری».

گفتم آن غنیمتی که در خیبر نصیبم گردید برای خودم نگاه می‌دارم.(۱)

کعب یکی از آن سه نفر بود که برای غزوه تبوک سرپیچی و تأخیر نمودند. سپس پشیمان گردیدند و توبه کردند و تمام اموالشان را حاضر شدند، در راه خدا صدقه دهند.

آیا رسول خدا آنرا پذیرفت؟

نه هرگز. بلکه به او گفت: «بعضی از اموال و ثروتت را برای خودت نگاه دار»

چرا مانع شد که کعب همه مالش را صدقه دهد، ولی از ابوبکر مانع نشد ؟چون او صبر و تحمل فراوان داشت و توکلی قوی و نیرومند ولی کعب مانند او نبود.

۱ـ بخاری: فتح الباری ج ۳ ص ۲۲۹ ج ۸ ص ۹۲ الی ۱۰۰

و قبل از این دیدیم که به سعدبن ابی وقاص گفت: «ثلث» اموال را صدقه کن «ثلث هم فراوان است»

آن همان مقام نبوّت است، ابعادی بالاتر، از آنچه که انسان درک می‌کند، می بیند. محمدﷺ حقیقت روحیه ونفوس تمام یاران خود را می‌دید و می‌شناخت. این بود هر یکرابه آنچه که در توان و طاقت داشت، متوجّه می‌نمود.

همه انسانها مساوی نمی‌باشند. اما دارای درجات مختلف در سطوح مختلف هستند. و خداوند جز به اندازه توان، ازکسی تکلیف نخواهد کرد

بنابراین است، می‌بینیم حضرت محمدﷺ وقتی به عموم و همه مردم، نظری می‌انداخت هر یک را به صورتی توجیه می‌نمود.

رسول اکرمﷺ می‌فرما ید: «بهترین صدقه آن است از غنا نمایان شود وازکسانی شروع شود، که نفقه شان بر او واجب است.»(۱)

یعنی پس از ادای صدقه از اموال، چیزی بماند. به قولی صدقه باید از باقی مانده روزی خانواده و رفع نیازها، صورت گیرد.

گفته‌اند: صدقه باید از مالی داده شود، که بعد از تعیین هزینه خانواده و اهل و عیال مقداری از آن باقی بماند.بدین علت است پیامبرﷺ می‌گویند: اول ازکسانی شروع شود که نفقه‌شان بر تو واجب است) این در راستای عمومی است و برای عموم هم سازگار است.

اول باید تحقیق کند و به قدرکافی آنهائی که نفقه شان بر او است، بحساب آورد. بیش از آن‌چه که ازکفایت آنان بیشتر است صدقه دهد این همان رهنمود و هدایت عمومی است.

نسائی از ابو هریره روایت می‌کند که پیامبرﷺ فرمودند:

«صدقه دهید»

مردی گفت: یا رسولﷺ من یک دینار دارم.

۱ـ بخاری: فتح الباری ج ۳ ص ۲۲۸. شرح مسلم امام نوری ج ۴ ص ۱۲۵

فرمودند: «برای خودت هزینه کن».

گفت: دیناری دیگر دارم. فرمودند:«برای همسرت خرجش کن»

گفت: دیناری دیگر دارم.

فرمودند: «برای فرزندت خرجش کن

گفت: دیناری دیگر دارم.

فرمودند: «برای خدمتگذارت خرجش کن».

گفت: دیناری دیگر دارم.

فرمودند: «تو با بصیرت هستی».

این انوار نبوی است که هر نفس را به آنچه که شایسته‌اش است، و به مقامی که توانائیش را دارد، رهنمودش می‌کند. حضرتش ﷺ یارانش را به بذل و بخشش در راه خدا رهنمود می‌کرد سپس همه آنان را به آنچه که مقام بزرگوارش مناسب می‌دانست، پیش می‌برد. و خود همیشه همه مالش را در راه خداوند بزرگ صدقه می‌داد.

صدّیق (ابوبکر) مستقیم به او ﷺ می‌پیوست و احیاناً همه مالش را صدقه می‌کرد سپس عمر دنبالش را می‌گرفت، و گاه بگاه نصف مالش را، صدقه می‌داد. واین چنین ادامه می‌داشت تا به عموم یاران می‌رسید. به آنان فرمان می‌داد، اول هزینه کسانی که نفقه شان بر او واجب است تأمین نمایند و از آنچه که اضافه می‌آورند، صدقه دهند.

این نازل ترین و پائین‌ترین حدی بود، که حضرت رسول اکرم قاطبه یاران را به آن دعوت می‌نمود.

مقابله می‌کند با آن نهایت حد و درجه‌ای که سوسیالیستهای جدید می‌خواهند به آن برسند. یعنی سوسیالیست جدید هنوز به آن حد و مرز ابتدایی که اسلام شروع نمود نرسیده است.

خداوند هدیه‌هایش به دنیای بشریت آغاز می‌کند

در حالی که در مراجع مقدس جولان می‌دادم، دستم در کنز و گنجی از نور الهی فرو رفت. چیزی را لمس نمی‌کردم جز درخشش آن نورهای پر فروغ و تابناک، چیره و غالب، که نمایان و شعله ور بودند. انگار روغن آن بدون تماس با آتش می‌سوخت و روشن بود. طبقات نور بر نور، بر فراز نور، از آن بر می‌خاست.(۱)

گنجی از نور مقدس خداوند است، به بشریت هر جا که باشد مجانی اهدا کرده است، آنچنانکه خداوند تبارک و تعالی آنرا برای همه مردم، بدون مقابل و بطور مجانی نازل کرده‌اند. گنجی که در زمانها، و مکانهای دیگر، هرگز بدست نمی‌آید.

آن گنج چیست؟ و آن نور کدام است؟ قال تعالی:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ. وَاتَّقَىٰ. وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ. فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ. وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ. وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ. فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ﴾ کسی بخشش کند و پرهیزکار باشد. اسلام و وعده‌های خداوند را تصدیق کند، او را در راه سهل و آسان موفق خواهیم کرد. و اما آن کسی که از بخشش سال مخالفت ورزید و خود را بینیاز احساس کرد. و فرمان خداوند را تکذیب نموده برای او عذاب سخت و جهنم را فراهم خواهیم کرد.(۲)

این همان گنج است، آنچه که بشریت می‌خواهد و بیشتر از آن هم در آن وجود دارد.

۱ـ اشاره به آیه ۳۵ سوره نور

۲ـ سوره لیل آیه‌های ۵ الی ۱۰

طبری مفسربزرگ قرآن می‌گوید: این آیه در مورد ابوبکر صدیق نازل شده است. گفته‌اند: ابوبکر صدیق رضی الله عنه بلال را از امیه و أبی پسران خلف در قبال یک برده و ده اوقیه طلا خریداری کرد و در راه خداوند بزرگ آزادش نمود. و خداوند سوره لیل را درین مورد نازل کرده است:

﴿إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى﴾ براستی تلاش و کوشش شما گوناگون و مختلف است.[۱] منظور تلاش و کوشش ابوبکر صدیق و أمیه بن خلف است برسر معامله خرید و فروش بلال.[۲] ﴿وَ أَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ. وَاتَّقَىٰ. و صَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ. فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ﴾[۳] و اما آن کسی مال را عطاکرد و بخشید و از شرک بت پرستی پرهیزکاری کرد و نیک راکه ﴿لاَ إِلٰهَ إِلَّااللهُ﴾ است تصدیق و تأیید نمود، او را در راه دست یافتن بر سهولت و آسایش که همان بهشت است موفق خواهم کرد و هدف شخص ابوبکر است.

﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ. وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ. فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ﴾[۴] و اما آن کسی که بخل ورزید ومال را نبخشید و خود را بی نیاز پنداشت و نیک راکه همان تأیید ﴿لاَ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ﴾ است تکذیب نمود ودروغ دانست، سخت و تلخی راکه همان (جهنّم) است برای او فراهم خواهیم کرد. منظور از آن شخص (امیه) پسر خلف است.

مفسرین در تفسیر این آیه‌ها، چیزهای بدیع و نوظهوری راکه بالاتر از آن وجود ندارد گفته‌اند. در تفسیر ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى. وَ اتَّقَىٰ﴾ گفته‌اند آنچه که داشت در راه خدا بخشید و خداوند بزرگ را تصدیق نمود و در پیشگاه پروردگارش پرهیزکار و متقی شد

یا حق خداوند را ادا نمود و از انجام محارمی که او منع کرده بود خود داری

۱ـ آیه ۴ سوره لیل.

۲ـ در بین ابوبکر صدیق و امیّه،برسر معامله (بلال) مدتی بحث و گفتگو بوده، قیمت (بلال) را چند بار بالا بردند و بیشتر هدف آن بود که آزاد نشود و به مسلمانان نپیوندد. اما هر قیمتی راکه پیشنهاد کردند، ابوبکر پذیرفت عده‌ای می‌گویند: قیمت بلال، سرانجام یک برده و چهل شتر زرد گردید. و ابوبکر آن را فراهم کرد و بلال را خرید و آزاد نمود. مترجم

۳ـ آیه‌های ۵ و ۶ و ۷ سوره لیل

۴ـ آیه‌های ۸ و ۹ ۱۰ سوره لیل

نمود. یا خود را تصفیه کرد و پرورش داد و بسیار پرهیزکار گردید

در تفسیر ﴿وصَدَّقَ بِالْحُسْنَى﴾ گفته‌اند: ﴿لا إِلٰهَ إِلَّا الله﴾ را بر زبان راند و تصدیق نمود یا وعده‌های خداوند بزرگ را بر خود، تصدیق کرد و به آن وعده‌ای که باو داده بود، عمل کرد. در تفسیر ﴿وَاسْتَغْنَى﴾ گفته‌اند: یعنی از ثواب و پاداش خداوند خود را بی نیاز دانست و به آن رغبتی نشان نداد یا با وجود ثروت و مکنتش خود را بی نیاز می‌پنداشت. در تفسیر ﴿فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ﴾ گفته‌اند: یعنی دست زدن به انجام کارهایی که مورد رضایت خداوند بزرگ نبود ونیست، برایش مسیر می‌گردید. یا سرانجام به درک اسفل و جهنم سوزان داخلش خواهیم کرد. یا برگشت به آن بخل و لئیمی برایش فراهم می‌شود

همه این تفاسیر اسلوب و نظریاتی بودند که در این آیه‌ها ابداع و استخراج شده‌اند. اما جز اینها، کلیه مفاهیم آنها بکر و دست نخورده مانده است که دست بشر به آن نمی‌رسد، زیرا کلام و سخن پروردگار عالم است، تأویل آن جز خداوند کسی نمی‌داند. انسان به آن می‌نگرد و قلبش آنرا می‌فهمد ولی توانایی تعبیر آنها را بوسیله کلمه و گفتن ندارد.

هر مطلبی که بشر در تفسیر و تبین این آیه‌ها می‌گوید مانند گلوله‌ای از دود سیاه است، که در آسمان نورانی رها گردد و بجز پوشش ناچیز، چیزی را به آن نمی‌افزاید.

من از آیه‌های شریفه عالی‌ترین و مرتفع‌ترین وکامل و شامل‌ترین نظام اقتصادی که امکان داشته باشد و روزی بشریت به آن دست یابد درک و استنباط می‌نمایم. و آن را به شما ارائه می‌دهم. و برایتان می‌گویم. به این امید آن را تشخیص دهید ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى﴾ اشاره به تمام موارد انفاق و بذل وبخشش وتعاون و همکاری و خدمت عمومی نسبت به بشریّت است.

﴿وَاتَّقَىٰ﴾ اشاره به انواع تربیت و حسن سلوک و خوی و روش وکردارهای زیبا و پسندیده است.

﴿وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى﴾ به آنچه که به الوهیت و موضع بشریت در پیشگاه ﴿الله﴾

تعلق می‌گیرد و توجیه او به سوی توحید و یکتا پرستی ای خالص و آگاهانه، که در کلمه‌ی ﴿لا اله الا الله﴾ وجود دارد، اشاره می‌نماید.

﴿فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ﴾، شفای تمام بیماریهای روانی بشریّت را در ضمن دارد. زیرا وقتی که خداوند بزرگ، بهشت را برای تو میسّر و فراهم سازد، خیر و منفعت را برایت ارزانی داشته است. بنابراین تو با اطمینان کامل و قلبی سلیم، در حال سرور و شادمانی و امنیت و بشارت انتظار نعمت از طرف خداوند بزرگ، بسوی کار وعمل راهی خواهی شد.

﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ﴾ تهدید و تنبیه، در مورد کوتاهی از انفاق و خزانه کردن اموال و ثروت، و ایجاد شرارت و مخالفت در افراد اجتماع را یادآور می‌کند.

﴿وَاسْتَغْنَىٰ﴾ تهدید است به تکذیب و عده خداوند و خود را بی نیاز دانستن از رحمت او، بوسیله مال و ثروت و آن خود، سرکشی و طغیانی است که اساس و پایه همه شرارتها در روی زمین است

﴿وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ﴾، تهدید و تنبیه است. در مورد ﴿لا إِلَـهَ إِلَّا الله﴾ که بزرگ‌ترین مدافع ارتکاب معصیت و شرارت در کل زندگی است.

﴿فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ﴾ تنبیه کسی است که در مورد انفاق، مال و ثروت، بخالت بخرج می‌دهد و پروردگارش را تکذیب می‌کند. خداوند او را در دنیا و آخرت از پای در خواهد آورد و زندگی دنیا و آخرت او را تنگ خواهد کرد و بدبخت دارین خواهد بود.

من همه‌ی بشریت را سوگند می‌دهم، که بعد از این بیانات گذرا، آیا چیزی از نظم اجتماعی، یا اقتصادی، یا فکری، یا اعتقادی، باقی می‌ماند که این آیه‌ها به آن محیط نباشد و شامل نگردد؟

خدا می‌داند که نه. اما آنان نمی‌دانند.

دو فرشته بانگ بر می‌دارند: حضرت رسول اکرمﷺ فرمودند: «روزی نیست بندگان در آن شب را به روز آورند، جز اینکه دو فرشته فرود می‌آیند یکی از ایشان

می‌گوید: خداوندا: به انفاق کننده عوض بده. و دیگری می‌گوید خداوندا: به کسی که انفاق نمی‌کند تلف مال را روا دار.»[۱] این خبر جدیدی است که حضرت محمدﷺ به جامعه بشریت اعلامش می‌کند.

خبری است، کمونیستها وکافران به آن می‌خندند و قهقه می‌زنند و می‌گویند: محمدﷺ را بنگرید: چه چیز را می‌پندارد، که هر روز دو فرشته می‌گویند و می‌گویند. و اما من می‌گویم: خدا می‌داند که محمدﷺ حق است و آنچه که می‌گوید حق است و آن مردمان، که باور ندارند، عقل را بکار نمی‌گیرند.

در حدیث ابی دردا آمده است: «روزی نیست که خورشید طلوع کند، جز آنکه دوفرشته در دو طرف آن بانگ بر می‌دارند و تمام آفریدههای خداوند، جز انسان و جن آنرا می‌شنوند، که می‌گویند: ای مردم برخیزید و بشتابید به سوی پروردگارتان، براستی آنچه که کم باشد وکافی و دائم، بهتر از آن است که بسیار باشد و باز دارنده. و خورشید غروب نمیکند، جز اینکه دو فرشته دیگر در دو طرف آن بانگ بر می‌دارند وتمام ما خلق الله بغیر از انسان و جن آن را می‌شنوند، که می‌گویند: خداوندا به انفاق کننده پاداش بده و به کسی که انفاق نمی‌کند مالی که در معرض تلف و نابودی است روا دار.»[۲]

مفهوم این حدیث، منطبق است با این فرموده خداوند بزرگ که می‌گوید: ﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ آن چه که شما در راه خدا انفاق می‌کنی خداوند عوض و پاداش آن را می‌دهد و او بهترین روزی رسانان است.[۳]

و حضرت رسول اکرمﷺ از قول خداوند بزرگ می‌گوید (بنی آدم انفاق کنید، من هم در پاداش ان به شما انفاق خواهم کرد)[۴]. این حکم شامل مندوب و واجب می‌شود، مفهوم آن حدیث نشان می‌دهد که کسی که از انفاق کردن دستهایش را

۱ـ بخاری. فتح الباری ج ۳ ص ۲۳۷. شرح مسلم امام نووی ج ۴ ص ۹۵

۲ـ احمد روایت کرده است. ۳ـ سوره سباء. آیه ۳۹.

۴ـ شرح مسلم امام نووی ج ۴ ص ۷۹

می‌بندد مستوجب و مستحق است که که مالش تلف شود و شاید هدف آن کسی باشد از ادای انفاق واجب کوتاه می‌آید نه انفاق مندوب ومستحب، که مستوجب این دعا نمی‌باشد أَللّهمّ مگر وقتی که حسادت وبخالت نسبت به انفاق بر او غلبه کند. اگر چه در ذات خود کم باشد. باندازه یک حبه یا یک لقمه.

و همچنین در معنی حدیث ادامه بر انفاق در واجبات، مانند نفقه اهل و عیال وصله رحم مفهوم می‌شود. و صدقه فرض و مستحب در محتوای حدیث وجود دارد

و دعای دو فرشته که بطور صریح در مفهوم حدیث وجود دارد، مستجاب بودن آن معلوم و حتمی است.بدلیل گفته‌ی حضرت رسول اکرمﷺ هر کس آمینش با آمین (جوابش، با دعوت آنان) فرشتگان موافق و منطبق شود، نافرمانهای گذشته‌اش مورد بخشش قرار می‌گیرد».

من می‌گویم: این زندگی که همه‌ی ما با آن دست و گریبانیم. چگونه می‌چرخد، و آنچه در آن جریان دارد، در اعماق این حدیث وجود دارد. آن قانونی ابدی است، که خداوند بزرگ مقرر فرموده‌اند. قانونی طبیعی است. که تغییر و تبدیل برای آن وجود ندارد. مانند همین قانون،که بر نیروی الکتریسیته، و مادّه و سایر مواد، و دیگر چیزها حکم‌فرما است.

این قانون همان است، آنچه که تو انفاق می‌کنی. او (خداوند) عوضش را، پاداشش را می‌دهد، آنچه که مردم انفاق می‌کنند، خداوند بزرگ، فوراً و فوراً عوض آن را می‌دهد.

این چگونه اتفاق می‌افتد؟

اگر چه ازکنه عقل به آن توجه کنید، این کار خیلی خیلی ساده و آسان است.این همه هزینه و مخارج که شب و روز جامعه بشریّت آن را دست به دست می‌کند. چه باید باشد؟ مسلّماً ثروت و اموال است. و این ثروت و اموال، ازکجا آمده است و به کجا می‌رود؟

از زمین آمده است و به زمین می‌رود. این اموال و ثروت، اگر فرآورده‌های کشاورزی است، پس زمین در تولید آن، پایدار و مداوم است، و هیچوقت از آن زیاد، یا کم، متوقف نمی‌شود.

و اگر صنعت است، بشر در تولید آن پایدار است و هیچگاه کوتاه نمی‌آید. چرا؟ برای اینکه خداوند، نوامیس و قوانینی ابدی و آنچنانی را وضع نموده است، که اینان و آنان، برای استخراج و تولید، باید در تحرک باشند.

زمین نمی‌تواند از رویاندن متوقف گردد. بشر هم نمی‌تواند از استخراج و صنایع کوتاه آید. خداوند هر چیز را، الی قدر معلوم و تا اندازه‌ای مشخص بحرکت و تحرک در می‌آورد.

ای کسانی که می‌خندید و قهقهه می‌زنید، این است سخن درست و قصه واقعی، اگر عقل را بکار بگیرید. نظریه شما، نظریه ادعای فلسفه و مادی است. نه زیاد می‌شود و نه کم می‌گردد. کسی که همراه فطرت و همگام ناموس و قانون الهی، گام بر دارد و حرکت کند و در راه خدا هزینه کند و نفقه دهد، خداوند به او نفقه می‌دهد. عوض می‌دهد. پاداش می‌دهد. عوض و پاداشش، دو برابر انفاق اوست.

و کسی که مخالف فطرت حرکت کند. بخل ورزد. از انفاق کردن امساک کند و کوتاه آید، مالش تلف می‌رود و خسارت می‌بیند. چون او چرخ زندگی را، که باید حرکت کند و دور زند، متوقف کرده است.

این چنین است فرمان محمد)ﷺ، جز بحقّ سخن نمی‌گوید. و جز راستی و درستی حرف نمی‌زند.

آیه‌ای که نازل شد و عالی‌ترین جامعه‌گرایی اقتصادی زندگی مشترک را پایدار نمود

آن اصحابان و آن یاران پیامبرﷺ، چگونه فرمان پروردگارشان را اجابت می‌کردند؟ و چگونه محمدﷺ بخل و حسادت را در نفس آنان ذوب و برطرف نمود. قصّه و سرگذشت عجیبی را برایتان بازگو می‌نمایم که، همه‌ی این رموزات را یکجا آشکار و برملا خواهد کرد.

انس ابن مالک می‌گوید: ابوطلحه ثروتمندترین و پرمال‌ترین مردمان مدینه بود. مخصوصاً باغهای خرما. و عزیزترین اموالش باغ، بیرحاء بود. که در روبروی مسجد مدینه، واقع بود. و رسول خداﷺ گاه وارد آن می‌شد و از آب گوارایش می‌نوشید. وقتی که این آیه: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾(۱) به خیر و برکت نمی‌رسید، مگر اینکه از آنچه که دوست می‌دارید، در راه خدا هزینه و انفاق کنید﴾ نازل گردید، ابوطلحه، نزد حضرت رسول اکرمﷺ رفت و گفت: یارسول اللهﷺ این آیه نازل شده است و من عزیزترین اموالم که باغ‌بیرحاء است، در راه خدا صدقه می‌دهم امیدوارم، به پاداش آن برسم و نزد خداوند بزرگ برایم ذخیره باشد و هر طور خداوند فرمان می‌دهد آن را هزینه فرما.

حضرت رسول اکرمﷺ فرمودند: «بخ بخ، آن اموال سودمندی است آن اموال سودمندی است. شنیدم آنچه که گفتی، و من مصلحت می‌بینم که در بین بستگان

۱ـ سوره‌ی آل عمران، آیه ۹۲.

نزدیک خود که نیازمند هستند، تقسیم کنی»

ابوطلحه در جواب گفت: یارسول‌اللهﷺ هر طور خودت می‌دانی و مصلحت می‌بینی، اقدام می‌کنم. ابوطلحه آن را در بین اقرباء و بنی اعمام خود تقسیم نمود.(۱)

این همان قصّه عجیب بود، که بعنوان نمونه‌ای با شکوه، از اسلوب و قوانین رفیع ربانی، که محمدﷺ بعنوان سیاست اداره‌ی جامعه نوبنیاد و یاران خود به کار می‌گرفت.

و با این وصف چگونه و از روی چه سوسیالیستهای قرن جدید ما، رؤیایی که می‌بینند و خیالی که می‌کنند، از پیش خود، عالی‌ترین و نامورترین، می‌پندارند!

آیه‌ای نازل می‌شود، ابی طلحه از روی اخلاص قلبی با آن برخورد می‌کند و از اعماق آن سخت منقلب می‌گردد. وفوری بر می‌خیزد و به صدای خالصانه می‌گوید: ای رسول خداﷺ خداوند بزرگ می‌گوید: (به خیر و برکت نمی‌رسید، تا از آن‌چه که دوستی دارید، در راه خدا، انفاق نکنید). و عزیزترین و محبوب‌ترین اموال من باغ «بیرحاء» است و آن را در راه خدا صدقه می‌دهم. به این امید که در پیشگاه خداوند بزرگ برایم پاداش و ذخیره شود. ای رسول خدا. آن را بگیر و ببخش، آنچنانکه خدا به تو فرمان می‌دهد.

اینچنین‌اند، انسانهای راستین. پیچی و حقه‌بازی نیست. سرفرود آوردن و ریا کاری نیست. فریبکاری و خودنمایی نیست. هیچگونه تفسیر و توجیهی بر نمی‌دارد. فقط راستی و درستی است. شکوفایی در قبال فرمان خداوند است و استقبال مستقیم برای اجرای فرمان الله.

بلی، می‌گوید: این باغ روبروی مسجد نبوی، نزد من عزیزترین ثروت و اموال من است. با این وصف، صدقه در راه خدا باشد. چه عجب اطاعت و فرمان‌پذیری. وقتی که قلبی پاک شود، تا جایی بصورت آئنه‌ی صاف درآید، کلمات پروردگارش،

۱- بخاری، فتح الباری ج ۳ ص ۲۵۳ ج ۵ ص ۲۹۱ الی ۲۹۵ و ۳۰۵ شرح مسلم امام نووی، ج ۴، ص ۸۴

در آن نمایان می‌شود و تجلّی می‌یابد. موقعیّتی است، مردم را به اعجاب و شگفتی و تعظیم بر می‌انگیزد.

بلی حضرت رسول اکرمﷺ، به اقدامی که ابوطلحه به آن دست می‌زند، بسیار بسیار شادمان می‌شود و شادمانی خود را، به:«بخ بخ، این مال و ثروت و پرسودی است. این مال و ثروت پر سودی است» نشان میدهد. سپس شگفت‌ترین و زیباترین حکم را، در مورد قضیه صادر می‌کند و می‌گوید: آنچه که گفتی شنیدم و من مصلحت می‌بینم. آن را در بین اقربای نیازمند خودت تقسیم نمایی. و فوری ابوطلحه، به اجرای آن اقدام می‌کند و به حضرتشﷺ جواب می‌دهد، جوابی که نشان می‌دهد، فرمان خدا و رسول او استجابت شده است: بلی یا رسول الله. انجام می‌دهم. و فوری آن را انجام داد و باغ را، در بین اقاریب و بنی اعام خود تقسیم نمود.!!

آنان بودند، آن مردمانی، که در پیشگاه خداوند بزرگ به بلندترین نقطه قله رسیدند.

خداوند فرمان می‌دهد و آنان فوری می‌پذیرند و اجرامی کنند و رسول خداﷺ آنان را به بهترین راه و اسلوب اجرأ، راهنمایی و توجیه می‌کند.

و این چنین به مقام پیشوایی رسیدند. به پیشوایی زیستند. به پیشوایی مردند. همیشه پیشوای مردم بودند.

آن نمونه‌ای دیگر، از ثروتمندان محمدﷺ بود. به جهانیان معاصر ارائه دادیم، تا بدانند، آن مردمان، بچه گستره و میدانی، ارتقاء یافتند.

و باری دیگر می‌گویم: محمدﷺ مردم را از قلبشان دعوت می‌نمود. در حالی که ماتریالیستها و کمونیستها، مردم را از شهوات و غرایزشان دعوت می‌نمایند. قلبها وقتی که بپذیرند و استجابت کنند، با صاحبانشان به اعلا علیین ارتقاء می‌یابند. و اما شهوات و غرایز، وقتی که استجابت کنند، با صاحبانشان، به اسفل سافلین، سقوط می‌نمایند.

آثار این قصه اعجاب‌انگیز، کل عالم را بر انگیخت. به آنان عجیب‌تر و غریب‌تر از این راه تقدیم می‌نمائیم.

از عشقش می‌گذرد، به خاطر رضای او: ما در فضای این آیه ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾، برای جهانیان، کارهای عجیبی را که در اجرای آن بوقوع پیوسته است، بازگو می‌کنیم. عبدالله ابن عمر کنیزی نیک سیرت و زیبا رویی را خرید. و او را بسیار بسیار دوست داشت. پس از مدّتی او را آزاد نمود و به ازدواج مردی درآورد. و از آن مرد دارای پسری شد. عبدالله پسر را بسیار دوست داشت و به او محبّت فراوان نشان می‌داد. و هر وقت او رامی دید، در بغلش می‌گرفت. از او پرسیدند، علت این محبت را، در جواب گفت: بوی مادرش را می‌دهد. گفتند: اگر آنقدر او را دوستی داشتی، چرا آزادش کردی و از دستش دادی؟ که خداوند او را به تو داده بود؟ در جواب گفت: مگر شما این آیه را ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ نشنیده‌ای؟

این کاری است، مهم و بزرگ حتی آن قدر بزرگ و مهم است که قلبها را منقلب می‌کند و به حرکت در می‌آورد.

زنی زیبا. ابن عمر او را بشدت دوست می‌دارد. و در حالی که همه مردم می‌دانند که عشق و محبّت چیزی است، با آن نمی‌توان مقاومت کرد. اما با این وصف، ابن عمر با محبّت مقاومت می‌کند. آن زن را که محبّتش، از دلش خارج نمی‌شود. آزاد می‌کند. سپس به ازدواج مرد دیگری در می‌آورد. وقتی که به او می‌گویند: دوستش داشتی؟ چرا آزادش نمودی و ترکش کردی؟. این جواب همیشه زنده را که اعماق قلبها را بحرکت در می‌آورد، از او شنیدند: مگر این آیه را نشنیده‌اید؟ (تا از آنچه که دوست می‌داری، در راه خدا انفاق نکنی، به خیر و برکت نمی‌رسی)؟ بلی اینچنین است. مرد محبّت خود را فدا می‌کند. چون خدا را، از نفس خود بیشتر دوست دارد. تو بگو. کدام دسته و گروه، از انسانها، اینچنین هستند.

عمربن عبدالعزیز، عدلها شکر را می‌خرید و صدقه می‌داد. می‌گویند: چرا بهای

این شکرها را صدقه ندادی؟

می‌گوید: شکر را از همه چیز بیشتر دوست می‌دارم. خواستم به چیزی انفاق کنم، که نزدم عزیزتر و دوست داشتنی تر است.

این مفهوم جوابهای آنها، عالی‌تر، و از همه چیز عالی‌تر هستند. کدام سوسیالیستهای امروزی (با این همه ادعا که دارند)، بچنین کاری دست می‌زنند؟

در ثروت آنان حقی وجود دارد: خداوند بزرگ در قرآن می‌گوید: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ ءَاخِذِينَ مَا أَتَاهُمْ رَبُّهُم كانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنِينَ. كانُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيلِ ما يَهْجَعُون. وَ بِالاسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ. وَ فِي أَمْوَالِهِم حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُوم﴾ براستی پرهیزکاران، در بهشتها و چشمه سارها هستند. به آنچه که پروردگارشان، بعنوان پاداش «بهشت» اعطا می‌کند می‌گیرند، زیرا آنان قبل از ورود به بهشت، نیکوکار بودند. و شب کم‌تر در خواب بودند. صبح در پیشگاه خداوند طلب مغفرت و بخشش می‌کردند. در ثروت و اموالشان، برای سائلان و بی‌نوایان سهم و حقی بود[1]

منظور از «حق» احسان، یا صدقه نمی‌باشد، بکلی حقی است برای عموم بی‌نوایان ثابت و برقرار است. از اموال و ثروت.

وسائل، کسی است که از دیگران چیزی را می‌خواهد. آن محروم کسی است، مالی را برای رفع نیازش در دسترس ندارد. یا به خاطر تعفف صدقه را نمی‌پذیرد. یا نمی‌تواند کاری انجام دهد. یا مالش رشد نمی‌کند. به باغ و مزرعه حیواناتش، آفتی وارد شده باشد. یا در هر شرایط نیازمند باشد.

گفته‌اند: جماعتی از تابعین و صحابه، مخصوصاً ابوذر غفاری، به این آیه استدلال کرده‌اند، که به اموال جز زکات، حقی دیگر تعلق می‌گیرد.

امام مسلم: از حدیث ابی سعد، روایت کرده است. «در سفری در خدمت حضرت رسول اکرمﷺ بودیم. ناگهانی مردی را دیدیم که بر شترش بود و آن را به

۱ـ سوره زاریات، آیه‌های ۱۵ الی ۱۹

راست و چپ می‌گرداند. حضرت رسول اکرمﷺ فرمودند: «کسی مال سواری اضافی دارد، به کسی ندارد، بدهد و کسی توشه (طعام) زیادی دارد، به کسی که ندارد، بدهد. تا یقین حاصل کنیم که کسی از ما زیادی بر نیازش حق ندارد و نباید نزدش باقی مانده باشد.»(۱)

گفته‌اند: در این حدیث ایجاب انفاق کردن اموال اضافی است در راه خداوند. من می‌گویم: این حدیث نزد من بعنوان یک اصل عمومی،در نظام زندگی اجتماعی اقتصادی، اسلامی، معتبر شناخته می‌شود.

و کسی مال سواری اضافی دارد، به کسی دیگر که ندارد، بدهد، تا تعطیل و بلا مصرف نماند، شامل تمام وسایط نقلیه امروزی هم میشود.

و آنچه انسان و اشیاء را، از جایی به جایی حمل و نقل می‌کند، فرا می‌گیرد.

«و کسی غذا و طعام اضافی دارد، به کسی که ندارد بدهد، شامل انواع خوردنی و نوشیدنیها می‌شود.

در ۱۴۰۰ سال پیش محمدﷺ اینچنین اصحاب خود را توجیه می‌کرد. این توجیه تمام بشریّت بعد از آنان است.

از ۱۴۰۰ سال پیش، محمدﷺ، بانک برداشت و گفت: «کسی مرکب زیادی دارد، به کسی دهد، که ندارد. و کسی طعامی اضافی دارد، به کسی دهد، که ندارد» اینها دو اصل عالی و معتبر و با ارزش هستند، که محمدﷺ یاران خود را به آن دعوت کرد. و یاران او دریافتند که مراد و هدف او چه است و به آن عمل نمودند و فهم آنان، از مفهوم این حدیث: (تایقین حاصل کنیم، که هیچکدام از ما بر آن اضافی بر نیاز خودتان، حقی نداریم) این را دریافت کردند و فهمیدند، که برای ما حلال نمی‌باشد. که چیزی را، از آن اضافی بر نیاز را، برای خود برداریم. و باید به کسانی

۱ـ شرح مسلم امام نووی، ج ۶، ص ۳۳ در روایتی دیگر می‌گوید: چشمهایش را به این طرف آن طرف می‌گرداند. در هر دو صورت هدفش یافتن کمبود از کسی و احسان کردن نسبت، به او بوده است. شرح مسلم همان جلد و صفحه ،مترجم .

دهیم، که ندارند و نیازمند می‌باشند.

این است نظام زندگی اقتصادی مشترک، (سوسیالیست) که محمدﷺ، به آن دعوت کرد. این سرچشمه‌ای است که به نور الهی، از گفته خداوند بزرگ: (... در اموالشان برای دیگران حقی وجود دارد)، منفجر شده و بر آمده است.

این حق، احسان نیست. صدقه نیست و تطوع نمی‌باشد. بلکه حق است، حقی واجب.

این حق برای چه کسانی است.

این حقی است برای «سائل». به تمام کسانی که به زبان حال و مقال، از این اموال چیزی را می‌طلبند و می‌خواهند.

برای «محرومان»، تمام کسانی که از حقوق عمومیشان در زندگی محروم شده‌اند: از حق تعلیم و تربیّت، از حق مسکن. از نوشیدنی تمیز. از حق لباس مناسب، از حق خوردنی مناسب. از حق کار شرافتمندانه، و از حق آرزوهای مواهب طبیعی، همه آن محرومانی، که از حقوق زندگی طبیعی سهمی ندارند، از آن اموال حقی دارند. چه خود سؤال کنند و آن را بخواهند، و چه سؤال نکنند. حقی است ثابت، از این اموال، برای آنان.

و دعوت پیامبرﷺ به همین مفهوم است، تفسیری عملی، برای توجیه پیام آسمانی. نزول ایه، از آسمان، نوری از طرف خداوند است. و توجیه آن نوری از طرف رسول خدا است. (نوراً علی نور است)، که عالی‌ترین سوسیالیستی را اعلام می‌کند، که بشریّت آرزوی رسیدن به آن را دارد. این است جامعه گرایی اقتصادی اسلام. هرکس از ضروریات خود بیشتر دارد، حقی است، برگردن او. باید به کسانی که ندارند بدهد. این فرمان به اندازه‌ی کفایت ضروریات را باقی می‌گذارد و زیادی بر آن را می‌گیرد و به نیازمندان می‌دهد.

محمد از زحمتکشان سخن می‌گوید :.رسول خداﷺ فرموده‌اند: «کسی که در میان مردم می‌گردد، لقمه‌ای، یا دو لقمه، خرمایی، یا دو خرما را، به او می‌دهند.

مسکین نمی‌باشد. امّا مسکین، آن کسی است، که چیزی آنچنانی ندارد، که بی نیازش کند. و او را نمی‌شناسند، تا به او صدقه دهند. و خود بر نمی‌خیزد و از این و آن سؤال کند و چیزی بخواهد.»[1] وقتی از مسکین سخن می‌گوید، سخن مسکینی را می‌گوید، که نقاب روی او برایش برداشته شده و حقیقت او را دیده و کاملاً شناخته باشد.

مسکین از دیدگاه حضرت محمدﷺ، چه کسی است؟ مسکین در نظر او کسی نیست که در بین مردم بگردد و لقمه‌ای، یا دو لقمه نان، و یا یک، یا دو عدد خرما را به او بدهند». نه هرگز. اینچنین کسی، از دیدگاه او مسکین نمی‌باشد.

اینچنین مردی رویش برداشته شده است و نفسی غلیظ و جسور دارد. می داند که چگونه حقّ خود را، از مردم بگیرد. به سؤال کردن. لجاجت و اصرار. بهر وسیله به حق خود می‌رسد.

«اما مسکین، آن کسی است، آن غنا را ندارد که بی نیازش کند» مال و ثروتی، که از سؤال کردن و از توقع از دیگران بی نیازش کند، نداشته باشد.

در حدیثی دیگر آمده است: «مسکین آن کسی است که غنی نیست. با شرم و حیا است به اصرار و لجاجت از کسی چیزی را نمی‌خواهد».

با وصف اینکه نیاز شدید دارد. و چیزی که از سؤال کردن از دیگران بی‌نیازش کند، ندارد. اما غنای طبع و کرامت نفس دارد. از اینکه دست را به سوی دیگران دراز نماید و چیزی را بخواهد، خودداری می‌کند و بجز، به پروردگارش، به کسی متوجه نمی‌شود. و نیازش را، جز با پروردگارش، با کسی در میان نمی‌گذارد.

«و کسی به آن نمی‌داند که به او صدقه دهد، انفاق کند». کسی نیاز او را درک نمی‌کند، درد و رنج او را، جز خداوند بزرگ ،که حقیقت حال را می‌داند، کسی احساسش ، نمی‌نماید. و بنابراین است که، به او صدقه نمی‌دهند. زیرا مردم او را به سبب خودداری از تکدی، غنی به حساب می‌آورند. خداوند بزرگ می‌گوید:

۱ـ بخاری، فتح الباری، ج ۳، ص ۲۶۷

﴿یَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِیَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِیَاهُمْ لا یَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً﴾ نادان آنان را اغنیاء می‌پندارند، به سبب خودداریشان ازگدایی. از روی ظاهرشان آنان را می‌شناسند، که به اصرار و الحاح چیزی را از مردم نمی‌خواهند[1].

به سبب لباس و وضع کیفیّت کردار و گفتارشان، برای خردمندان نمایان و شناخته می‌شوند. اما برای نادانانی که نور خدا در قلبشان وجود ندارد، گمان بر این است، که غنی و بی نیاز می‌باشند و احتیاجی به معاونت و مساعدت دیگران ندارند. کرامت نفس و شخصیّتشان اجازه نمی‌دهد، که بایستند واز مردم چیزی را بخواهند. به او بدهند یا ندهند.

این است مسکین در نزد حضرت رسول اکرمﷺ. این است مسکین تمام مسکین. که مستحق‌ترین مردم است به دریافت احسان و انفاق. اینان زحمت می‌کشند، کار می‌کنند، اما دخلشان ناچیز وکفایت هزینه زندگی افراد خانواده‌شان را نمی‌کند.

ایشان همیشه در بین نیاز سختشان، به هزینه زندگی، و خودداری از درازکردن دست تکدی، به سوی دیگران، به خاطر تأمین آن، در مبارزه‌ی سخت درونی قرار گرفته‌اند.

ایناناند زحمتکش . ایناناند، قاعده هرم. کسانی که در همه زمان در ضیقت زندگی هستند. در کلّ قرون «اعصار» و در کلّ نظامهای فاسد. آنان کسانی‌اند، که احسانی به آنان نمی‌رسد و دارای آن توان نیستند که مردم هر احسان و انفاقی را به ایشان برساند. نمونه آنان، کشاورزکارگر و مزدبگیری است، کسی است که در طول روز، به خاطر دریافت قروشی (ریالی)، که آن را روزی خانواده کند، با ابزارکار، سرو کله می‌زند و رنج و زحمت را متحمّل می‌شود.

او هی کار می‌کند و هی کار می‌کند، اما مزدش، نیازش را برآورده نمی‌کند. هرچه مزدش بالا رود و هرچه کار بیشتر کند، چیز قابل ذکر و توجهی، به او نمی‌رسد. هر

۱ـ سوره بقره، آیه ۲۷۳

گروه و طبقه از او پیشی می‌گیرند. اما او مسکن است، نمی‌تواند از آن اوضاع جدا گردد.

و از مردم هم سؤال نمی‌کند و چیزی نمی‌خواهد. چون کرامت نفس او، اجازه‌اش، نمی‌دهد،که دست گدایی را دراز کند.

آنان هستند که محمدﷺ در موردشان سخن می‌گوید و انوار مقدس محبتش را متوجه آنان می‌کند، تا معلوم شوند و متمولان و اغنیاء را با آنان، با بذل و بخشش، روبرو کند. آن هم، بدون خوار کردنشان. و بدون اینکه وادارشان کنند، که دست تکدی را به روی آنان دراز کنند.

در شک هستی یا ابن خطاب؟ : عمربن خطابرضی الله عنه گفته است. وقتی که روی را برگرداندم که برگردم، ناگهان غلامی، صدایم زد و گفت: حضرت رسول خداﷺ، اجازه ورود را دادند. داخل شدم. مشاهده کردم که حضرتشﷺ بر پارچه‌ای حصیری دراز کشیده است. بر روی حصیر، فرشی نبود. حصیر بر بدنش نقش بسته بود. سرش را بر بالشی از پوست دباغی شده که به پوسته درخت خرما محشا بود، گذاشته بود. بر او سلام کردم. در حالی که هنوز سرپا بودم، گفتم: زنهایت را طلاق داده‌ای؟ چشمهایش را بسویم بلند کرد و گفت: خیر.

سپس در همان حال که سرپا بودم، گفتم: یارسول‌الله. اجازه دارم. اگر حرف مرا قبول داری. ما مردمان قریش، بر زنان چیره هستیم. ولی وارد میان قومی شده‌ایم، که زنان بر مردان چیره می‌باشند. پیامبرﷺ لبخندی زد. سپس گفتم. اگر اجازه دهی من نزد حفصه رفتم و گفتم: دچار اشتباهت نکند: اگر همسایه‌ات (هویت) (منظور «عائشه» است)، از تو زیباتر، و در نزد رسول اکرمﷺ محبوب‌تر و عزیزتر است. بار دیگر پیامبرﷺ لبخندی زد. وقتی که دیدم لبخند می‌زند. نشستم. سپس به اتاقش چشمی راگرداندم، سوگند بخدا، جز سه عدد پوست دباغی نشده، چیزی را در آن ندیدم. بعد گفتم: دعا کن، خداوند گشایشی بر ای امتت حاصل کند. فارس و روم در حال رفاه هستند، با وصف اینکه کافر می‌باشند. در جواب فرمودند: یا ابن خطاب

آیا در شک هستی؟ آنان مردمانی هستند، خوشی دنیا برایشان فراهم شده است. گفتم: یا رسول الله مرا ببخش[۱]»

می‌گویند: زنان پیامبرﷺ ادعای مقدار بیشتری از مال دنیا و زینت آن، و هزینه بیشتری را، نمودند. حضرت رسول اکرمﷺ براثر این مسئله، نگران شد و آنان را ترک کرد و سوگند یاد نمود یکماه به آنان نزدیک نشود. و به میان یاران هم نرفت. عمر به مردم گفت: اگر شما بخواهی، من، خبرا او را برای شام می‌آورم. سپس نزد پیامبر رفت و آنچه که میان آنان گذشت بیان شد.

این سرگذشتی ماندنی و ماندگار است، که بخش مهمّی از زندگی آن حضرت راﷺ برای ما روشن می‌کند.

زنانش دست به یکی شده و شورش بر پا کرده بودند، که در ضیقت زندگی هستند. فاقد تمام زینت دنیایی می‌باشند. باید نفقه و هزینه زندگی آنان بیشتر شود. و این مسئله‌ی بزرگی بود که حضرت رسول اکرمﷺ با آن درگیر شده بود. زنان مال و زینت دنیا را می‌خواستند حضرت رسولﷺ چه کند؟

ناچارکناره گرفت و یکماه بدون زنانش به تنهایی زندگی کرد. سپس آیهٔ انتخاب و اختیار نازل گردید: ﴿**يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لأزْواجِكَ اِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَياةَ الدُّنْيا وَ زِينَتَها فَتَعالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَراحاً جَميلاً وَ اِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدّارَ الاخِرَةَ فَاِنَّ اللهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنٰتِ مِنْكُنَّ أَجْراً عظيماً**﴾ ای پیامبر به زنانت بگو اگر زندگی دنیایی و تجملات آن را می‌خواهید، بیایید مهریه و نفقه شما را بدهم و همه را به خوشی و خرسندی طلاق دهم. و اگر خدا و رسول خدا و منازل آخرت را می‌خواهید، آنچه که مسلم است، خداوند برای نیکوکاران شما، پاداش بزرگ را آماده کرده است.[۲]

علماء در تفسیر این دو آیه، در چگونگی اختیار و حقّ انتخاب دادن پیامبرﷺ به زنانش جزئی اختلاف نظری دارند.

۱ـ بخاری، فتح الباری، ج ۵، ص ۸۷ و ۸۸

۲ـ سوره احزاب، آیه‌های ۲۸ و ۲۹

اول: به فرمان خداوند، در بین ماندن در زوجیت و گرفتن طلاق، به آنان حق اختیار و انتخاب داد و آنان ماندن را ترجیح دا دند.

دوم: حق انتخاب در بین دنیا و جدا شدن، و آخرت و نگاه داشتن را به آنان داد و آنان را در حق طلاق، آزاد ننمود.

امام حنبل میگوید: پیامبرﷺ زنانش را فقط، در بین انتخاب دنیا و آخرت، مختار نمود.

و در مورد علّت آن، هم اختلاف نظر دارند. قولی می‌گوید: وقتی که خداوند پیامبر راﷺ در بین انتخاب ملک دنیا، و نعمت آخرت، مختار نمود، آخرت را بر دنیا ترجیح داد و انتخاب نمود. وقتی که آخرت را انتخاب نمود، خداوند هم فرمان داد که زنانش را بین انتخاب دنیا و آخرت، مانند خودش، مختار نماید.

قولی دیگر می‌گوید: علّت این بود زنان پیامبرﷺ، روزی جمع شدند و گفتند: آنچه که از زینت آلات، زنان دیگر می‌خواهند، ما هم می‌خواهیم. حتی چند نفری از آنان گفتند: اگر ما زن پیامبرﷺ، نمی‌بودیم، دارای کار و بار و لباس مهم و زینت آلات، می‌بودیم.

این، مسئله‌ای هولناک بود، جز حضرت محمدﷺ، کسی دیگر توانایی تحمّل آن را نداشت. او تنها فردی بود، که توان و طاقت آن را داشت.

یا دنیا، یا آخرت. محمدﷺ، آخرت را انتخاب نمود و دنیا را، و مافیهای آن را رها نمود. و در آن جز مدت انجام و ادای مأموریت پروردگارش، زندگی نکرد. متاع دنیا. زینت دنیا. ملک و ثروت دنیا، شایسته‌ی مقام او نبود و به آنها توجهی نداشت.

این بار نوبت به زنانش رسید. پروردگار چنین فرمانی را هم، در مورد آنان نازل فرمودند: یا دنیا، یا آخرت.

فرمانی خیلی خیلی سنگین، و به راستی کمرشکن بود. اگر محمدﷺ، خداوند بزرگ توان و طاقت این بار سنگین را به او داده بود، می‌توانست دنیا را بطور مطلق رها کند، دل و قلب زنانش چه دل و قلبی بود که، آسمان، این بار سنگین را، که کوه

نمی‌تواند، آن را تحمّل کند، بر آن نازل کرد.

الحق، بار سنگینی است، که خداوند می‌گوید: (ای پیامبر، به زنانت بگو، اگر زندگی دنیا و زینت و تجملات آن را می‌خواهید، بیایید تا مهریه شما را بپردازم و به طور خوش و خرسندی، شما را طلاق دهم. و اگر خدا و رسول خدا و دار آخرت را می‌خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما، پاداش بزرگی را در نظر گرفته است)(۱)

حضرت رسول اکرمﷺ از عائشه، که عزیزترین و محبوب‌ترین زنانش بود، شروع کرد و او را در بین انتخاب دنیا و آخرت مختار نمود. او خدا، و رسول خدا و دار آخرت را انتخاب نمود. اثر شادمانی در چهره حضرت رسول اکرمﷺ کاملاً دیده می‌شد.

سایر زنان از او پیروی کردند و بجای دنیا، آخرت را برگزیدند.

می‌گویند: وقتی زنان رسول خداﷺ، خدا و پیامبر او را برگزیدند و آخرت را بر دنیا، ترجیح دادند، خداوند بزرگ، از آنان سپاسگذاری نمود و پیامبرﷺ را، به آنان منحصر نمود و ازدواج مجدد او را ممنوع اعلام فرمودند.

﴿.. لا تَحِلُّ لَکَ النِّساءُ مِنْ بَعْدُ وَ لا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْواجٍ...﴾ ای محمد برای تو حلال نمی‌باشد، بعد از این زنان که در ازدواج تو هستند) زنانی دیگر، و حلال نیست برای تو، یکی از آنان را طلاق دهی و بجای آن زنی دیگر بگیری(۲)

این حد و سطحی بود که خداوند برای پیامبرش، و زنان او تعیین نمودند. چیزی بالاتر از طاقت و توان همه انسانها. مقامی است، احدی جز، پیامبرﷺ، و زنانش به آن مقام ترقی نمی‌یابد.

اینها، تکالیف رهبری هستند. رهبری جامعه بشریّت. مردان و زنان.

ما برای این، به آن حادثه بزرگ اشاره کردیم، تا انظار همه‌ی بشریّت را به این ملتفت نمائیم، که حضرت محمدﷺ مردی است و به مقامی ترقی یافته است، که تاکنون، مردی در دنیا، به آن مقام نرسیده است. و زنانش، زنانی هستند که خداوند

۱ـ سوره احزاب، آیه‌های ۲۸ و ۲۹

۲ـ سوره احزاب، ایه ۵۲

بزرگ به نیکوترین ادب، آنان را تأدیب نموده است و آنان را به قلّه‌ای رسانیده است که تاکنون زنی در جهان به آن ارتفاع نرسیده است.

این مکاتب و نظامها، که در شرق و غرب، ندای آنها را سر می‌دهند، چه نظام کمونیستی و چه نظام سرمایه‌داری، یا هر نظامی که در نظر بگیری، وقتی با آن سطوح، که محمدﷺ و زنانش، به آن ارتقا یافتند، مقایسه کنید، جز تاریکیها، و ظلماتی نیستند، که بعضی به بعضی دیگر تفوق دارند.

این دولتهای عربی و اسلامی، اگر قطره‌ای از دریای انوار رسول خود را درک می‌نمودند یا از اسرار شریعت و قوانینی که او از پیشگاه خداوند آورده است، می‌فهمیدند، که گنجی است، چه گنجی.

چه کسانی، در نظامهایی که در زمین، پابرجاست، امکان دارد، به آن مقامی که خداوند، برای محمدﷺ و زنانش تعیین نمود، نزدیک شوند؟

چه وقت محمد(ص) از مشارکت تمجید نمود

پیامبرﷺ فرمودند: أشعریها[1] وقتی که در جنگ یا در شهر خواروبارشان کسری، می‌آورد آنچه که دارند، همگی را در جایی جمع‌آوری می‌کنند سپس به یک ظرف، بطور مساوی در بین خود تقسیم می‌کنند. پس آنان از من هستند و من هم از آنان هستم.[2]

این همان نظام مشارکتی بود که اشعریها، برای خود تنظیم و اجراء می‌کردند. نظمی فطری و سرشتی. بدون تبلیغ و سروصدا و داد و فریاد. درس و تعلیم. و بدون فوت وقت.

این است که حضرت محمدﷺ آنان را تحسین و تمجید می‌کند، برای ایجاد و اجرای نظام مشترک خود ساخته‌شان.

«آنان از من و من از آنانم» یعنی آنان به من پیوسته و من به آنان پیوسته‌ام.

امام نووی می‌گوید: مراد اتحاد راه پیامبر و آنان، و اتفاقشان در فرمانبرداری خداوند بزرگ است.

قولی دیگر می‌گوید: یعنی «آنان در تعاون و مساعدت مانند من اقدام کرده‌اند». در این اقدام، کار خیر بسیار بزرگ، اشعریها، از ایثار و تعاون و همکاریشان به شهادت رسول خداﷺ محرز و مشخص می‌باشد.

بزرگ‌ترین چیزی که به آن مفتخر بودند، این بود که بر آن می‌افزودند.

۱ـ قبیله‌ای از مردمان یمن بودند.

۲ـ بخاری، فتح‌الباری، ج ۵، ص ۹۸

گفته‌اند: اهمیّت این کار، استحباب آمیختن غذاها با هم، در سفر و حضر است.
عده‌ای دیگر گفته‌اند: مراد به تقسیم، در اینجا، همان تقسیم معروف نزد فقهاء نمی‌باشد. بلکه هدف افزودن و مباح نمودن ذخیره‌ی موجود، بعضی از آنان، برای بعضی دیگر است.

من هم می‌گویم: در این، جوانه‌های درخشان وجود دارد، باید به جهات مختلف به دنیا اعلام شود.

و در این حدیث حضرتشﷺ به جمله‌ی «آنان از من و من از آنانم» یعنی در زندگی، آنان، در اسلوب من، و من در اسلوب آنان هستم، بزرگ‌ترین تحسین و تمجید را، در حق اشعریان اعمال نموده‌اند.

این اسلوب رفیع و عظیم، که آنان را، به خاطر آن دوست داشت، چیست؟
«وقتی غذایشان در جنگ روی به کسری می‌آورد، یا خواروبارشان در شهر، رو به اتمام می‌نمود، آنچه که از خواروبار و غلات و حبوبات که داشتند، در یک محل جمع‌آوری می‌نمودند». سپس چه؟!

سپس آنها را بطور مساوی، نسبت به نیاز، در بین خود تقسیم می‌کردند، و هریک سهمی را که کفایتش کند، بر می‌داشتند.

این بود جامعه‌گرایی و سوسیالیسم اقتصادی قبیله اشعری، که محمدﷺ، به خاطر آن، تحسینشان کرده است.

و این نوع جامعه‌گرایی، بعنوان یک جامعه‌گرایی پیشگام در جهان قابل اعتبار می‌باشد. علاوه بر این، حضرت محمد)ﷺ، که آن را تحسین و تثبیت نموده است و اجراکنندگان آن را، از خود، و خود را از آنان دانسته است، بر عظمت آن، می‌افزاید.
و آن در دیدگاه اوﷺ، بزرگ‌ترین روش ادامه حیات و زندگی در بین مردم است.

و به اینکه حضرت محمدﷺ، مشخصه‌های آن را، که از کجا شروع می‌شود، و به کجا منتهی می‌گردد، و چگونه اجرا می‌شود و چگونه می‌شود، بیان فرموده‌اند، خود امتیاز بزرگی برای آن است.

پس به لحاظ اینکه حضرت محمدﷺ فرمودند: ارزاق خود را جمع‌آوری، و سپس در بین خود، به حد کفایت نیاز تقسیم می‌کردند»، لذا دولتهای اسلامی مایملک عمومی را، چه صادرات، چه واردات، جمع آوری و به وضع مناسب بین افراد جامعه تقسیم نمایند، فرمان و اسلوب رسول اکرمﷺ اجرا شده است. آیا هم اکنون تمام جهانیان شنیده‌اند؟ شنیده‌اند که سوسیالیستی که اشعریها از روی اختیار، برنامه‌ریزی و تنظیم نمودند، و در آن به گستره و مرحله‌ای رسیدند، که سوسیالیستهای خیالی و رؤیایی امروزی، به آن نرسیده‌اند؟

و حضرت محمدﷺ، آن را مقرر و تأیید و تصدیق نمود، و بعنوان قله تکامل و تکافل اجتماعی معتبر شمرد، وقتی که گفت: آنان از من و من از آنانم».

اعراب و مسلمانان باید، این حدیث را بارها و بارها بخوانند، تا هدفها و معناهای آن را، درک نمایند و بر اسرار دین و میراث دینی خود واقف شوند و در صورت نیاز بکارش گیرند.

سوسیالیستی که اشعریها در زمان حضرت رسول اکرمﷺ، اجرا نمودند و پیامبرﷺ، آنان را تحسین و تمجید نمود، در قلّه‌ی سوسیالیستهای امروزی قرار دارد. و چون به خدا و به رسول خدا ایمان دارد، آنهم مزیتی دیگر را، بر آن می‌افزاید. باید بخوانند و فکر کنند. و به شگفتیهای دیگری رو در رو خواهند شد، که در دل آنان، تاکنون خطور ننموده است.

اینچنین بود، زندگی آنان : عائشه همسر حضرت رسول اکرمﷺ، به عروه پسر اسماء خواهر خود گفت: «پسر خواهر. ما، به هلال (ماه نو)، سپس به هلال، سپس به هلال، سه هلال، در دو ماه کامل را نگاه می‌کنیم، در خانه‌های رسول خداﷺ، آتشی روشن نمی‌شود و غذایی پخته نمی‌شود». می‌گوید:

گفتم خاله جان به چه زندگی می‌کنید؟ گفت:

«به آب و خرما سیاه(۱). جز اینکه رسول خداﷺ همسایه‌ای از انصار دارد. گاه

۱ـ به اعتبار خرما، آب را هم سیاه گفته است.

گاه حیوانی را به او می‌دهند، میدوشیم و شیر آن را می‌نوشیم.[۱]»

این نمونه‌ای، از نمونه زندگیهای حضرت رسول اکرم و زنانش بود.

عائشه برای «عروه» سوگند یاد می‌کند که سه بار هلال ماه را می‌بینم، که دو ماه کامل است، در خانه‌ای از خانه‌های رسول خداﷺ، آتشی برپا نمی‌شود. یعنی غذایی پخته نمی‌شود. پس چون غذایی پخته نمی‌شود، نیازی به روشن کردن آتش نیست. چیزی، نه، گوشت نه، دخل و دانه، نه، سبزیجات، نه هیچ چیز، برای پختن در خانه‌های رسول الله وجود ندارد. این است که «عروه» متعجب می‌شود و می‌گوید: خاله جان بچه زندگی می‌کنید و چگونه زنده مانده‌اید؟

عائشه به زبانی فصیح می‌گوید: آب و خرما سیاه، همه‌دنیا بشنوند، مایه حیات و زندگی سه هلال، دو ماه تمام، رسول خدا و زنانش خرما و آب سیاه بوده است. به راستی چه کسی، چه کسانی، در دنیا چنین تاب و طاقتی را دارند.

نه. کسی وجود ندارد. فقط محمد و زنانش بودند، که این بار سنگین را توانستند تحمل نمایند، آن هم فقط به خاطر جلب رضای خداوند بزرگ.

تنها رفاهی که گاه گاه این روش سخت زندگی را به هم می‌زد، همان چند جرعه شیری بود، که همسایه‌ی انصار، حیوانش را به رسول خداﷺ می‌داد، می‌دوشیدند و در بین زنانش تقسیم می‌کرد. وگرنه، اصل و مایه زندگی آنان، همان آب و خرمای سیاه بود.

پس ای مردمان دنیا، فکر کنید. خیلی خیلی عمیق فکر کنید.

وقتی که مهاجر و انصار با هم تقسیم می‌کردند.: «وقتی که مهاجرین از مکّه به مدینه وارد شدند چیزی در دست نداشتند، و انصار صاحبان زمین و عقار بودند. ثمرات اموال خود را، هر سال، با مهاجرین تقسیم می‌کردند و هزینه زندگی آنان، از این طریق تأمین می‌شد. مالک بن انسؓ خبر می‌دهد: پیامبرﷺ وقتی از جنگ خیبر فارغ شد و به مدینه بازگشت، مهاجرین عطایای (سهم ثمر زمین و باغ) انصار

۱ـ بخاری، فتح‌الباری، ج ۵، ص ۱۵۱

را، به خود آنان برگرداندند»[۱] چون خود دارای ثمر و بهره شدند.

در حدیثی دیگر آمده است. انصار به پیامبر گفتند: باغهایمان را بین ما و مهاجران برادرمان، تقسیم کن. در جواب فرمودند: خیر، انصار گفتند: در کار یاری ما را بدهید و ما شما را در ثمر آن شریک می‌کنیم. گفتند: بر روی چشم اطاعت می‌کنیم»[۲] پس مهاجرین عطایای انصار را نپذیرفتند. چون بعد از فتوحات و غنایم، به آن نیاز و ضرورتی نبود.

این بود جامعه محمدﷺ که با هم، همدردی می‌کردند و در محبّت و برادری و تعاون و همکاری یکدیگر را، بر خود برتری می‌دادند.

اگر به کسی اعطا کند، برای او بهتر است : پیامبرﷺ از زمینی گذر کرد، که محصولش به اهتزاز در آمده بود. پرسید: این مال چه کسی است! گفتند: فلانی، آن را اجاره کرده است. فرمودند: اگر می‌بخشید، برای او بهتر بود، تا اینکه برای آن اجرت و مزدی را بگیرد»[۳] یعنی اگر مالک این زمین را، بجای اجاره دادن به کسی واگذار می‌کرد، که در آن کشت و زرع کند، برای او بهتر بود.

این توجیه حضرت محمدﷺ است، در مورد اصلاح زراعی. او این را مصلحت می‌بیند و برتر می‌داند، که انسان زمین زراعیش را به برادر دینیش، بدون مقابل واگذار کند، تا در آن کشت و زرع نماید.

چرا؟ و برای چه؟

برای اینکه رسول خدا، این را مصلحت می‌داند، که انسان زمین زراعی خود را، یا خود برای خود و به نفع و حساب خود کشت و زرع نماید، یا اینکه آن را مجانی به کسی دیگر دهد، که کشت و زرع کند واز آن، استفاده نماید.

زیرا به اینچنین کارهای خیر، روح برادری و تعاون رشد می‌کند، و روح بهرکشی و استثمار در بین مردم کشته می‌شود. و کینه توزی را از میان بر می‌دارد.

۱ـ بخاری، فتح‌الباری، ج ۵، ص ۱۶۸ و ۲۴۶　　۲ـ فتح الباری، ج ـ ۵ ـ ج ـ ۷ ـ ص ۸۹
۳ـ بخاری، فتح‌الباری، ج ۵، ص ۱۸ و ۱۸۷ و ۱۸۸

و به گروههای عاطل و باطل، که به شرایط مختلف تعداد فراوانی زمین زراعی را به تملک در آورده‌اند و به کشاورزان بی نوا به اجرت و مزد واگذار می‌کنند و در کارهای بیهوده و ناروا و فساد، مصرف می‌نمایند، پایان می‌دهد.

جابر می‌گوید: مردانی از ما، زمینهای زراعی اضافی از خود، در اختیار داشتند و گفتند آن را به یک سوم یا یک چهارم یا نصف محصول به اجاره، واگذار می‌کنیم. رسول خدا فرمودند: «کسی زمین دارد، آن راکشت کند، یا به برادرش واگذار کند، که آن را دایر کند.، اگرامتناع ورزید، باید نگاه داشته شود».[1]

این است، توجیه حضرت محمدﷺ، زمینت را، یا خودت برای خودت، کشت و زرع کن، یا به کسی که آن راکشت و زرع کند، واگذار. آنهم بدون مزد و مال‌الاجاره. با توجه به گفته‌ی جابر: «زمینهای زراعی اضافی از خود داشتند» هدف حضرت رسول اکرمﷺ این است که کسی زمین زراعی اضافی از نیاز خود دارد، حق دیگران بر آن است، باید رهایش کند، تا آن راکشت نمایند و وسیله زندگی خود قرار دهند.

این توجیه با ارزش، برای کل بشریّت چهارچوبه‌ای را مشخص می‌کند، که برای او امکان داشته باشد، در حدود آن، حرکت نماید.

باید برای کشت و زرع، زمین زراعی را به اندازه کفایت، برای کشاورزی در نظر گرفت، و مازاد بر آن را، در بین کسانی که ندارند، توزیع کرد. به این طریق بر تعداد صاحبان زمین افزوده می‌شود، و تراکم ثروت زراعی در اختیار طبقه محدود، ممنوع می‌گردد.

وقتی که حضرت محمدﷺ می‌گوید: «اگر آن را (زمین زراعی) ببخشد. برای او بهتر است، تا اینکه مال الاجاره معلومی را برای آن در نظر بگیرد»، توجیه به احسن و افضل و مترقی‌تر است.

ای کاش مردم فکر می‌کردند و عقل را بکار می‌گرفتند.

۱ـ بخاری، فتح‌الباری، ج ۵، ص ۱۸ و ۱۸۷

اسلوبی ملّی، بلکه بالاتر از آن : «زمینی در خیبر» به عمربن خطاب رسید. نزدحضرت رسول اکرم آمد و در مورد آن مشورت کند و دستوری بگیرد، وگفت: یا رسول الله، زمینی در خیبر سهم من شده است. هرگز چنین اموال نفیس و با ارزشی را، نداشته‌ام، چه دستوری می‌دهی؟ فرمودند: «اگر میل داری اصل آن را حفظ کن. و صدق بده (بهره آن را). عمر آن را صدقه قرار داد، که فروخته نشود. هبه نگردد. به ارث برده نشود. (بهره آن را) به فقراء، بستگان نزدیک، آزاد کردن بردگان، در راه خدا، درماندگان در سفر، و مهمانان تخصص داد. و کسی که سرپرستی آن را به عهده داشته باشد، از طریق معروف از آن بخورد گناهی ندارد، و کسی که ندارد، از آن تغذیه نماید»[1]

القصه: عمر از رسول خداﷺ می‌خواهد، دستور دهد، در مورد سهمیه‌اش، در خیبر، چه کند؟ وقتی که پیامبرﷺ به مشورت او جواب می‌دهد، تصرف عمر در آن حبس کردن، یعنی وقف کردن آن ثروت است، آن، فروخته نشود، هبه نگردد و بعنوان ارث مورد استفاده وارثین قرار داده نشود. و بلکه بهره و ثمر آن، بین آن گروههای مستحق تقسیم گردد. یعنی مال عمومی بی‌نوایان و ناتوانان باشد.

این حدیث، که همان اصل عام وقف در اسلام است، برای ما، فرمان و دستور خیلی خیلی خطیر را، بیان می‌کند.

آنچه که مسلم است جامعه اسلامی عهد رسول خداﷺ، اسلوبی ملی عالی‌تر و مترقی‌تر، از اسلوب ملی گرایی عصر حاضر بود.

عمر بعد از رأی حضرت رسول اکرمﷺ اینچنین اقدامی را می‌کند، به این مفهوم می‌باشد که این إغمال امر، و فرمانی مقرری و قانونی اسلامي است.

عمر چه کرد؟

به اختیار خود، ثروت خود را ملی اعلام کرد. و به خاطر جلب رضای خدا، از ثروت خود برای ملتش، گذشت. بالاتر از این. آن را ملی ابدی اعلام نمود، که

۱ـ بخاری، فتح‌الباری، ج ۵، ص ۱۳ و ۳۰۸

فروخته نشود. هبه نگردد. وارث به عنوان ارث در آن اعمال نفوذ نکند.

اصل آن در اینجا محفوظ می‌ماند بحال خود، و آن خود فکری جامعه‌گرایی و ملیّت‌گرایی است. پس دولت وقتی ملکیّت کارخانه‌ای ازکارخانه‌ها را از خود، خلع می‌کند و ملکیّت آن را به ملّت واگذار می‌نماید، تملک آن برای هیچ کسی جایز نمی‌باشد. این همان، اقدامی است که عمر کرد، که مالکیّت را از خود خلع نمود و آن را به مالکیت فقراء و ملّت درآورد.

سپس چه؟

سپس عمر واردات و ثمرات آن را عمومی اعلام کرد. درست مانند دولت، وقتی که تولیدات کارخانه‌های ملی را عمومی اعلام می‌کند. درست یک عمل است و یک فکر و یک اندیشه، با یک فرق، آنچه که عمر به آن دست زد، به اختیار خودش بود، و آنچه که دول امروزی، انجام می‌دهند اضطراری می‌باشد.

می‌خواهم چه بگویم؟

می‌خواهم بگویم و به صدای رسا، بانگ بردارم، که اسلام از روز اولش ملیّت گرایی را شناخته و اعلام کرده است. وقتی که عمر ثروت خود را وقف فقراء کرد و حضرت رسول اکرمﷺ آن را تایید نمود. و تعداد فراوانی، جز عمر، هم به چنین اقداماتی دست زدند. تا اینکه وقف، در میان امم اسلامی مرسوم گردید.

پس چه وقت مسلمانان به پژوهشهای دینی خود، باز می‌گردند؟ و چه وقت اسرار قانونگذاری خود را، فهم و تفهیم می‌کنند؟

و در حدیثی دیگر، عمر در عهد رسول خداﷺ مالی دیگر را صدقه نمود. و به آن (ثمغ) می‌گفتند و نخلستان بود. عمر به رسول خداﷺ گفت: مالی را بدست آورده‌ام خیلی هم با ارزش است، می‌خواهم آن را صدقه دهم؟ پیامبرﷺ فرمودند: «اصل آن را صدقه (وقف) کن، که فروخته، هبه و ارث نشود و ثمرش، انفاق گردد».

عمر ثمر آن را، در راه خدا، برای آزادی بردگان و استفاده مسکینان، و مهمان و در مانده در راه سفر و بستگان نزدیک، وقف نمود. و کسی که سرپرستی آن را به

عهده بگیرد، خود یا دوستان غیر متمول او، به طریق معروف، از آن بخورند، گناهی نداشته باشد.[۱] بلی. محمدﷺ یکهزار و چهارصد سال پیش، وقتی که فرمودند: (اصل آن را وقف کند که فروخته نشود، هبه نگردد و ارث نشود) ملّی کردن را اعلام نمودند.

فرمودند: یا عمر مالکیّت آن به ملّت واگذار کن. سپس فرمان خود را وقتی که فرمودند: «اما ثمر آن، انفاق گردد، به اتمام رساند و کامل گردانید و عمر وقتی که توزیع ثمر و بهره آن را، برای مصرف «در راه خدا، آزاد گردانیدن بردگان، هزینه بی‌نوایان، مهمانان، درماندگان در راه (مسافران) و بستگان نزدیک» در نظر گرفت، تفسیری اجرایی را از فرمان حضرت رسولﷺ نمود.

و ما این سند قاطعانه را، در شرق و غرب روی دست می‌گیریم و بلند می‌کنیم و با صدای رسا و بلند می‌گوییم، ای دنیای بشریّت، ای فریفتگان نظام سوسیالیستی و سرمایه‌داری، بیائید و بنگرید، این محمدﷺ بیش از چهار ده قرن پیش، این نظام ملّی کردن را، اعلان و اعلام نموده است. ملی کردنی، خیلی عالی‌تر و مترقی‌تر، از آنچه که شما ندایش را سر می‌دهید. شما آن را، بوسیله دستور و قدرت، بمرحله اجراء در آورده‌اید.

در صورتی که محمدﷺ، اختیاری و فقط به شوق و رغبت یارانش، آن را بمرحله‌ی اجراء در آورده است. و فرق است، بین کسی که به اختیار خود تعالی می‌یابد و کسی که به زور بالا کشیده می‌شود. کسی که اختیاری تعالی یافته است، عالی و مترقی باقی می‌ماند. کسی به زور بالا برده شود، ماندگار نخواهد ماند، وقتی که اضطرار از بین رود.

باز فرق است و فرق است بین کسی، به خاطر جلب رضای خداوند تعالی می‌یابد و بین کسی که، برخلاف میل خود، بالا برده می‌شود.

بلی، بار دیگر به روایت بخاری. عمر می‌گوید: ای رسول خدا زمینی از خیبر به

۱- بخاری، فتح‌الباری، ج ۵، ص ۱۳ و ۳۰۲ ابوداود، ج۲ جزء ۳ ص ۱۱۶ و ۱۱۷

من رسیده است تاکنون چنین ثروت و با ارزشی نداشته‌ام، به آن چکار کنم؟ می‌فرمایند: «اگر میل داری، اصل آن را وقف و بهره و ثمر آن را صدقه کن».

بنگرید، «اگر میل داری...» نظامی است، بر آزادی و آزادگی شخصیّت بنیانگذاری شده است. «اگر میل داری، ای عمر...» یعنی مجبورت نمی‌کنم. این است فرق و فاصله این دو توجیه.

یا شاید این معجزه‌ای است، از دستور و فرمان حضرت محمدﷺ که تا اعلا سطح ترقی بشریّت از طریق ازادی، نه قهر و جبر و تسلط، تحقق یافته است.

محمدﷺ، چه چیزی را جا گذاشت : حضرت رسول اکرمﷺ بعد از رحلتش، چه چیزی را، از خود جاگذاشت؟ هیچ. نه درهم. نه دینار. نه برده. نه جاریه (کنیز). نه هیچ چیزی، جز قاطر سفیدش. و اسلحه‌اش. و زمینی که آن را صدقه گردانید.»[۱]

بلی، حضرتشﷺ، در وقت مرگ چیزی را از خود باقی نگذاشت. قاطر و اسلحه‌اش،ابزار جنگش بودند. اگر امکان داشت یک روزی از جهاد فارغ شود، آنها را هم باقی نمی‌گذاشت.

عائشه می‌گوید: «رسول خداﷺ چیزی را از خود باقی نگذاشت. نه درهم. نه دینار. نه گوسفند. نه شتر. و نه چیزی. وصیت هم نکرد.»[۲]

خلاصه اوﷺ چیزی بجا نگذاشت : این مسئله‌ای مهمی است که ما می‌خواهیم، برای نظامهای مختلفی که بر روی این زمین پایدارند بیان و تأکید نمائیم، که محمدﷺ مرد و چیزی (مادیات) را از خود باقی نگذاشت. امیدوارم که آنان یقین پیدا کنند، که نظامشان از روزی که پا گرفته است، در زیر دو پای نظام محمدﷺ، قرار داد. (یعنی نمی‌توانند به آن برسند).

و بطور کلی این بشریّت، با مدنیّتها و علومش، چیزی نخواهد شد و به جایی نمی‌رسد. مگر اینکه از نظامی که محمدﷺ آورده است، پیروی، کند.

۱ـ بخاری، فتح‌الباری، ج ۵ ص ۳۱۲

۲ـ مسلم، ج ۶ ص ۸۹. ابی داود، ج ۲ جزء ۳ ص ۱۱۳ و ۱۴۴. نسائی، ج۳، جزء ۶، ص ۲۴۰

برای دخترش زندگی زخمتکشان را می‌خواهد

حضرت علیﷺ روایت می‌کند، فاطمهﷺ از رنج و سختی، گرداندن دست آس برای آرد کردن حبوبات، اظهار ناراحتی می‌کرد. خبر یافت که رسول خداﷺ، با اسیرانی برگشته است. نزد او می‌رود، که خدمتکاری را (عبد یا جاریه)، در اختیار او بگذارد. او را نمی‌بیند، جریان را با عائشه(رض) در میان می‌گذارد. پیامبرﷺ به خانه می‌آید عائشهﷺ سفارش او را بحضرت محمدﷺ می‌ساند. علی می‌گوید: پیش ما آمد، که در حالی ما در بستر خواب، و دراز کشیده بودیم. خواستیم بر خیزیم، فرمودند: سر جای خود باشید. به ما نزدیک شد. تا حدی، سردی پاهایش را بر سینه‌ام احساس کردم. فرمودند: آمده‌ام، راهنماییتان کنم، به چیزی که خیلی خیلی بهتر است، از آنچه که خواسته‌اید. وقتی که خواستید به بستر خواب بروید، سی و چهار بار الله اکبر و سی و سه بار الحمدلله و سی و سه بار سبحان‌الله را بگوئید. این خیلی بهتر از آن است، که خواسته‌اید.»(۱)

بدان آن محمدﷺ بود، می‌درخشید، عالی‌تر و عالی‌تر. فاطمهﷺ تنها فرزندی بود که برایش در دنیا، باقی مانده بود. از رنج و سختی گرداندن آسیاب دستی، که حبوبات را آرد کند برای تهیه نان، می‌نالد. مسلم محدث بزرگ، روایت میکند و می‌گوید: «از درد دستهایش رنج می‌برد». زیرا دستهایش براثر زحمات آسیاب کردن، ترک خورده و زخمی شده بود.

۱ـ بخاری، فتح‌الباری، جح ۶، ص ۱۶۳. ابوداود، ج ۲، جزء ۳، ص ۱۵۰ و ۱۵۱

خبر می‌داند، که پدرش برگشته و تعدادی اسیر زن و مرد را با خود آورده‌اند. پیش او می‌رود، که درخواست یک خدمتکار، «عبد» یا «جاریه» را «کنیز» کند، اما پدر را ملاقات نمی‌کند و جریان را با زن پدر خود عایشهﷺ در میان می‌گذارد. وقتی پیامبرﷺ به منزل وارد می‌شود، عائشهؓ، مسئله پیشنهاد، فاطمهؓ را به او می‌گوید. حضرتش خود نزد آنان می‌رود و بجای پذیرفتن پیشنهاد یک خدمتکار، آنان را به آن ذکر الهی توصیه می‌کند.

بلی یادآور شدیم محمدﷺ نمایان می‌شد، مثل اینکه قطعه‌ای نور است، (از لحاظ عظمت و بزرگی) بر روی زمین، دخترش از او خدمتکار می‌خواهد. نزد آنان (علی و فاطمهؓ) می‌رود. در همان شب، که خیلی هم سرد بوده است. داخل خانه می‌شود، در بالای سرشان، در بین آنان می‌نشیند. اجازه نمی‌دهد، که آنان در بستر خواب درازکشیده‌اند، بلند شوند.

منظره‌ی شگفت‌انگیز و شگفت‌انگیز است. آن مقام نبوت است. محمدﷺ است. در بین دونفر دختر خود،و همسرش، در حالی که دراز کشیده‌اند برای خوابیدن، می‌نشیند.

چرا نزد آنان آمده است. برای چه؟ آیا برای دخترش جواب درخواستش را آورده است؟ آیا آمده است، بگوید: از اسیرانی که باخود آورده است. کسی را در اختیار آنان می‌گذارد؟ آیا آمده است، دخترش را از رنج گرداندان آسیاب دستی، که دستهایش ترک برداشته و زخمی شده‌اند، رهایی دهد؟ آیا آمده است، به آنان وعده‌ی پذیرفتن درخواستشان را، بعداً خواهد داد. و... و...؟

نه هرگز هیچکدام.

آمد و آن سخن جاوید راگفت: که آسمان و زمین را به اهتزاز درآورد:

راهنماییتان می‌کنم به چیزی که خیلی خیلی بهتر و عالی‌تر از آن درخواستتان می‌باشد. وقتی که خواستید، به بستر خواب بروید، ۳۴ بار الله اکبر، ۳۳ بار الحمدلله و ۳۳ بار سبحان‌الله را بگوئید. آنان را، به چیزی عالی‌تر و کامل‌تر و مترقی‌تر، ذکر و

تسبیحات الهی، که بوسلیه‌ی آن در پیشگاه پروردگارشان مکانی عالی می‌یابند، راهنمایی نمود.

اما آن عبد، یا آن جاریه، که می‌خواستند آسیاب دستی را بگرداند، می‌بایست فاطمه و علی، از آن منزّه باشند. زیرا زندگی با رنج آنان را به خداوند نزدیک‌تر، و زندگی بدون رنج و مرفه، آنان را از خداوند دور می‌نمود.

محمدﷺ می‌خواهد فرزند و دامادش به خداوند نزدیک‌تر و نزدیک‌تر باشند.

این گوشه‌ای است از کاری بس بزرگ و عظیم اما آنجا زاویه‌ای است، بس بزرگتر و بس عظیم‌تر.

علی رضی الله عنه می‌گوید: حضرت رسول اکرمﷺ، به ما (علی و فاطمه«رض») فرمودند: «خدمتکاری به شما نمی‌دهم در حالی که اهل صفه درگرسنگی بیایند و بروند که چیزی برای هزینه زندگی آنان ندارم. ولی آن را می‌فروشم و نفقه اهل صفه می‌کنم».

آیا جامعه بشریّت شنیده‌اند؟ : آیا جامعه بشریّت شنیده‌اند، که محمدﷺ نمی‌پذیرد که خدمتکاری را در اختیار دخترش قرار دهد؟ چون اهل صفه آن فقیران و بی‌نوایان که در گوشه‌ی مسجد مدینه زندگی می‌کردند، گرسنه می‌آمدند و می‌رفتند و چیزی را برای خوردن نداشتند. محمدﷺ چیزی را، برای هزینه آنان نداشت. پس اوﷺ آن فقراء را، برتر از علی و فاطمه رضی الله عنها می‌بیند و اجازه نمی‌دهد، یکنفر را از اسراء بعنوان خدمتکار، در اختیار آنان گذاشته شود. چرا؟

«آن را می‌فروشم و هزینه اهل صفه می‌کنم». به بهای آن جمعی را از گرسنگی می‌رهاند. این است، آن زاویه بزرگتر و عظیمتر، اگر چه زاویه اول، گذاشتن خدمتکار برای فاطمه رضی الله عنها بس عظیم بود. اما نزد جامعه این بزرگتر و عظیمتر است.

فلسفه‌این چیست؟

این است که حضرت محمدﷺ می‌خواهد مایه زندگی به رنج و زحمت کار فراهم گردد. این چنین زندگی کردن، برای همه بشریت و همه انسانها مصلحت

است. و همچنین می‌خواهد انسان را به سوی معرفت الهی و یاد و ذکر او متوجه کند. زیرا از این طریق نیروی عظیم و مقتدری را، بدست می‌آورد، که او را در ازدیاد تولید و درآمد مطمئن‌تر می‌کند. و می‌خواهد مردم را متوجه انفاق گرسنگان و ناتوانان نماید، تا خودکفایی خواسته‌های زندگی خود را بدست آورند. و... و... که هرگز توانایی درک و فهم همه آنها را نداریم.

اکثریت فقراء بر بهشت دست می‌یابند: حضرت رسول اکرمﷺ فرمودند: «بر بهشت واقف گردیدم. دیدم بیشتر اهل آن فقیرانند. و بر دوزخ هم مطّلع شدم دیدم بیشتر اهل آن زنانند».(۱)

قرطبی در تفسیر این حدیث می‌گوید: برای اینکه ساکنین بهشت کمتر زنانند، چون میل و هوس زود رسیدن و دست یافتن بر زینت دنیا، بر آنان غلبه می‌کند و بعلّت کوته عقلی، از عمل برای آخرت و آماده شدن برای آن به سبب میل به دنیا و زینت آن، کوتاهی می‌کنند. زودتر فریب کسانی می‌خورند، که دور از دین هستند. کسانی که آنان را به عمل برای آخرت دعوت می‌کنند، از پذیرفتن تعلل می‌ورزند. و اما فقراء چون فاقد مال و ثروت می‌باشند کمتر بر معاصی دست می‌یابند. این خود بشارتی است که حضرت محمدﷺ به فقراء و به قاطبه زحمتکشان و بی‌نوایان می‌داد، که اکثر آنان اهل بهشت هستند.

زیرا آنان به محرومیت زندگی می‌کنند زحمت می‌کشند و بر چیزی دست نمی‌یابند خلاصه آنها قاعده هرم هستند. بنابراین است که بیشتر اهل بهشت هستند. تا پاداش باشد برای آلام و رنجهای دنیایشان.

کسی که غذای دو نفر را دارد، باید سومی را ببرد: براستی اصحاب صفّه انسانهای فقیر بودند. پیامبرﷺ فرمودند: «کسی که غذای دو نفر را داشته باشد، باید سومی را با خود ببرد و کسی که غذای چهار نفر را دارا باشد، باید پنجمی را با خود

۱- بخاری، فتح‌الباری، ج ۳، ص ۲۳۱ و ج۶، ص ۲۶۴

ببرد.»[۱]

صفّه جایی سایه‌دار بود در قسمت آخر مسجد نبوی برای غرباء و فقرا و کسانی که سرپناهی نداشتند، آماده کرده بودند. و براثر مرگ و میر، ازدواج و مسافرت، زیاد و کم می‌شدند. حضرت محمدﷺ، به یاران خود آنهایی که دارای نوا و غذایی بودند، فرمود: «کسی که غذایی دو نفر را داشته باشد، سومی را هم از اهل صفه با خود ببرد و به غذا و جای خواب مهمانش کند. و کسی غذای چهار نفر را دارد، پنجمی را هم از اهل صفه مهمان کند، اینچنین اقدام می‌کرد و اجازه نمی‌داد گروهی گرسنه و دیگران سیر باشند. یا عده‌ای بر روی فرش بخوابند و خود را جابجا کنند و عده‌ای دیگر جایی برای بیتوته نتوانند بدست آورند.

آن را می‌چرخاند. آنهایی که سیر بودند و داشتند، بار عده‌ای را بر دوش آنان می‌گذاشتند که سیرشان کنند. و آنهایی که صاحب نعمت بودند وادارشان می‌کرد، که کسانی که غذا و جا ندارند، مهمان کنند. اینچنین جامعه‌ای، که با هم تعاون و همکاری داشتند و هزینه ناتوانان را به عهده می‌گرفتند، بوجود آورد.

ابوبکر در قلّه این تعاون و تکافل قرار داشت : پیامبرﷺ، برای مردم سخنرانی کرد و گفت: «خداوند بنده خود را مختار نمود که بین دنیا و بین آنچه که نزد او است، یکی را انتخاب کند. آن بنده خدا، آنچه که نزد خداوند بود، انتخاب نمود.» راوی می‌گوید: ابوبکر گریه را سر داد و ما از گریستن او شگفت زده شدیم. پیامبرﷺ از عبدی مخیّر، خبر می‌دهد، و خود، همان بند مخیّر و انتخاب کننده بود. ابوبکر، به آن، از ما آگاه‌تر بود.

بعد رسول خداﷺ، گفت: «بخشنده‌ترین مردم نسبت به من، در رفاقتش و ثروتش ابوبکر بود. واگر من غیر از پروردگارم دوستی را انتخاب می‌کردم، ابوبکر را انتخاب می‌کردم و اما او برادر و محبّ و دوست اسلامی و دینی من است. در مسجد دری را باقی نگذارند، جز اینکه مسدود شوند، بغیر از در ابوبکر.»[۲]

۱- بخاری، فتح‌الباری، ج ۹، ص ۴۴۱ ۲- بخاری، فتح‌الباری، ج ۷، ص ۱۴

اگر ابوبکر در تمام زندگیش، جز این شهادت حضرت رسول اکرمﷺ به چیزی دست نیافته باشد، این برایش کافی است.

زیرا محمدﷺ که نسبت به مسلمانان از خود آنان برتر است، می‌گوید و اعلام می‌کند: بخشنده‌ترین مردم بر ما، در رفاقت و ثروتش ابوبکر بود».

ترمذی روایت می‌کند: «کسی نیست ما را یاری داده باشد، جز اینکه برای او جبران کرده‌ایم به غیر از ابوبکر، او نسبت به مانیکی‌هایی دارد، خداوند روز قیامت برایش جبران کند.»

طبرانی از حدیث ابن عبّاس روایت می‌کند: «کسی پیش من احسانش بزرگ‌تر از ابوبکر نیست، که ما را به نفس و ثروت خود یاری داد و دخترش را به ازدواج من درآورد.»

در حدیث، مالک بن دینار، از انس روایت می‌کند: «بزرگ‌ترین مردم از لحاظ نعمت بر ما، ابوبکر است. دخترش را به ازدواجم درآورد. به نفس خود تسلّیم داد. خیّرترین مسلمان از لحاظ بذل مال ابوبکر است. بلال را آزاد نمود.مرا تا دار هجرت (مدینه) بر مرکبش سوار نمود».

از عائشه روایت شده است: مقدار مالی که ابوبکر در راه رسول خداﷺ انفاق نمود، چهل هزار درهم بود. و همچنین می‌گوید: وقتی که ابوبکر وفات یافت یک دینار و یک درهم را، از خود باقی نگذاشت.

از اینجاست که ابوبکر مردی بود که به بلندترین قله رسید. مردی بود ثروتمند، آنچه که داشت در راه خدا و رسول خداﷺ انفاق نمود.

آنچنانکه رسول خداﷺ هر چه که داشت در راه خدا انفاق کرد. ابوبکر هم به پیروی از او، آنچه که داشت، در راه خدا و رسول خداﷺ، انفاق نمود. و درست مانند، رسول خدا، که دینار و درهمی را از خود باقی نگذاشت. ابوبکر هم یک دینار، یا یک درهم از خود باقی نگذاشت.

این بچه علّت بود؟

این محبّت بود؟ صدق و راستی بود؟ پیروی خالصانه بود؟ بذل و بخشش بود؟ چیزی بود مافوق تصوّر بشر.

این مقامی بود که ابوبکر به آن رسید و اهلیّت آن را یافت که پیامبرﷺ بگوید: «اگر غیر از پروردگارم دوستی را انتخاب می‌کردم، ابوبکر را انتخاب می‌کردم». بله چون ابوبکر به جایی رسیده بود که شایستگی دوستی رسول خداﷺ را به دست آورده بود. ولی رسول خداﷺ نمی‌بود، غیر از خدا دوستی را انتخاب کند. ولی ابوبکر را بعنوان برادر و محب دینی و اسلامی برگزید.

چقدر تو، سعادتمندی، ابوبکر؟ چقدر؟

وقتی که پروردگارش مخیّرش نمود : از مطلع این حدیث، که می‌گوید: «رسول خدا برای مردم سخنرانی کرد و گفت «خداوند بنده‌ای از بندگان خود را در بین دنیا و آنچه که نزد او است، مختار نمود که یکی را، انتخاب کند، و آن عبد، آنچه که نزد خداوند بود، انتخاب کرد.» و همچنین از: «بین اینکه به او اعطا کند، از نعمتهای دنیا، آنچه که می‌خواهد، و بین آنچه که نزد خداوند است انتخاب کند» چنان تصور می‌کنیم، که، ناگهان در برابر دریایی از نور قرار گرفته‌ایم.

خداوند محمدﷺ را مختار می‌کند، که هر چه می‌خواهد از نعمتهای دنیا، و آنچه که نزد خداوند است، یکی را انتخاب کند.

جواب چیست؟

آنچه که نزد خداوند است، انتخاب می‌کند.!!!

به عبارتی دیگر، خداوند می‌گوید: ای محمدﷺ می‌خواهی در دنیا باقی بمانی و نهایت آنچه که آرزو داری، از نعمتهای گوناگون دنیا، زینت و لذایذ و ثروت آن را به تو اعطا کنم، یا می‌خواهی بمیری و نزد ما بیایی و به حیات اعلا، و آنچه که برای تو، از احترام و منزلت عظیم، آماده کرده‌ایم؟

حضرت رسول اکرمﷺ آنچه که نزد خداوند است، انتخاب میکند.

چرا؟ و برای چه؟

زیرا شوق و آرزوی دوست، به سوی دوست است و بس.

از اصحابش، آن کسی که به او نزدیک بود، آن را درک نمود، ابوبکر بود. گریست و گریست. چرا؟ و برای چه؟

خوف حبیب از فراق محبوبش.

غنی‌ترین انصار و غنی‌ترین مهاجر : وقتی که وارد مدینه شدند، حضرت رسول اکرمﷺ بین عبدالرحمن بن عوف و سعدبن ربیع برادری برقرار نمود، سعد به عبدالرحمن بن عوف، گفت من از لحاظ مال و ثروت برترین مردم هستم و آن را بین خود، و تو به دو قسمت تقسیم می‌کنم و دو زن دارم آنها را بنگر. آنکه زیباتر است، طلاق می‌دهم پس از انقضای عده شرعی، با او ازدواج کن.

در جواب گفت: خداوند ثروت و مال و زنانت را، از تو مبارک کند. فقط مرا به راه بازار راهنمایی کن. راه بازار بنی قینقاع را به او نشان داد.

وقتی که به بازار رفت، جز مقداری جو و روغن، چیزی همراه نداشت. بعد فردایش هم رفت.

سپس روزی آمد نزد پیامبرﷺ و اثر خستگی در رویش نمایان بود.

پیامبرﷺ فرمودند حالت چطور است و چه خبر است؟» عرض کرد ازدواج کردم. فرمودند: «چقدر مهریه قرار دادی؟؟» گفتند: چند نوات طلا. و پنج درهمی (۱)

این سرگذشتی است که برای مردمان امروزی قریب به صدق نمی‌باشد.

از بس که مهاجرین در مدینه دست خالی و چیزی در بساط ندارند و آنچه که داشتند، در مکّه مصادره و ضبط گردید، پیامبرﷺ بین آنان و انصار، برادری را برقرار نمود. که تا با آنان همکاری کنند و در تولیدات شریک باشند.

وقتی در بین عبدالرحمن بن عوف مهاجر و سعدبن ربیع انصار، برادری برقرار گردید بین آنان مسایلی مبادله شد، تا کجا امکان دارد عقل بشری آن را بپذیرد و بعدها، تعجب همه جهانیان را برانگیخت و مردمان را عجیب شگفت زده نمود.

۱ـ بخاری، فتح‌الباری، ج ۷، ص ۹۸ صحیح ترمذی ج، ۴، ص ۳۲۷

بعد می‌گوید: من ثروتمندترین مردمان انصار هستم. نصفی تمام از ثروت خود را به تو می‌دهم و دو زن زیبا را دارم، هر کدام را می‌پسندی، مشخص کن. طلاقش می‌دهم در پایان انقضای عده شرعی، با او ازدواج کن.

این مردها چه کسانی بوده‌اند.

آنان یاران و اصحاب محمدﷺ بودند. بین آنان، آن نوع برادری و برابری برقرار گردیده بود، که محمدﷺ، آنان را، به آن تربیّت کرده بود و پرورش داده بود. عبدالرحمن آن را نمی‌پذیرد. کرامت نفسش، به او اجازه نمی‌دهد، چیزی را، از موارد پیشنهاد، از برادر دینیش تقبّل نماید.

درکمال کرامت نفس و علو همت، به او میگوید: خداوند مال و ثروت و زنانت را از تو مبارک کند. فقط مرا به بازار راهنمایی کن. راه بازار را پیش میگیرد و شروع به داد و ستد می‌کند و با آن سرمایه اندک توانی مالی به دست می‌آورد، که بتواند با زنی از انصار ازدواج کند و «۵» درهم را هم برای مهریه‌اش قرار دهد. بشر و دنیای بشریّت، وقتی که این سرگذشت را، مطالعه می‌کنند، حیران می‌شوند. که اینها چه مردانی بوده‌اند. چه مردان بزرگ و بس بزرگواری. یک مرد انصاری از نصف ثروت کلانش، که بزرگترین ثروت بود واز یکی از زنانش که زیباترین زنان انصار بودند، بگذرد و به برادر دینیش، تقدیم کند

و آن مرد مهاجر، از روی کرامت نفس و علو همت آن را نپذیرد. تنها چیزی که از او بپذیرد، راهنمایی به بازار باشد. راهی بازار شود. داد و ستد کند و از دست‌رنج خود نان خورد.

این یکی از شگفت‌انگیزترین، نتایج نظام برادری بود که محمدﷺ، به فرمان الهی جامعه‌ی نوبنیاد و پرعظمت خود را بر آن تأسیس نمود.

آن گستره‌ی رفیع کجا و این ظلماتی که سوسیالیستها و سرمایه‌داریها، در آن زندگی می‌کنند کجا؟

خداوند آن شب را خنداند : ابی هریره، روایت می‌کند: مهمانی برای پیامبرﷺ

آمد، نزد زنانش فرستاد، (که چه دارند؟) گفتند: جز آب هیچی نداریم. بعد فرمودند: چه کسی این مهمان را، شریک خود می‌کند (در خوردن)، یا به مهمان می‌برد؟» مردی از انصار گفت: من. مهمان را با خود به منزل می‌برد. از زنش می‌پرسد: چه داریم؟ می‌گوید: فقط غذای بچه‌ها را داریم.

گفت: غذا را آماده کن، چراغ را روشن نما و بچه‌ها را بخوابان. غذا را حاضر کرد. چراغ را روشن نمود و بچه‌ها را خواباند. سپس برخاست و چراغ را، به این بهانه که خراب شده است و درست می‌کند، خاموش نمود و اتاق را تاریک کردند. و به طوری به، مهمان فهماندند که آنان هم دارند غذا میخورند. ولی به گرسنگی خوابیدند. وقتی که صبح نزد حضرت رسول اکرمﷺ آمدند، فرمودند: (خداوند این شب را به خنده درآورد (یعنی کار شما را پسندید)». و این آیه نازل شد: ﴿وَ يُؤْثِرُونَ عَلىٰ أَنْفُسِهِم وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِک هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾(١) دیگران را و برادران دینی را بر خود ترجیح می‌دهند، اگر چه خود بسیار محتاج و نیازمند باشند و کسانی که بر هوا و هوس و نافرمانیهای نفس خود چیره شوند، آنان رستگار هستند(٢)

این نمونه‌ای دیگر است، از ایثار و فداکاری، نمونه‌ای است، قبل از اینکه خواسته شود، بوقوع می‌پیوندد. پس آسمان (مقام بزرگ الهی)، بعد از آنکه واقع شود، برای آنان تثبیت می‌نماید.

و چگونه آنان اینچنین نخواهند بود؟ می‌بینند که رسول خداﷺ، نزد زنانش، می‌فرستد، که چه داریم؟ جواب می‌دهند فقط آب داریم.

چگونه بر گرسنگی خود و بچه‌هایشان، صبر و شکیبایی تحمّل نمی‌کنند؟ در صورتی که خانه رسول خدا راﷺ خالی از قوت لایموت، می‌بینند؟ الحق حق دارند صبور و بردبار باشند.

عمرؓ ملی کردن را پیش می‌برد: «زید از پدرش بازگو می‌کند، که از

١ـ سوره حشر، آیه ٩

٢ـ بخاری، فتح‌الباری، ج ٧، ص ٩٥

عمرﷺ شنیدم می‌گفت: سوگند به آن کسی که وجود من در دست او است. اگر به خاطر این نبود، که حتی آخرین نفر مردم را بدون چیزی رها نکنم، هر سرزمینی را که فتح می‌کردیم (در بین جنگجویان) تقسیم می‌کردم، آنچنانکه پیامبرﷺ خیبر را تقسیم نمود.. اما آن را بعنوان خزانه باقی می‌گزاریم که مردم بین خودشان تقسیم کنند)[۱] به عبارتی دیگر مفهوم روایت این است،: اگر مردم را بعد از خود، فقیر و بی‌نوا جا نمی‌گذاشتم، اراضی سرزمینهای مفتوحه را، در بین جهادگران و غازیان تقسیم می‌کردم.

اما این کار را نکردم، بلکه آن را برای همیشه وقف نمودم. مانند یک خزانه قرارش دادم، که تا روز قیامت، هر وقت و زمان مردم بین خود تقسیم کنند.

هدف و غرض این بود که به مصلحت عام مسلمین، سرزمینهای مفتوحه را در بین سرداران اسلام و جهادگران و غازیان توزیع نکند. آنچنانکه بعد از جلب رضایت فاتحین جنگ و صحابه کرام، سرزمین مفتوحه عراق را در بین کشاورزان تقسیم اراضی نمود و سهمی را به عنوان حق بیت المال مشخص نمودند.[۲]

ابن اثیر می‌گوید: در بین مردم بطور تساوی که کسی بر دیگری برتری نداشته باشد، تقسیم نمودند. حراج و واردات آن، هم تقسیم می‌گردید.

این همان حرکت تکاملی ملی کردن بود، که عمر در زمان خلافت خود به آن اقدام نمود. جریان بطور مفصل در اشتراکیه (جامعه گرایی).عمر، بیان خواهد شد.

چرا و برای چه در اینجا به آن اشاره گردید؟ چون عمر از خود حضرت رسولﷺ پیرو نمود. با این تفاوت که عمر آن را به سوی مصلحت عام متحول نمود. حضرت رسول اکرمﷺ، غنایم را در بین غازیان تقسیم می‌نمود.

اما وقتی که سرزمینهای عراق، مصر، شام و... گشوده شدند و سرزمینهای

۱ـ بخاری، فتح‌الباری، ج ۷، ص ۳۹۵ و ۳۹۷. ج ۵، ص ۱۳ و ۱۴. ج ۶، ص ۱۷۹

۲ـ انشاءالله در ترجمه اشتراکیه عمر جلد اول، جریان تقسیم اراضی سرزمین سواد (عراق) رامطالعه خواهید فرمود. مؤلف

کشاورزی فراوانی بدست آمد، رأی بر آن قرار گرفت، که تقسیم آن در بین جنگجویان، بوجود آمدن طبقات فقط غداران، منجر می‌شود و سرانجام چیزی را برای نسلهای آینده مسلمانان باقی نخواهد ماند.

سرانجام این اراضی بعنوان موقوفه و ملک دولت باقی ماند و در آمد آن در بین افراد ملت مسلمان تقسیم گردد.

این است مفهوم «آن را مانند خزانه باقی میگذارم که در بین آنان تقسیم شود». به اصطلاح امروزی ملی کردن.

اگر فاطمه دختر محمد(ص) دزدی کند دستش را قطع خواهم کرد

زنی در عهد حضرت رسول اکرمﷺ در غزوه، فتح، دست به سرقت زد. بستگانش به اسامه پسر زید پناه بردند که نزد پیامبرﷺ برایش طلب بخشش کند. عروه می‌گوید: وقتی که اسامه موضوع را مطرح نمود، پیامبرﷺ برافروخته شد و گفت،: آیا در مورد حدود خداوند با من سخن می‌گویی؟ اسامه فوری پوزش خواست، از پیشنهادی که مطرح کرده است.

شب فرا رسید. حضرت رسول اکرمﷺ برای سخنرانی برخاست و بعد از حمد و سپاس در پیشگاه خداوند بزرگ فرمودند:

«مردمان قبل از شما به خاطر این، به هلاکت رسیدند و نابود شدند. اگر کسی که شریفش می‌دانستند، دزدی می‌کرد، آزادش می‌گذاشتند. ولی اگر فقیر و ناتوان و ضعیفی دزدی می‌کرد، بر او حد و حکم را اجرا می‌نمودند. سوگند به آن کسی که نفس من در دست او است. اگر فاطمه دختر محمدﷺ دزدی کند، دستش را قطع می‌کنم» سپس فرمان داد دست آن زن را قطع نمودند. زن بعد از اجرای حکم، توبه نمود و نیکمنش بار آمد و پرورش یافت.

عائشه می‌گوید: «بعد از آن جریان می‌آمد و حاجت خود را نزد پیامبر مطرح می‌کرد و از او مشورت می‌خواست.»(۱)

پیامبر سوگند یاد می‌کند که اگر فاطمه‌ علیها السلام دخترش دست به سرقت زند.

۱- بخاری، فتح‌الباری، ج ۱۱، ص ۷۲ الی ۷۶ و ۱۰۰

دستش را قطع می‌کند.

تا همه مردم بدانند، جامعه، هرگز از هم گسیخته نخواهد شد، جز وقتی که این مرض در آن نمایان شود،که وقتی که شریفی در میان آنان دزدی کند چشم پوشی کنند. ولی وقتی فقیر و ضعیف دست به دزدی زند، بر او حد وارد، کنند و کیفرش دهند. این است که جامعه را به نابودی می‌کشاند، از زمانهای قبل از ما.

بنابراین بود که وجه مبارک حضرتشﷺ بر افروخته گردید و به اسامه اجازه نداد در مورد تخفیف عقوبت حرفی بزند. فوری حد را اجرا نمود و دستش را قطع نمود. و بدینوسیله اصل جریمه در روی زمین اجراء گردید.

اگر اجتماعات اسلامی، توجیه پیامبرﷺ خود را، به مرحله اجراء در می‌آوردند، احترام قانون در میان مردم استقرار می‌یافت. و اما آنچه که بوقوع می‌پیوندد، خلاف اصل قانون است. قدرتمند مورد مواخذه قرار نمیگیرد. ولی فقیر و ضعیف، بر پیکرش کوبیده می‌شود. و تا این تبعیض در جامعه روا داشته شود، جامعه نابود و هلاک است. اگر چه طرح و تلاش برای اصلاح بیشتر و بیشتر باشد.

یا آن را بشکن یا گردنت را می‌زنم : جریر روایت می‌کند: حضرت رسول اکرمﷺ به من فرمود: «مرا از مسئله‌ی ذوالخلصه» راحت نمی‌کنی؟» گفتم: اطاعت یا رسول الله. با یکصد و پنجاه سوار، از سواران قبیله «احمس»، به سوی ذوالخلصه، که خانه‌ای بود در یمن متعلق به خثعم و «بجیله». در ان سنگی را نصب کرده بودند و به آن کعبه می‌گفتند. پرستش می‌کردند.

حرکت می‌کنند و وارد آنجا می‌شوند. خانه را بـه آتش مـی‌کشند و سنگ را می‌شکنند. وقتی جریر وارد یمن می‌شود. مردی در آن خانه، بوسیله تیر و کمان راه خیر و شر را برای مردمانی که بمنظور فال گرفتن به آنجا آمده‌اند، تعیین می‌کند. به او گفتند: فرستاده و مأمور رسول خداﷺ در اینجا است، اگر ترا بدست آورده سرت را از تنت جدا می‌کند.

در آن حالت که مشغول زدن تیر است، جریر می‌رسد و بـه او مـی‌گوید: آن را

بشکن و شهادت بده، که جز خداوند «الله»، خدایی وجود ندارد فوری آن را می‌شکنند. و شهادت می‌آورد.

سپس جریر، مردی را از قبیله «احمس» معروف به «ابا ارطاه» را، نزد حضرت رسول اکرمﷺ می‌فرستد. وقتی که بخدمت حضرت رسولﷺ می‌رسد، می‌گوید: ای رسول خداﷺ، سوگند به آن کسیکه ترا بحق مبعوث کرده است، وقتی آنجا راترک کردم و جاگذاشتم، به صورت شتر بیمار درآمده بود.

رسول خداﷺ به قبیله «احمس» و مردان آن پنج بار تبریک گفت و برایشان طلب خیر و برکت نمود»[1] از این اصل به این نتیجه می‌رسیم، که دولت ملزم است به نابود کردن باطل و آن چیزهایی که مردم و ملّت را در فتنه و آشوب می‌اندازد. از میان بردارد.

محمدﷺ، از باطل رنج می‌برد. به حریر می‌گوید: «مرا از ذوالخلصه» راحت خواهی کرد؟» هدف اوﷺ نابودکردن آن باطل بوده است. آن خانه‌ی پابرجا، در یمن، که سنگی را در آن نصب و کعبه‌اش میخواندند و مردم زیارتش می‌کردند.

حضرت محمدﷺ راحت نمی‌شود، تا این باطل نابود نگردد. جریر را برای این مأموریت مهّم با یکصد و پنجاه سوار از خیل «احمس» انتخاب می‌کند و می‌فرستد. آن جهاد بود. آن لشکری بود مجاهد که حضرتشﷺ برای نابودی آن باطل، اعزام نمود. سپاه به سوی یمن حرکت کرد. آن خانه را سوزاند. آن سنگ را شکست. کار فتنه را تمام کرد و باطل را نابود نمود.

امّام مسئله‌ای عجیب. مردی، دجال صفت «حیله گر» تیر را از سنگ می‌رهانید، به نیّت خیر و شرّ. اسلوبی ساده از اسلوبهای حیله بازی جاهلیّت.

مامور و فرستاده رسول خدا، برو وارد می‌شود. کارهای عبث و بیهوده‌ی او را مشاهده می‌کند. برسرش فریاد می‌کشد: یا آن را بشکن و شهادت بیاور، که خداوند (الله) یگانه و یکتا است، و یا سرت را ازگردنت جدا می‌کنم. وحشت سراپای او را

۱ـ بخاری، فتح‌الباری، ج ۸، ص ۵۹ و ۶۰

میگرد. سنگ را خود می‌شکند و خورد می‌کند و شهادت می‌آورد. جز (الله) ذات یکتا، خدایی وجود ندارد.

اینچنین بودند. نیروی مسلح برای اجرای حق و نابودکردن باطل بر روی زمین بدان، چقدر بزرگ و باعظمت بود کاری که کردند.

وقتی که مژده دهنده نزد حضرت رسول اکرمﷺ آمد و مژده فتح، و نابودکردن باطل را داد، به حدی شادمان گردید، به آن نیرو، و خیل «احمس» پنج بار تبریک گفت، این امتیاز دیگری است که مفاهم نظام محمدی راﷺ، از سایر نظامهایی که بر روی زمین خودنمایی میکند، چه شرقیی و چه غربیش، جدا می‌نمایند.

آن نظامهایی که به هر هدف و غرضی، دست و پا زنند، و اعتقادات باطله، یا اعتقادات صحیح آزاد شخصی، که پذیرش آن جایز نمی‌باشد، برای صاحبان آن معتبر می‌شمارند.

امّا محمدﷺ آنچه که نزد خداوند حق است، معتبر می‌داند، و آنچه که نزد خداوند، باطل است، کنار می‌گذارد و امحا می‌کند.

جامعه گرایی اقتصاد بطور کلی در یک حدیث

برای آنهایی که گمان می‌کنند که جامعه گرایی به اصطلاح سوسیالیست، از راه و روش محمدﷺ نبوده است، حدیث عجیبی را، که مسلم در صحیح خود، که یکی از صحاح مجمع علیه کل امّت اسلامی است، می‌آورم و بیان می‌کنم: رسول خداﷺ می‌گوید: (ای بنی آدم. اگر اضافی خودت را بذل و بخشش کنی، برای تو خیر است و اگر نگاهش داری برای تو شر است. سرزنش نمی‌شوی برای نگاهداری کفاف خودت وعائله‌ات. بذل و بخشش، به دست راست بهتر از دست چپ است[۱]

گفته‌اند مفهوم و معنی حدیث چنین است: اگر زیادی بر نیاز خانواده‌ی خودت را بذل و بخشش کنی، برای تو بهتر و خیر و برکت است. به لحاظ ابقای ثواب و پاداش آن. و اگر آن را نگاهداری کنی و از نیازمندان منع نمایی، برای تو بدو شرّ است. چون اگر از ادای واجب خودداری کرده باشد، مستوجب و مستحق عقاب و کیفر است. و اگر از ادای مندوب خودداری کرده باشد، ثواب و پاداش را از دست داده است. و این خود شر، است و به اندازه نیاز خانواده را نگاه دارد، مستوجب سرزنش نمی‌باشد.

این حدیث انوارش در عالم تلؤلؤ می‌کند وشعاعش در سراسر افاق منتشر می‌شود زیرا ندا و خطاب محمدﷺ، به کل انسانها، به کل اجتماعات، در کل سطوح است. اگر اضافی بر مصرف خود را ببخشید، برایت بهتر است. و اگر

۱ـ امام نووی، شرح صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۲۶

خودداری نمائید و بخل ورزید سرانجام آن شر است.

محمدﷺ قوانین و قواعدی کلی را برای کل انسانها مقرر داشته است. «اگر مازاد را بذل و بخشش کنید برایت خیر است و اگر از آن خودداری نمائید شرّ است»

محمدﷺ وقتی که چیزی را می‌گوید، از خود نمی‌گوید از هوا و هوس حرف نمی‌زند. آنچه که می‌گوید، خداوند بزرگ به او وحی کرده است. او سخن حق می‌گوید. حقی که از جانب خداوند جل و علا، بر او نازل شده است: ﴿و مايَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ وَحْيٌ يُوحى﴾ از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. آنچه که می‌گوید، جز وحی الهی نیست که بر او نازل می‌شود.[۱]

این حدیث شریف در نظر من از جمله بزرگترین حدیثهای پیامبرﷺ ،در مورد تقریر و تثبیت نظام جامعه گرای اقتصادی و اجتماعی اسلامی است

وقتی که سوسیالیسم مقرر می‌دارد: که هر کس به اندازه کفایت خود، باید بر داشت کند، محمدﷺ فراگیرتر و کامل تر، از آن را مقرر داشته است. زیرا او می‌گوید: هر کس از نیاز خود اضافی دارد، به دیگران بذل و بخشش کند، برای او خیر و برکت است و اگر منع نماید، برای او شر است.

آنچه که مسلم است، آن خیر، برای فرد وهم برای جمع است، در بذل و بخشش اضافات. و همچنین شر در منع آن هم برای فرد است و هم برای جمع.

وقتی که سوسیالیسسم امروزی، از اندازه کفایت صحبت میکند، محمدﷺ عام‌تر و اعلاتر از آن را آورده است. می‌گوید : اضافی باندازه کفایت مستوجب سرزنش نمی‌باشد)

آنچه که سوسیالیسم معاصرندایش را سر می‌دهد، اندازه کفایت است. اوﷺ بر آن می‌افزاید، چون آنرا به جایگاه و مقام انسان از طرف خداوند بزرگ مربوط میداند و می‌گوید (از طرف خداوند برای اضافی باندازه کفایت مورد مؤاخذه واقع نمی‌شود).

۱ـ سوره نجم آیه‌های ۳ و ۴

مبدأ اقتصاد ملبّس و پیچیده به عقیده ربانی است. آنچنانکه شأن و فرمان اسلام است. چه کسی توانایی دارد آنرا درکلمات جای دهد و خلاصه و بیان کند. و اما محمدﷺ، اقتصاد و اجتماع و سیاست و دین را در تعداد کلماتی خیلی مختصر گنجانیده و بیان کرده است (اگر اضافی را بذل و بخشش کنید، برای تو خیر است و اگر نگاهش دارید، برای تو شر است و تا حد نیاز خانواده مورد سرزنش قرار نمی‌گیرید).

آن محمد ﷺ است. و آن آوردن جمعی از کلمات و پر معنا و محتوا.

اگر گفتند حدیثی را سخنی را بیاورید، که جامعه گرایی و سوسیالیست را مقر داشته باشد؟ می‌گوئیم بفرمائید. این حدیث این کلام، این سخن، این فرمان آنچه که از سوسیالیست می‌خواهید، در آن وجود دارد و اضافه بر آن که تکمیل کننده آن باشد هم هست.

خلاصه نظام اقتصادی واجتماعی (سوسیالیست) او(ص)

هم اکنون خلاصه و چکیده روش و طریق اقتصاد او «حضرت محمد ﷺ»

آیه‌ای وجود دارد که جامع و حاوی روش اقتصادی و خلاصه‌ی فلسفه اقتصادی او ﷺ است ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ سهل و آسان بگیر،(اضافی را)، به عرف و معروف فرمان بده واز نادانان دوری کن.[1]

عرف. آنچه که معروف است، از اطاعت و عبادت خداوند .ثعلبی می‌گوید عرف هر خصلت و صفت حمیده‌ای است. عطا می‌گوید عرف امر به «لا اله إِلَّا الله» است.

(جعفر صادق می‌گوید: این آیه در قرآن جامع‌ترین آیه مکارم اخلاق است و شاید آن بخاطر این است که معامله یا با خود است یا با غیر .غیر یا دانا است، یا نادان.

یا اینکه اساس اخلاق سه چیز است. یا نیروی و قوه انسانی سه چیز است:

نیروی عقلی، نیروی غضبی و خشم

و هر نیرو فضیلتی دارد .و آن محتوا و هسته آن است.

فضیلت قوه شهویه، عفت است و از آن عفو اتخاذ می‌شود .

فضیلت نیروی غضبیه شجاعت است و بوسیله آن دوری جستن و اعراض از نادان صورت می‌گیرد.)

۱ـ سوره اعراف. آیه ۱۹۹.

و اگر گفته شود، اقتصاد محمد ﷺ در این کلمات کدام است؟

می‌گوئیم: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ سهل و آسان بگیر اضافی را، به عرف و معروف فرمان بده و از نادانان دروی نما.

آنچه که مسلم است مفاهیم این آیه، تنها اقتصاد نیست. بلکه دستوری است شامل: اخلاق اقتصاد، سیاست، قانون، تربیت و بعد از آن دین

مازاد مصرف نیاز را می‌گیریم .نزد آنان جا نمی‌گذاریم، تا سبب طغیان عده‌ای و خوار و ذلیل کردن ملّت شود.

به انجام امور معروف و نیک اقدام می‌کنیم .دولت بر اسلوب اطاعت از خداوند به اقامه کلمه ﴿لا اله إلّا الله﴾ عنایت و یاری می‌کند.

سپس بعد از این و بعد از آنکه قافله در مسیر خود بحرکت در آمد وامت در ساختار خود راه را پیش گرفت، گرگها در پیرامونش زوزه خواهند کشید، در این صورت به آنان می‌گوئیم: آیه در ختام خود به چه چیزی فرمان می‌داد. و برای دوری از نادانان چه دستوری میدهد؟

در جوابشان گوئیم: سلام بر شما. چیزی را از نادان نمی‌خواهیم.

خاتمه

این مختصری بود: از نظام اقتصادی و اجتماعی (سوسیالیسم) محمد ﷺ میگویم: مختصر زیرا نظام جامعه گرایی اقتصادی محمد ﷺ درکتابی چند جزئی نمی‌توان جایی داد و بیان کرد.

و من تنها کور سویی کوچکی، که راه را روشن می‌کند و می‌نمایاند، از اصول دینی غنی و پر باری که حضرت محمد ﷺ برای ما تا دورترین حدود و مرز غنا، باقی گذاشته است، نشان و ارایه دادم و بیان نمودم .

ومعتقد هم هستم که این کتاب در خلال خود آن ادعا را به بهترین وجه روشن و آشکار می‌نماید .

تمام کردن این کتاب در نیمه ماه رمضان مبارک بود .آن ماهی که اولین آیه‌های قرآن کریم، در آن نازل گردید. سپس در آن جنگ
بدر، و هم در آن فتح مکه بوقوع پیوست .

نزول قرآن کریم. در حد فاصل بین جاهلیّت و اسلام بود. و اما غزوه بدر عزت و عظمتی برای حق و ذلت و خواری، برای باطل بود.و این دین، بعد از این هم، در این آفاق امتداد دارد و پایدار می‌باشد تا آن جائی که خداوند بزرگ بخواهد به آن برسد.

و اما فتح مکه، فتحی آشکار و حق بود. خداوند بزرگ نعمت خود را بوسیله آن بر امت کامل‌تر نمود.

و بنابر آن است من به این کتاب شاد می‌شوم و آن را فال نیک می‌گیرم که مرا به اتمام این کار، پیش برد.

این کتاب را فال نیک می‌گیرم که فصل خطاب، وپایان مشاجره و نزاعی باشد، که در این زمان جهان عرب درگیر آن شده است .

آن قضیه‌ای که نظر عموم را، در دولتهای عربی و همچنین در دولتهای اسلامی، و تمام جهان مخصوصاً خاورمیانه، بر اثر تأثیر فراوانش سیاست جهانی را به خود مشغول داشته است، آن قضیه که با همه اوصافش، در این سؤال گنجانده می‌شود:

آیا در اسلام چیزی به نام جامعه گرایی اسلامی (سوسیالیسم) وجود دارد؟

جواب:

چرا ما حکمیت را در آنچه که دران اختلاف داریم، نزد حضرت رسول اکرم ﷺ نمی‌بریم؟

چرا قضیه را به او ارائه نمی‌دهیم، در حالی که بهتر ین کس است که حکم می‌کند و عدالت را اجرا می‌نماید؟

چرا صدای خود را بر صدای پیامبر ﷺ بلند می‌کنیم و نظر خود را، به رأی شریف او نمی‌گزاریم؟

چرا موضوع را خالی از امیال و آرزو، که سرانجامش رسیدن، به حقیقت است، مورد بررسی قرار نمی‌دهم و جستجو نمی‌کنم؟

و امیدوارم این کتاب ،در آنچه که در آن نزاع و مشاجره دارند، حَکَم باشد. و امیدوارم که پیشنهادی بدون ایراد برای حل قضیه، و حکمی عادل، برای رفع مشکل باشد

آن قضیه که نظر عموم را در تمام کشورهای عربی، به خود فرا گرفته است.

اما من مژده میدهم و تفؤل به خیر میکنم. زیرا شرق عرب داخل مرحله جدیدی از زندگی و حیات خود شده و همچنین وارد مرحله خلاف مبادی اولیه خود شده است و این ابتدای زندگی است.

بلی اول که بچه تازه متولد می‌شود، چیزی که در زندگی، به آن شروع می‌کند، اضطراب و فریاد است.

و به راستی جهان عرب، اضطراب و فریاد را سر داده است و این اولین دلیل آن است که می‌خواهد زنده شود و زندگی کند.

زیرا منطقه بطور کلی مرده است. زندگی آرام معمولی را می‌گذراند. به هیچ اسلوبی که از زندگی که چگونه باشد، مبالات نمی‌کند.

اما هم اکنون در آنجا اضطراب و فریاد است. زندگی در عرب خاوری، کند و بطییء است. این خود مژده میدهد که بچه‌ی نو پا روزی به کمال می‌رسد.

بگذارشان فریادبکشند وبگویند:

جامعه گرایی (سوسیالیسم) از اسلام نیست و اسلام از جامعه گرایی خالی است رهایشان کن مضطرب باشند. زمین به نور پروردگارش، روشن خواهد شد. و آن روز را درک خواهند کرد. آنچه که گمان می‌برند، سخنی بیهوده و خلاف و باطل است.[۱]

و آنچه که بر ما الزامی است که راهنمایی و ارشاد کنیم. و جامعه گرایی و زندگی اجتماعی و اقتصادی خود را بر اساس اصول مقدسمان که از پیشگاه خداوند بزرگ بر ما نازل شده است متمرکز کنیم.

﴿وَالَّذِينَ جاهَدُ وافينا لَنَهدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ کسانی که در راه ما و به فرمان ما جهاد و مبارزه کنند، آنانرا به راه خودمان هدایت خواهیم کرد.[۲]

وقتی که این کتاب بنایی اولیه از بناها باشد، من با خواست خدا تصمیم گرفتم در اصل همان موضوع آن را دنبال کنم.

و آنها عبارت خواهند بود از:

۱ـ زندگی اجتماعی، اقتصادی ابوبکر صدیق. رضی الله عنه

۲ـ زندگی اجتماعی، اقتصادی عمر فارق

۱ـ مفهوم بخشی از آیه ۲ سوره مجادله.

۲ـ سوره عنکبوت، آیه ۶۹

۳ـ زندگی اجتماعی اقتصادی ابوذر غفاری ﷺ
۴ـ زندگی اجتماعی عثمان ذی نورین ﷺ

کتابهایی، به اذن پروردگار بزرگ، به سرعت پشت سر هم در دست مردم قرار خواهند گرفت.

امیدوارم آنها به نور پروردگار، منور شوند و چراغ راه مردم باشند. و از خداوند مسئلت دارم، آن را ویژه‌ی رضای خود قرار دهد و دل و خاطر مردم را به آنها متمایل و گرم نماید.

محمود شبلی

رقابت یاران بی نوا و بانوا

مربوط به صفحات ۱۸۹ الی ۱۹۱

مؤلف محترم قضیه رقابت، یاران بی نوا ونیازمند، با یاران، ثروتمند، و با نوای حضرت رسول اکرم را ﷺ با بیانات گویا و رسای خود آنچنانکه لازم باشد تشریح و توجیه فرموده‌اند.

اما آنچه که مسلم است، دانش آموختگان مکتب پیامبر اسلام ﷺ از اجرای فرمان و پند و اندرزهای آن حضرت جز عده‌ای معدود از جمله منافقان و سُست ایمانان، به گوش جان شنیده و اجراء می‌کرده‌اند.

لذا سبقت و پیشی گرفتن برای رسیدن به حق و لقاءالله در میان آنان جنبه اخلاقی و اعتقادی را به خود گرفته بود.

وقتی که سیره‌ها، تاریخها، و زندگی نامه‌ها را ورق می‌زنیم و می‌خوانیم، با کمترین دقت به این نتیجه می‌رسیم، که اکثر قریب به اتفاق آنان، در درجه تکامل، در یک مسیر و درکنار پیامبر اسلام ﷺ و در ردیف هم قرار داشتند بین بی نوا و بانوا و فقراء و اغنیاء فاصله‌ای قابل ملاحظه، به چشم نمی‌خورده است.

آنچه که مسلم است، پند و اندرزهای حضرت رسول اکرم ﷺ در چهار چوبه‌ی زمان و مکان خاصی مختص نبوده و نمی‌باشد. گفته‌ی فلاسفه نبود که نظریات یکی از آنان نظریات دیگری یا دیگران را سخت تحت الشعاع خود قرار دهد و بی رونق نماید، و یا بکلی در طول تاریخ در خاطر محو کند و به بوته فراموشیش بسپارد. یا اینکه در زمانی معتبر و در زمانی دیگر بوسیله افکار و نظری دیگر، بی شفاف شود و

سرانجام از درجه اعتبار ساقط گردد و از ردّه خارج شود و نظری بعدی جای آنرا بگیرد. و این بر آمدن و فرو رفتن زمان به زمان و شاید مکان به مکان ادامه یابد.

اما افکار و نظریات پیامبر اسلام ﷺ و دستورالعملهای اسلامی، هر چه زمان بگذرد و با زمان وحی فاصله ایجاد شود، رموزات وگفته‌های پیامبر ﷺ و آیه‌های نازله بیشتر و بیشتر نمایان می‌شود.

زیاد دور نرویم در شهر خود و شهرها و روستاهای پیرامون شهر خود گشتی بزنیم و از مساجد سرکشی کنیم مشاهده خواهیم کرد که مساجد با آن بزرگی و جمعیت با آن کمی و کسری.

می‌بینیم بیشتر واردین مساجد، بی‌نوایان، بازنشستگان واز کار افتادگانند و به محض اینکه امام جماعت سلام نماز را گفت بیشتر اهل جماعت که دارای کار و باری هستند فوری صفوف جماعت را رها و مسجد را ترک و در پی کار خود می‌روند. بیشتر اغنیا و ثروتمندان، جز در موارد خاص، به مسجد نمی‌روند و خیلی‌ها از آنان هم راه مسجد را بلد نیستند وگاه درکمال افتخار می‌گویند من طاقت مسجد رفتن را ندارم راست هم می‌گوید روز سرگرم کار وکتاب و حساب و شب را به شب نشینی و تفریحات و سرگرمیهای مبتذل به سر می‌برند.

سایرین، کمترین و ناچیزترین وقت را، اگر پیش آید به عبادت می‌دهند تمام زمان و اوقات عبادت را، به نیت نماز تا سلام آن، منحصر می‌کنند اوراد و اذکار بعد از نماز را ترک واز خاطر بدر کرده‌اند.

اگر چه هیچ مانعی ندارد، بعد از اتمام و سلام نماز، نمازگذار ازکار بعد از نماز زا مختصری که حضرت رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند در حالات گوناگون راه رفتن سر پا، خوابیدن و در حال انجام کارهای معمولی روزانه انجام دهند. اما متأسفانه عدم توجه، لاقید بودن و اهمیّت ندادن است.

مخصوصاً آنهایی که مرفه‌تر و از لحاظ تأمین معیشت معمولی، برتراند، و یا از ردّه خوشگذرانند. فقرا و بی‌نوایان را زیر تمسخر می‌گیرند به مرتجع وعقب مانده

فکری متهمشان می‌کنند و جز بی تمدنان و بی فرهنگان به حسابشان می‌آورند.

البته روی سخن ما به کسانی است که ادعای اعتقاد، به خداوند بزرگوار و مبانی و مبادی مقدس اسلام را دارند، واردین مساجد و آنهایی که به اوراد و اذکار عادت دارند، بی کار و بی کاره می پندارند و می‌گویند کاری ندارند، ناچار اگر اوقات خود را در مسجد نگذرانند چه کنند.

اما به مثالی ساده می‌خواهیم، نتیجه گیری کنیم و قضاوتش را بخودتان واگذاریم اگر ما یاد دوست کنیم این دوست بیشتر درکنار ما است یا یادش نکنیم، و آنچه که مسلم است دوستی بهتر بزرگوارتر ومهربان‌تر از خداوند بزرگ را نمی‌توان یافت دوستی که یادش نکنی دوستت دارد. یادش کنی بیشتر دوست دارد.

یاد الله به بذل و بخشش و احسان از لحاظ مسئله‌ای اقتصادی، حیاتی است ،ولی یاد او به خواندن و بانگ کردن و خواستن و طلبیدن، شاید تأثیر بیشتری داشته باشد. فرمایش حضرت رسول اکرم ﷺ را در انجام اوراد و اذکار، نمی‌توان تصور کرد که لب ریز از فلسفه و حکمت نباشد.

دوست عزیز نباید غافل شد، که زندگی ما انسانها منحصر به این هفته و دو روز بزی و نمیر، یا خوشی و رفاه زود گذر این دنیای فانی نیست.

نه هرگز اینچنین نیست بلکه ما برای یک زندگی ابدی و یک حیات جاوید و دائمی آفریده شده‌ایم که این جهان فانی جز آزمایشگاهی موقت، برای تدارک آن زندگی جاوید و ابدی نمی‌باشد.

حضرت رسول اکرم ﷺ در نظام اجتماعی خود این مأموریت را داشت که افراد جامعه را، بشریت را، باتوجه به جبری بودن اختلافات مالی، معتقدان آن مبانی، آن نظام را، آنچنان راهنمایی و ارشاد کند، که بانو او بی‌نوا، فقراء واغنیاء، دارا و ندار، توانمند و ناتوان، و.و.، هر یک به اندازه تأمین نیاز خود از طریق بذل و بخشش و نیکی و احسان و عبادت و اوراد و اذکار توشه و کوله باری برای راه سفر، از این زندگی فانی به آن زندگی ابدی و جاوید فراهم سازند.

آخر عزیز که و چه کسی به دست خالی به دیار دوست می‌رود. بلی دوست ما خداوند بزرگ و بزرگوار، که توان آفرین ما حیات بخشیدن به ما و گرفتن این حیات و زندگی و بودن ما، و بردن ما را، به حیات و زندگی دیگر را دارد، چه نیازی به ذکر و تسبیحات ما دارد؟ خدا میداند هیچ. اطاعت و فرمانبرداری تو فقط، هدیه‌ای برای دیار دوست تو است. مترجم

مربوط به صفحات (۸۷ - ۹۱)

در رابطه با جنگ قبیله هوازن و تقسیم غنایم آن جنگ

خواننده گرامی به خاطر رفع شبهاتی در مورد جنگهای حضرت محمد ﷺ، که شاید در خاطر بعضی از مردمان مسلمان، خطور کرده باشد ،و یا خطور کند، اگر به طور خیلی خیلی مختصر به حوادث و وقایعی که قبل از ظهور اسلام، و راهبری حضرت محمدﷺ و بعد از آن بوقوع پیوسته است، اشاراتی شود ومقایسه‌ای گردد، خالی از لطف نخواهد بود.

اگر بر ایمان ممکن و میسر شود، به جنگهایی که در دنیا، چه جنگهای بین قبایل و ملوک الطوایفی و چه جنگهای بین دول متمدن، دو امپراتوری مقتدر ایران و روم قبل از اسلام و جنگهای سی ساله و صد ساله در اروپا و جنگ بین دولتهای روس و فرانسه، جنگ بین روس و ایران، جنگ بین ایران زمان غزنویان و هند، جنگ سلجوقیان با ممالک مفتوحه، جنگ مغول باکشورهای آسیایی، جنگهایی امریکا با قبایل بومی آن سرزمین، دو جنگ جهانی اول و دوم، جنگ کشورهای استعمارگر با ممالک مفتوحه وسرزمینهای تحت تصرف اجباری، و در این اواخر جنگ اعراب و اسرائیل و سرانجام جنگ عراق با ایران و کویت نظری گذرا بیندازیم و در بین این جنگها، باجنگهای حضرت محمدﷺ در دل خود مختصر مقایسه‌ای انجام دهیم آنچه که مسلم و حتمی و قطعی است، آن شک و شبهه بطور کلی رفع و بر طرف خواهد گشت.

در همه آن جنگها ملل مغلوب و شکست خورده از هستی ساقط و از حق آزادی

و استقلال، تمام و کمال محروم می‌شدند دول حاکم بر جان و مال و ناموس ملل شکست خورده، حکمفرمایی می‌کردند. سرزمینها و معادن و منابع کشورهای افریقایی و بیشتر کشورهای آسیایی تحت سلطه دول حاکم ، در اختیار و تملک اجباری سرمایه داران و خدمتگذاران و جیره خواران آنان بود. صاحبان اصلی و کشاورزان، بصورت مزد بگیری ناچیز درآمده بودند عامل اساسی این برتری از طرفی و این درماندگی و عقب افتادگی و محرومیت از حقوق واقعی خود از طرفی دیگر، همان شکست در جنگهای خان و ما نسوزی بود که سود جویان برای تحت سلطه قرار دادن منافع ملل ضعیف راه انداخته و پیروز شده بودند.

ولی در جنگهای اسلام حضرت محمد ﷺ سرزمینهای مفتوحه را از ید صاحبان آن بویژه کشاورزان خارج نمی‌کرد بلکه سهمی را بعنوان حق دولت معین می‌نمودند و سرزمینهایی که به غازیان و سران اسلام واگذار می‌شد شرایط خاص خود را داشت. کشاورزان و زمینداران اصلی از حق خود محروم نمی‌شدند.

وقتی که خیبر به تصرف مسلمانان درآمد حضرت به کشاورزان و باغدارانی که در سرزمین و باغ خود ماندگار شدند،فرمان میدهد سهمی از در آمد و محصولات را بعنوان سهم بیت المال بپردازند.

در زمان خلافت عمر رضی الله عنه خلیفه دوم وقتی که سرزمین سواد بین النهرین به تصرف مسلمانان در آمد پس از مشورت با صحابه کرام دستور می‌دهد که آن سرزمین در بین کشاورزانی که روی آن کار می‌کنند تقسیم اراضی شود واز روی درجه بندی زمین حق السهم بیت المال تعیین و مشخص گردد.

در بیشتر جنگها، چه بین دو دولت، یا چند دولت مخصوصاً جنگهای جهانی اسیران کشورهای شکست خورده، یا در زندانها می‌پوسیدند. و یا در اوردوگاههای کار اجباری زیر چهل درجه و بالای چهل در جه حرارت در حال گرسنگی و تشنگی مدتی طولانی را بسر می‌بردند.

و اما در نظام اجتماعی آسمانی حضرت محمد ﷺ اسرای مذکر را غلام (پسر) و

مؤنث را جاریه (دختر) می‌نامیدند و مشروط به این شرط، که از لحاظ مسکن و خوراک و پوشاک در هیچ شرایطی از افراد خانواده کمتر نباشند، و کارهای سخت و سنگین و طاقت فرسا را از آنان نکشند، در اختیار افراد صلاحیتدار جامعه گذارده می‌شدند.

و به علاوه مواردی از حقوق مالی اسلامی را، برای آزادی آنان تخصّص داده بودند. یعنی سهمی از ادای زکات و کفاره‌ای بعضی عصیان و نافرمانیها و ارتکاب بعضی از اعمال غیر مشروع، برای آزاد کردن (غلام) و (جاریه) بود.

در نظامهای اجتماعی وضعی بشری پس از اتمام جنگ مخصوصاً جنگهای اول و دوم جهانی دادگاههای ویژه تشکیل گردید و چندین صدها نفر، به اصطلاح از جنایتکاران جنگ را محاکمه و به اعدام و زندانهای طویل المدت محکوم نمودند تا این اواخر عده‌ای هنوز در زندان مانده و آزاد نشده بودند.

هدف در اینجا اعتراض نیست جانی جانی است و باید جانش گرفته شود بلکه هدف مقایسه نظامها است.

کدام مخالف به اندازه ابوسفیان سر سخت بود؟

کدام جنایتکار به اندازه او مردم بی گناه را از دم تیغ گذارند؟ کدام غارتگر به قدر او مال مردم را غارت نمود؟

با این اوصاف بر خورد حضرت محمد ﷺ پس از شکست و تسلیم با او چگونه بود؟

بجای محاکمه و اعدام مورد بخشش و محبت قرار می‌گیرد. چون خداوند توبه پذیر است.

بر می‌گردیم به جنگ قبیله هوازن. در این جنگ مسلمانان بیشتر از جنگهای دیگر شهید دادند که حداقل میبایست در قبال آن بیشتر سران وفرماندهان آنان را اعدام می‌نمودند. واموالشان را به غنیمت می‌گرفتند ولی می‌بینیم قضیه بر خلاف انتظار است.

کسی اعدام نمی‌شود پیامبر اسلام ﷺ تمام سهم غنیمت خود را به اموالی که از خانواده حلیمه مادر شیریش به غنیمت گرفته شده است، مبادله و همه را به آن خانوادها بر میگرداند. سایر مسلمانان و غازیان به پیروی از پیامبرشان، راهبرشان، اموالی که از قبیلٰه هوازن به غنیمت گرفته شده است جز ابزار وآلات جنگی ومال سواری در جنگ، به آنان مسترد می‌دارند و اسرار اهم جز جنگجویان فوری آزاد می‌کنند.

در جنگ طایف پس از شکست و تسلیم شدن آنان به مسلمانان، پیامبر با وصف اینکه زمانی که در مکه بود به آنان پناهنده شده بود، او را نپذیرفته بودند سخت مورد اذیت و آزارش قرار داده بودند ،از تاوان آنان می گذرد و برای عده‌ای که از ترس فرار و خود را پنهان کرده بودند تأمین جانی را اعلام می‌کند.

جز، در نظام اجتماعی اسلام محمدیﷺ و سایر نظام و مکاتب آسمانی، در کجای دنیا و درکدام نظام ساخته فکر بشری، دشمن بدون مکافات اعمالش مورد بخشایش قرارگرفته است ؟یا املاک و اموال و سرزمینش بدون نهب و غارت به او برگردانده شده است ؟یا مردمانش از آزادی بهتر وبالاتر، از زمان قبل از جنگ و شکست برخوردار شده‌اند؟

فاصله طبقات. ملت ایران قبل از اسلام، آرزوی رفتن فرزندانشان به مکتب و خواندن اوستا کتاب آسمانیشان، بر سر می‌بردند و بر آن دست نمی‌یافتند بمحض شکست ایران و پیروزی مسلمانان آنچنان آزادی و آزادگی را بدست آوردند، که بچه‌هایشان را برای خواندن اوستا سرازیر مکاتب نمودند.

زیاد دور نرویم و دور نشویم به جنگ عراق و ایران و عراق وکویت که در عصر و زمان خودمان اتفاق افتاد سری بزنیم.

همه می‌دانیم صرفنظر از آن همه کشت و کشتار و خونریزی، شهرهای جنوبی ایران که به اشغال نظامیان عراق در آمدند، چگونه تخریب وبا خاک یکسان شدند حتی آثاری از حیات زندگی مردمی در آنها باقی نماند.

یا چاههای نفت کویت، چگونه تخریب و به آتش کشیده شدند و آن همه مواهب الهی مورد تضیع قرار گرفت.

در تاریخ گشتی بزن و ببین در کدام جنگ و فتوحات اسلامی سران و سرداران اسلام، به چنین کاری دست زده‌اند بلکه بجای تخریب و انهدام، اهمّ اقدامات آنان آبادی و آبادانی بود.

قالیچه بهارستان ایوان مداین که بیشتر جنبه نقدی داشت تا یک تکه فرش زیرانداز، بوسیله سرداران اسلام تکه و پاره گردید و در بین جنگجویان توزیع شد. تقریباً (۱۴۰۰) واندی سال از آن می‌گذرد، هنوز مثل خون سیاوش و پیراهن حضرت عثمان رضی الله عنه را بخود گرفته است. یکی می‌گوید ودیگری جواب می‌دهد. ولی این همه جنایت در دنیا همه وهمه به اندازه این قالیچه سروصدا ایجاد نکرده است.

بی انصاف می‌دانی؟ بی انصافی چه طرفداری دارد و انصاف ناشناخته و غریب و تنها مانده است؟

دانشمندان و متفکران و حقوق دانان کشورهای استعمارگری که هم اکنون کشور ناتوان وضعیف و جنگ زده و شکست خورده‌ی افغانستان را شبانه روز زیر بمب بارانهای هراسناک و وحشتناک قرار داده و مردمان گرسنه و تشنه آن سرزمین راکه حتی نای راه رفتن را از دست داده‌اند، به خاک و خون می‌کشند می‌کشند و می‌سوزانند و نابود می‌کنند، دم نمی‌زنند. امّا حضرت خالدبن ولید رضی الله عنه سردار بزرگ اسلام را در مورد جنگهای اوبا ایرانیان وروميان مورد ایراد و سرزنش قرار می‌دهند: مردم راکشت و جوی خون را راه انداخت. خلف، این بزرگواران سلف، در مورد این جنگ دوستانه، که در افغانستان به راه افتاده است، چه می‌گویند؟!!!!

مترجم

فهرست مطالب

موضوع — صفحه

مقدمه‌ی مترجم ۴
چگونه شروع کنم ۷
بخوان ۸
علم و دانش ۸
آن علم همان (لااله‌الاّالله) است ۱۰
تأثیر (لااله‌اِلاّالله) در فرد و امّت ۱۱
اندیشه و تدبیر زندگی در اسلام ۱۴
کدام یک از لحاظ عمل و کردار نیکوترند ۲۲
نفس انسان و مال ۲۸
مال مال خداوند است ۲۹
برگشت به رسول خدا(ص) ۳۴
همسانان (جامعه‌گرایان در روز اول) ۳۶
آیا آنان در آن وقت نظام معین مشخص داشتند؟ ۳۷
خواستن رضای خداوند است ۳۹
خلاص در اخلاص است ۴۲
هجرت برای چه بود؟ ۴۵
دولت تأسیس می‌شود ۴۶
مسجد ۴۶
منزلهای او رأس و یارانش همگی کار می‌کنند ۴۷
اصول و ارکان جامعه‌گرایی اسلامی ۴۷
کار بر همه لازم و حق عموم است ۴۹
آزادی عقیده ۵۰
ملّت امّت واحدی است ۵۲
در وقت اختلاف آراء ۵۳
معارضه چگونه است ۵۴
با مسمّی‌ترین مبادی زندگی اجتماعی و اقتصادی ۵۶
استقلال شخصیّت سیاسی دینی ۵۸
سرآغاز زندگی اجتماعی ۶۰
گرفتن اموال ملّت از دشمنان به قدرت ۶۴
باطل گرد می‌آید تا حق را پریشان کند (جنگ احد) ۶۷

زنی که از محمد(ص) دفاع می‌کند ۶۹
تلاش برای کشتن محمد(ص) ۷۳
منع دست به دست شدن ثروت بین اغنیا ۷۴
نابودی محمد(ص) لازم است ۷۷
مکر و غدر یهود ۷۸
همگی کار می‌کنند ۷۹
اجرای حکم بر خیانتکاران ۸۱
زنی دسیسه‌سازی مسمومیّت محمد(ص) را می‌کند ۸۳
عفو عمومی ۸۴
من رسول خدا هستم ۸۶
شماتت دشمنان نظام جدید ۸۶
پیروزی کوبنده ۸۶
توزیع غنیمت در آن جنگ چگونه بود ۸۷
منقلب شدن انصار ۸۷
فلسفه‌ی نظام اجتماعی و اقتصادی محمد(ص) ۸۸
آنان ثروتمندان محمد(ص) بودند ۹۱
جمع‌آوری زکات ۱۰۵
قواعد بزرگ ۱۱۱
تحریم ربا (سود) ۱۱۲
بزرگترین فرصت ۱۱۸
ماههای عربی ۱۱۹
هرگز گمراه نمی‌شوید ۱۲۰
به خودتان ستم نکنید ۱۲۴
از مرگ خود خبر می‌دهد ۱۲۷
در روز دوشنبه ۱۲۷
بلکه به سوی رفیق اعلا ۱۲۸
در شب چهارشنبه ۱۲۹
گذشت ۱۲۹
اصول نظام مشترک اجتماعی و اقتصادی محمد(ص) ۱۳۰
آسان گرفتن و بشارت دادن ۱۳۰
روح اقتصادی محمد(ص) ۱۳۱
اسلام همه‌ی نظامها را هضم می‌کند ۱۳۵
امّت مانند بدن انسان است ۱۳۷

به دست خود کار کن ۱۳۹
سؤال (گدایی) نکنید ۱۴۱
کارکردن گناهان را می‌آمرزد. ۱۴۲
نه سروری نه بردگی ۱۴۴
مال در رأی و نظر محمد(ص) ۱۴۸
بدبختی بردگان مالی. ۱۵۰
رقابت بر انفاق ۱۵۴
این چه اخلاقی است ۱۵۵
رئیس دولت از دسترنج خود می‌خورد ۱۵۷
فلسفه‌ی ساخت و ساز نزد محمد(ص). ۱۵۹
نظر محمد(ص) به رقابت. ۱۶۳
گرامی‌ترین مردم نزد محمد(ص) ۱۶۴
همه‌ی شما مسؤل هستید. ۱۶۹
زنجیره‌ی انفاق ۱۷۱
اعمال بالاتر و متعالی‌تر. ۱۷۴
نظر محمد(ص) در مورد اغنیاء. ۱۷۶
محبّت. ۱۷۷
به آنچه که در توان می‌باشد. ۱۷۹
حقّ عموم ۱۸۲
همه را مورد سؤال قرار می‌دهیم ۱۸۳
محمد(ص) انفاق را به عبادت متحول می‌کند ۱۸۵
سبقت در دانش‌اندوزی. ۱۸۶
حضرت محمد(ص) چگونه آتش درون فقراء را به نور متحول کرد. ۱۸۹
اغنیاء و ثروتمندان رقابت می‌کنند ۱۹۱
حقوق عمومی چگونه ادا می‌شد ۱۹۳
مناعت طبع داشتن پیامبر خدا(ص) ۱۹۵
چرا این میلیونر می‌گرید ۱۹۶
فاتح امپراطوری فارس می‌خواهد مالش را صدقه دهد ۲۰۱
ابوذر غفاری از کجا دارای ایده‌ی نظام اقتصادی مشترک بود. ۲۰۷
رد صدقات سرمایه‌داران ۲۰۸
کدام صدقه از لحاظ پاداش بزرگتر است ۲۰۹
رقابت در جهت انفاق ۲۱۱
آنچه که ما می‌دانیم اسلام مقام معلومی دارد ۲۱۲

خداوند هدیه‌هایش به دنیای بشریّت آغاز می‌کند ۲۱۶
دو فرشته بانگ بر می‌دارند ۲۱۹
آیه‌ای که نازل شد و عالی‌ترین جامعه‌گرایی اقتصادی زندگی مشترک را پایدار نمود .. ۲۲۳
از عشق می‌گذرد به خاطر رضای او ۲۲۶
در ثورت آنان حقی وجود دارد ۲۲۷
محمد از زحمتکشان سخن می‌گوید ۲۲۹
در شک هستی با ابن‌خطاب ۲۳۲
چه وقت محمد(ص) از مشارکت تمجید نمود ۲۳۷
اینچنین بود زندگی آنان ۲۳۹
وقتی که مهاجرین و انصار با هم تقسیم می‌کردند ۲۴۰
اگر به کسی اعطا کند، برای او بهتر است ۲۴۱
اسلوبی ملّی، بلکه بالاتر از آن ۲۴۳
محمد(ص) چه چیزی را جا گذاشت؟ ۲۴۶
خلاصه او(ص) چیزی به جا نگذاشت ۲۴۶
برای دخترش زندگی زحمتکشان را می‌خواهد ۲۴۷
آیا جامعه‌ی بشریّت شنیده‌اند؟ ۲۵۰
اکثریت فقراء بر بهشت دست می‌یابند ۲۵۰
کسی که غذای دو نفر را دارد، باید سومی را ببرد ۲۵۱
ابوبکر (رض) در قلّه‌ی این تعاون و تکامل قرار دارد ۲۵۲
وقتی که پروردگارش، مخیّرش نمود ۲۵۳
غنی‌ترین انصار و غنی مهاجر ۲۵۴
خداوند آن شب را خنداند ۲۵۶
عمر(رض) ملی کردن را پیش می‌برد ۲۵۷
اگر فاطمه دختر محمد(ص) دزدی کند دستش را قطع خواهم کرد ۲۵۹
یا آن را بشکن یا گردنت را می‌زنم ۲۶۰
جامعه‌گرایی اقتصادی بطور کلی در یک حدیث ۲۶۳
خلاصه‌ی نظام اقتصادی و اجتماعی (سوسیالیست) او(ص) ۲۶۶
خاتمه ۲۶۸
رقابت بی‌نوا و بانوا ۲۷۲
در رابطه با جنگ قبیله‌ی هوازن و تقسیم غنایم آن جنگ ۲۷۶

منتشر می‌شود

جامعه‌گرایی اسلامی

زندگی اجتماعی اقتصادی

حضرت عمر فاروق رضي الله عنه

(در دو جلد)

ترجمه کتاب

اشتراكية عمر رضي الله عنه

نوشته: استاد محمود شلبی

مترجم: محمد سعید مجیدی

منتشر می‌شود

جامعه‌گرایی اسلامی

زندگی اجتماعی اقتصادی

حضرت عثمان ذی‌النورین رضی الله عنه

ترجمه کتاب

اشتراکیة عثمان رضی الله عنه

نوشته: استاد محمود شلبی

مترجم: محمد سعید مجیدی

منتشر شد

جامعه‌گرایی اسلامی

زندگی اجتماعی اقتصادی

حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

ترجمه کتاب

اشتراکیة ابوبکر رضی الله عنه

نوشته: استاد محمود شلبی

مترجم: محمد سعید مجیدی